



فصلنامه علمی - تخصصی پاسخ

سال هفتم، شماره بیست و هفتم، پاییز ۱۴۰۱

صاحب امتیاز: مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات - حوزه‌های علمیه

مدیر مسئول: محمدباقر پورامینی

سر دبیر: حمید کریمی

مدیر اجرایی: محمدکاظم حسینی کوهساری

صفحه‌آرا: سجاد ناصری

هیئت تحریریه (به ترتیب حروف الفبا).

ابوالحسن یکتاش: مدیر گروه سیاست و جامعه مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات

امیرعلی حسنلو: مدیر گروه تاریخ و سیره مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات

احمد رضا دردشتی: مدیر گروه شبهه‌شناسی مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات

سیدمصطفی دریاباری: معاونت پژوهش مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات

عزالدین رضائزاد: استاد جامعه‌المصطفی علیه السلام العالمیه

حسن رضا رضایی: استادیار جامعه‌المصطفی علیه السلام العالمیه

حسن رضایی مهر: استادیار جامعه‌المصطفی علیه السلام العالمیه

حمید کریمی: دانشیار دانشگاه علم و صنعت ایران

حسن معلمی: دانشیار دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

نشانی: قم: بلوار شهید کیوانفر، انتهای کوچه ۶، مدرسه علمیه جعفریه،

مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات - حوزه‌های علمیه

پست الکترونیکی: ntpasokh@gmail.com وبگاه: www.pasokhmag.ir

شماره ثبت وزارت فرهنگ و ارشاد: ۷۶۴۳۷

چاپ دیجیتال فام

❦ نقل مطالب فصلنامه با ذکر مأخذ بلامانع است ❦

فراخوان

اساتید و محققان محترم می‌توانند با ارسال مقاله در زمینه پاسخ به شبهات در چارچوب ضوابط مربوط به فصلنامه همکاری بفرمایند.



راهنمای تنظیم و ارسال مقالات

فصلنامه علمی - تخصصی پاسخ مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات - حوزه‌های علمیه

ساختار کلی مقاله

الف) نحوه تدوین متن مقاله

- عنوان: عنوان مقاله گویا، رسا و ناظر به محتوای مقاله باشد.
- مشخصات نویسنده: نام و نام‌خانوادگی، رتبه علمی، تحصیلات، رشته، شماره تلفن و نشانی الکترونیکی.
- چکیده: عصاره مقاله است و باید بین ۱۰۰ تا ۱۵۰ کلمه باشد (بیان مسئله یا موضوع، قلمرو بحث، قلمرو منابع، اشاره به دستاوردها).
- واژگان کلیدی: حداقل سه واژه کلیدی که نقش محوری در متن اصلی مقاله دارند.
- مقدمه: شامل خلاصه‌ای از بیان مسئله، اهمیت موضوع، اهداف پژوهش، سؤال‌های پژوهش و پیشینه پژوهش است.
- بدنه اصلی مقاله: در سامان‌دهی بدنه اصلی مقاله لازم است به این موارد پرداخته شود: توصیف و تحلیل ماهیت، ابعاد و زوایای مسئله، نقد و ارزیابی نظریات رقیب به‌طور مستدل، تبیین نظریه پذیرفته شده، تقسیم مطالب در قالب محورهای مشخص.
- نتیجه‌گیری: شامل یافته‌های حاصل از پژوهش با اهداف در نظر گرفته شده از انجام پژوهش، مقاله و مقایسه نتایج پژوهش با یافته‌های پژوهش‌های مرتبط پیشنهاد تحقیق است.
- ارجاعات: به شیوه درون‌متنی تنظیم شود: (نام‌خانوادگی مؤلف، سال نشر، شماره جلد و صفحه)، همچنین استناد به کتب مقدس (قرآن، تورات، انجیل) به‌صورت (نام سوره: شماره آیه) و قوانین موضوعه به‌صورت (شماره ماده: شماره بند) ذکر شود. اسامی نویسندگان خارجی به فارسی نوشته شده و از زیرنویس کردن معادل انگلیسی آنها خودداری شود.

۹. فهرست منابع: نام خانوادگی، نام، عنوان کتاب، (نام و نام خانوادگی مترجم، مصحح)، شماره جلد، نوبت چاپ، محل نشر: ناشر، سال انتشار.

مقاله: نام خانوادگی، نام نویسنده، عنوان مقاله، نام مترجم، نام مجله، شماره مجله، سال انتشار مقاله. پایان نامه: نام خانوادگی، نام، عنوان پایان نامه، رشته، دانشکده، نام دانشگاه، نام کشور، سال دفاع.

۱۰. اشکال / نمودار / جداول: به طور جداگانه و به ترتیب از ابتدا تا انتها شماره گذاری شوند. (ب) اصول صفحه بندی و نگارش مقاله:

تعداد صفحات مقالات، حداقل ۱۰ و حداکثر ۲۵ صفحه ۳۰۰ کلمه ای و با رعایت صفحه بندی موارد زیر قابل ارزیابی است:

۱- مقاله باید در محیط نرم افزار Microsoft office word 2007 و ویرایش های بالاتر از آن تایپ شود.

۲- اندازه ها از حاشیه صفحه، بالای صفحه سه سانتیمتر؛ پایین صفحه ۲/۵ سانتیمتر؛ سمت چپ صفحه ۲/۵ سانتیمتر؛ سمت راست صفحه ۲/۵ سانتیمتر تنظیم گردد.

(ج) نکات مهم:

- مقاله های ارسالی نباید در هیچ کتاب یا مجله دیگری چاپ شده باشند و یا به طور هم زمان برای کنفرانس ها و همایش های داخلی و خارجی ارسال شده باشند.
- مقالات دریافت شده عودت داده نمی شود.

- در این فصلنامه مقالاتی انتشار می یابد که در راستای پاسخ به شبهات نگاشته شده باشند.
- چاپ مقاله در فصلنامه منوط به تأیید داوران است و فصلنامه در ویرایش و تلخیص مقالات ارسالی آزاد است.

- نسخه word و pdf مقاله باید به پست الکترونیکی ntpasokh@gmail.com و یا از طریق پایگاه اینترنتی www.pasokhmag.ir ارسال شود.

- نامه پذیرش مقاله صرفاً پس از انجام اصلاحات مورد نظر ارزیابان توسط نویسنده، صادر خواهد شد.

- مقالات رسیده توسط سردبیر بررسی و پس از تأیید ارزیابان، برای چاپ آماده می گردد.

- مسئولیت مطالب مقالات بر عهده نویسنده یا نویسندگان آن است.

فهرست مطالب

راهکارهای ارائه پاسخ برتر به شبهات	
آیت الله علیرضا اعرافی.....	۷
پژوهش تطبیقی آیه رضوان با رویکرد عدالت صحابه	
محمد رضا پیری - محمدجواد حاجی ابوالقاسم دولابی.....	۱۷
گناه ذاتی و فدا، دو بنیاد اساسی آیین مسیحیت	
عبدالحمید رفیعی زابلی.....	۳۵
بررسی مسئله انگیزه های معجزات اقتراح پیامبر ﷺ و انجام آن	
پیام سورنی - حمید کریمی.....	۵۱
نقد شبهه مبتنی بودن تربیت اسلامی بر ترس	
احمد رضا فامیل دردشتی - رمضانعلی حسنی.....	۷۷
بازخوانی عوامل ریزش های انقلاب اسلامی از منظر مقام معظم رهبری	
علی مجتبی زاده.....	۹۱
نشست احکام فقهی حیوانات خانگی	
حسین وحیدپور.....	۱۰۹
پاسخ به پرسش ها و شبهات منتخب.....	۱۳۳

راهکارهای ارائه پاسخ برتر به شبهات

اشاره

متن پیش‌رو سخنان حضرت آیت‌الله علیرضا اعرافی، مدیر محترم حوزه علمیه قم است که در مراسم اختتامیه نخستین جشنواره پاسخ برتر مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات - حوزه‌های علمیه در جمع خواهران و برادران، محققان، پژوهشگران و پاسخگویان به شبهات دینی ایراد شده است. ایشان در تیرماه ۱۴۰۱ و در آستانه دهه کرامت در سخنانی ضمن تقدیر و تشکر از فعالیت‌های مرکز به مهم‌ترین شیوه‌های ارائه پاسخ برتر به شبهات اشاره کردند.

مقدمه

دهه نخستین ماه ذی‌الحجه را گرامی می‌داریم و همه مناسبت‌های مهم این ماه و اعیاد پیش‌رو را خدمت همه حضار محترم، بینندگان و شنوندگان عزیز عرض تبریک و تهنیت دارم. مقدم همه شما خواهران، برادران، محققان، پژوهشگران و پاسخگویان به شبهات دینی را در این جمع مبارک گرامی می‌دارم. از همه کسانی که در این جشنواره ارزشمند مشارکت کردند، همه محققان و پاسخگویان، نهایت تقدیر و امتنان را دارم و خدمت برگزیدگان محترم و شخصیت‌های بزرگواری که به‌عنوان برگزیده در محضرشان هستیم، عرض ادب و امتنان و سپاس دارم و از همه بزرگواران، اشخاص حقیقی و حقوقی و نهادهای گوناگونی که در فضای فرهنگی و حوزوی به تولید پاسخ و تبیین حقایق دین و معارف الهی و اهل‌بیت علیهم‌السلام

می‌پردازند، تقدیر و تشکر می‌کنیم. همه آنان که در این مسیر گام زدند و به لقای الهی رفتند، از جمله مرحوم آیت‌الله مصباح‌یزدی (ره) طلب علو درجات برایشان داریم و برای همه بزرگان و مراجع و محققان و اندیشه‌ورانی که پیشگام این مسیر بودند و سال‌های متمادی در نگهبانی از مرزهای دین و پاسخگویی به پرسش‌ها و شبهات پیشگام بودند، از همه آنها به‌ویژه حضرت آیت‌الله العظمی جعفر سبحانی (دامت افاضاته) و دیگر مراجع عظام تقلید، بزرگان و استادان ارجمند که پیشگامان این مسیر هستند، تقدیر و تشکر می‌کنیم. از نهادهای حقیقی و حقوقی که پیشگام بودند و افتخارات زیادی آفریدند، باید تقدیر و تشکر کنیم. از عزیزانی که در نهادهایی مانند دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیّه خاوران، جامعه الزهراء (ع) و نهادهای دانشگاهی و حوزوی در این زمینه فعال بودند، تشکر می‌کنیم. از کارهای فاخری که در این زمینه انجام شده در قالب سایت‌ها و مؤسسات و برنامه‌های کلان از جمله پایگاه ارزشمند «اسلام کوئست» هم تقدیر می‌کنیم. از دوستان عزیزمان هم در مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات (حوزه‌های علمیه) هم که پیشگام برگزاری این جشنواره و نخستین جشنواره پاسخ برتر بودند، سپاسگزارم. از جناب آقای پورامینی و همین‌طور دوستان عزیزمان در معاونت پژوهش و بخش‌های ذی‌ربط؛ همه نهادهایی که در پایه‌ریزی این حرکت خوب و ارزشمند مساعدت داشتند، صمیمانه تشکر می‌کنم. از گروه‌های علمی، داوران محترم، مدیریت حوزه و سایر نهادها که برای تأسیس این بنای نیکو و این جشنواره ارزشمند همراهی داشتند، نهایت تشکر را دارم و پیشاپیش از محضر اساتید به خاطر تصدیعی که به‌عمل خواهد آمد، عذرخواهی می‌کنم.

ویژگی‌های بنده خوب خدا

سخن را با فرازهایی از خطبه ۸۶ نهج‌البلاغه آغاز می‌کنم. در خطبه جذاب و دلنشینی که مولا امیرالمؤمنین علی (ع) در آن تصویری از انسان‌های محبوب خدا ارائه فرمودند و به ویژگی‌های مهم در شخصیت انسان‌های محبوب خدا اشاره کردند. حضرت پس از آنکه به ویژگی‌های ذاتی، روحی، اخلاقی و شخصیتی و فردی انسان‌های محبوب خدا در این خطبه اشاره کردند، به نقش انسان‌های محبوب خدا در زدودن شبهات و نمایاندن راه به کسانی که نیاز به پیدا کردن راه دارند، اشاره می‌کنند و نقش مؤثر هدایت‌گر آنها را در این فرازهای نورانی به تصویر



می‌کشند و می‌فرمایند: «فَهُوَ مِنَ الْيَقِينِ عَلَى مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ»؛ «و یقینی چون پرتو خورشید دارد». «قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِضْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَ تَصْيِيرِ كُلِّ قَرَعٍ إِلَى أَصْلِهِ»؛ «او خود را برای خداوند سبحان، در بالاترین امور (برای انجام رسالت‌ها و وظایف) قرار داده (و عزم خود را بر این کار جزم کرده است) که به هر مشکلی پاسخ‌گوید و فروغ را به اصول بازگرداند».

تا اینجا ویژگی‌های معنوی، روحی، اخلاقی و علمی و معرفتی شخص محبوب خدا را بیان فرمودند، ولی همه اینها زمینه برای درخشش این عالم در هدایت و راهنمایی دیگران می‌شود و لذا می‌فرمایند:

«مِصْبَاحُ ظُلُمَاتٍ كَشَّافٌ عَشَوَاتٍ مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ دَفَاعُ مُعْضَلَاتٍ دَلِيلُ فَلَواتٍ، يَقُولُ قِيَمُهُمْ وَ يَسْكُتُ قِيَسَلْمٌ»؛ «او چراغ روشن تاریکی‌ها و برطرف‌کننده نابینایی‌ها و کلید حل مبهمات و دورکننده مشکلات و راهنمای گمشدگان بیابان زندگی است». اینها تعبیر بزرگی است که در نقش اجتماعی عالمان دین و مروجان شریعت قبل از آن می‌فرمایند:

«وَ صَارَ مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى وَ مَعَالِيْقِ أَبْوَابِ الرَّدَى»؛ «کلید بازکننده درهای هدایت شده (تلاش و افری در راستای هدایت مردم دارد و مانع از گمراهی مردم است) و قفل درهای گمراهی و خواری گردید».

عالم دین و محقق دین کسی است که هر جا حضور پیدا کند، کلید هدایت و قفل ضلالت است. وجود عالم دین در سخن، بیان، بنان، رفتار و کردار وجودی است که کلید است، برای هدایت، درهای هدایت را به روی بشر می‌گشاید و قفل درهای ضلالت است. نهاد دین و حوزه این جایگاه بزرگ و رفیع را باید در جهان احراز کند. هر جا عالم حوزوی حضور دارد، محقق پارسا وجود دارد، وجود او به تمام و کمال کلید هدایت و قفل ضلالت است. مصباح ظلمات است، چراغی است که ظلمات را کنار می‌زند. کشاف عشوات است، گمراهی‌ها و نابینایی‌ها را معالجه می‌کند. «مِفْتَاحُ مُبْهَمَاتٍ دَفَاعُ مُعْضَلَاتٍ دَلِيلُ فَلَواتٍ»؛ برطرف‌کننده نابینایی‌ها و کلید حل مبهمات و دورکننده مشکلات و راهنمای گمشدگان بیابان زندگی است».

در غوغای مکاتب و اندیشه‌های گوناگون و در صحنه‌های تحیر جامعه نگاه، نظر، بیان،

بنان و هدایت عالمان دین راهگشاست. این بخشی از ویژگی‌های مهم عالمان دین است که در این خطبه نهج‌البلاغه تصویر شده است. روح و مفاد این خطبه آن است که عالم دینی که خود را ساخته است آنگاه به کمال می‌رسد که دَفَاعُ مَعْضَلَاتِ باشد. «مِنْ مَفَاتِيحِ أَبْوَابِ الْهُدَى» باشد. «مِنْ مَعَالِيْقِ أَبْوَابِ الرَّدَى» باشد. اگر عالم دین و حوزه متعالی این نقش هدایت‌گری و دستگیری خلق خدا را داشت آن وقت شایسته این عناوین و این مقامات است. اگرچه در اینجا وقتی ما به حوزه مراجعه کنیم، در واقع همه حوزه در حال کشف حقایق دین، تبلیغ و ترویج آن است، اما یک نقش ویژه‌ای باید به کسانی داد که این حقایق و دستاوردهای علمی و تحقیق را فرآوری می‌کنند و آن را در میدان مقابله و کارزار فکری و معرفتی عرضه می‌کنند. تحقیق و پژوهش پایه و مقدمه اجتهاد است، جامعه در قلمروی معارف الهی، زمینه‌ساز همه نقش‌های حوزه است، اما حوزه باید هنر فرآوری آن محصول، عرضه هنرمندانه آن و حاضر ساختن آن اندیشه در مصاف مکاتب دیگر و تهاجم شبهات را داشته باشد؛ بنابراین جهاد تبیین و دفاع از حقیقت و دفع شبهات، فقط تحقیق و پژوهش نیست؛ آن شرط لازم و ضرورت کار است، ولی افزون بر آن نیاز به فرآوری هنرمندی، عرضه درست با همه آداب و شیوه‌هایی که در این زمینه لازم است، وجود دارد. این هنر باید در میان ما هرچه بیشتر مورد تقویت قرار بگیرد. من در ادامه چند نکته را تقدیم می‌کنم.

تفاوت شبهه و پرسش

در بحث شبهه و پرسش و تفاوت آن دو نظرات مختلفی داده شده است، برخی تفاوت شبهه و پرسش را، در انگیزه طراح آن می‌دانند. پرسش با انگیزه حقیقت‌خواهی تدوین می‌شود و شبهه با انگیزه تلبیس و مخلوط‌ساختن حق و باطل تنظیم می‌شود. نگاه و رویکرد دیگر آن است که در پرسش جانبداری نیست و در شبهه جانبداری است؛ نگاه سوم آن است که در پرسش، سؤال واضح است و پیچیدگی در کار نیست؛ یک گزاره‌ای می‌پرسد، جواب را هم می‌شود به شکل یک گزاره به او اضافه کرد؛ اما در شبهه تعقید و پیچیدگی است و به سادگی یک پرسش نیست. در اینجا ممکن است دیدگاه‌های دیگری در تفاوت شبهه و پرسش به این افزوده شود. آنچه در میان اینها مهم‌تر است، این است که ما در شبهه با یک گره روبرو هستیم، با یک تعقید و پیچیدگی روبرو هستیم، شکل عرضه و طرح آن هم



متفاوت است. شاید بتوان گفت میان سؤال و شبهه، عموم و خصوص من وجه هست. تأکید و نقطه محوری در شبهه این است که مطلبی که در آن گرهی و پیچیدگی وجود دارد و آن گره و پیچیدگی راه رسیدن به حق را دشوار می‌کند؛ البته شبهه مراتب دارد. از شبهات ساده تا شبهات پیچیده و احیاناً می‌تواند مواردی هم نسبی باشد، مواردی می‌تواند برای کسی شبهه‌زا باشد، برای دیگری نباشد. در هر صورت ما ضمن آنکه وظیفه داریم به پرسش‌های جامعه بشری پاسخ دهیم و به «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نحل: ۴۳) جامعه عمل کند و عالمان به آن پاسخ دهند؛ اما وظیفه دوم و مهم‌تر آن است که دست‌گیر خلق در دست‌اندازهای فکری باشیم. شبهه همان دست‌اندازهاست. شبهه عوائق و موانع ایجاد کردن در مسیر کشف حقیقت و معارف الهی و دینی است. این وظیفه دوم وظیفه حساس‌تر و مهم ما به‌ویژه در دنیای معاصر است؛ البته شبهه تقسیماتی دارد از جمله اینکه شبهه گاهی ممکن است باور به باطل را تقویت کند، ممکن است انکار حق را به وجود آورد، گاهی هم از این پایین‌تر است، ولی خیلی خطرناک و آن این است که بنیان‌های فکری را دچار تزلزل و اضطراب کند؛ بنابراین شبهه گاهی اضطراب ایجاد می‌کند، طرف را به تحیر می‌کشاند، از آن باور محکم و استوار بر فکر و عقیده دور می‌کند و گاهی هم از این بالاتر می‌آید، حق را به جای باطل می‌پذیرد؛ حق را از دست می‌دهد و باطل را به جای حق می‌پذیرد. باور به باطل پیدا می‌کند. اینها مراتبی است که در شبهه وجود دارد و از طرف دیگر شبهه می‌تواند در ساحت‌های مختلف معارف الهی پیدا شود و ما باید در برابر همه این مراتب و اقسام آن توسعه لازم برای مواجهه را به دست آوریم. من در اینجا با این مقدمات بعضی نکات را مورد تأکید قرار می‌دهم و امیدوارم همه ما و مجموعه نهادهای دینی و فعال در عرصه تبیین به معنای خاص به این نکات بپردازیم و براساس آن تلاش کنیم.

۱. برگزاری دوره‌های کارورزی و مهارتی

نکته اول این است که ما قدرت فراوری تحقیقات حوزوی را با کسب مهارت‌های لازم باید افزایش دهیم و این نیازمند این است که دوره‌های کارورزی و مهارتی و فنی در این زمینه تعریف شود، این قدرت نیاز به تلاش مضاعف دارد، جمعی از دوستان خودجوش با ذوق و سلیقه خودشان این قدرت را پیدا کرده‌اند، ولی ما باید برای این توانایی در میان اساتید،

طلاب، مبلغان، محققان تلاش کنیم و تجاربی که می‌تواند این فراوری را بیاموزد، این قدرت حضور در صحنه دفاع درست و صحیح را آموزش دهد، برایش برنامه‌ریزی کنیم. تبعاً دستگاه‌های حوزوی و دوستان مرتبط در مدیریت حوزه باید به این مقوله بپردازند، ما دو درختواره را در این سال‌ها دنبال کردیم، یکی درختواره حوزه‌ها است. یکی هم درختواره مهارت‌هاست. حتماً در این درختواره مهارت‌های حوزوی که ۱۲۰ دوره تعریف شده، به شکل‌های پودمانی، این بخش باید سهم مناسب خودش را دریافت کند، دوستان تلاش کرده‌اند و نیاز به تکمیل، تطبیق و اجرای گسترده‌تر و سریع‌تر دارد.

۲. تحقیق جامع

پشتوانه این فراوری تحقیقات حوزوی، تحقیق جامع در حوزه است و این تحقیق جامع باید در نظام علمی آموزشی ما مصداق پیدا کند. از این جهت است که در درختواره رشته‌ها که شانزده حوزه دانشی و ده‌ها و صدها قلمروی علمی تعریف شده ما ورود پیدا کردیم. توسعه آن زیرساخت‌ها می‌تواند، زمینه را برای تبیین جامع و دقیق فراهم کند و امیدواریم در این زمینه هم قدم‌های جدی‌تری برداریم. خوشبختانه الآن قریب صد رشته و گرایش در حال اجرا و تطبیق است، به سرعت همه اینها دارد طراحی می‌شود، این هم زیرساخت مهمی است.

۳. ارائه نظام اخلاق پاسخگویی

ارائه اخلاق و آداب پاسخگویی برای حضور در مصاف تبیین لازم است؛ ما باید به عنوان دین و تربیت‌یافتگان دین و حوزه منظومه اخلاقی و رفتاری و تعاملی را در مواجهه با شبهه و تبیین در عرصه‌های مختلف بیاموزیم و لذا ارائه نظام اخلاقی در این عرصه مهم است. البته در تاریخ کهن ما بحث مناظره و جدال تاریخ کهنی دارد. آداب مناظره در کتاب‌های پیشین ما و در روایات ما وجود دارد در دنیای جدید هم سؤالات و وضعیت جدیدی پیدا شده، باید با نگاهی به آنها ما یک‌بار دیگر اخلاق پاسخگویی و آداب پاسخگویی و مناظره و گفتگو را تبیین کنیم و مبنای عمل و رفتار ما در مواجهه با پرسش‌ها و شبهات باشد که باید تبیین ما منصفانه؛ مقنعانه؛ همدلانه باشد. نقدهای درست اگر وجود دارد، آن را بپذیریم و از دروغ و تهمت و استهزا پرهیز کنیم. این منظومه اخلاقی در مواجهه عالمانه با شبهه و پرسش‌های دنیای معاصر را باید تدوین کنیم و آن بشود، مبنای حرکت ما در این مسیر.



۴. حرکت هماهنگ در مواجهه با شبهات و پرسش‌ها

حرکت هماهنگ به نظم طبیعی میان اشخاص حقیقی و حقوقی در مواجهه با شبهات و پرسش‌ها یک ضرورت دیگر است. هرگز مراد ما ادغام، تلفیق و ساختار واحد نیست؛ اما منظومه‌های با انگیزه دینی و اسلامی و الهی و مذهبی و انقلابی باید به نحو مناسبی تقسیم کار داشته باشیم و این منافات با جایگاه‌ها و شخصیت‌های متفاوت و متعدد ندارد و این جشنواره هم می‌تواند گامی در جهت انسجام بیشتر و هم‌افزایی بیشتر باشد.

۵. استفاده از ظرفیت اساتید و بزرگان حوزه

باید از همه ظرفیت‌ها در حوزه نهادها و مراکز متعدد و علما و شخصیت‌های بزرگی که وجود دارند، بهره بگیریم. همه در یک قلمرویی باید این نقش را ایفا کنند. از اساتید بزرگ در نقش‌های سطوح عالی، درس خارج تا درس‌های کلامی، فلسفی، عقلی، تفسیری و حدیثی تا مراکز و نهادها و مؤسسات. یک جبهه وسیعی وجود دارد که اگر تعریف شود، حدود این کار و اطلاعات لازم به آن داده شود و سؤالات به آنها عرضه شود، می‌تواند تحول چشم‌گیری را در تولید پاسخ به وجود بیاورد. این نیاز به کار و تلاش و برنامه‌ریزی دارد که کم و بیش دوستان در حال کار و تلاش هستند.

۶. بهره‌مندی از تجربه‌های نو

ما باید از تجربه‌های دنیا بهره بگیریم. دیگران هم در دنیا در این زمینه تجربه دارند و علمای ما در تاریخ کهن خودشان تجارب بزرگی دارند. از مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی تا علامه و دیگران. ما تجارب زیادی در گفتگو، مناظره و پاسخ و ارائه نظر در مقام دفاع از دین داریم. این تجربه تاریخی حوزه بسیار ذی‌قیمت است. باید مناسب با نیاز امروز بازخوانی و پاسبانی شود. از آن طرف هم تجربه‌هایی در دنیا هست که دیگران با اهداف خودشان به این مقوله می‌پردازند. این بهره‌گیری از تجارب هم مهم است.

۷. آگاهی از دانش‌های امروز

از علوم و دانش‌هایی که امروز وجود دارد، می‌توان هوشمندانه در این زمینه کمک بگیریم و استفاده کنیم. در منظومه علوم اجتماعی و ارتباطی و علوم شناختی، نکات و نظریه‌های مهمی وجود دارد که قابل استفاده است. آگاهی نسبت به حوزه‌های اجتماعی،

انسان‌شناسی و روان‌شناختی، علوم اجتماعی می‌تواند، کمک خوبی در این زمینه باشد.

۸. بهره‌گیری از رسانه‌ها و فضای مجازی

رسانه و بخصوص فضای مجازی یک داستان متفاوتی دارد، خیلی جاها قواعدش فرق دارد. بعضی جاها ما بدون اینکه آن فضا را بشناسیم و از پیچیده‌ترین ابزارها در آنجا استفاده کنیم، نمی‌توانیم هم‌اوردی کنیم. حوزه ما وقتی می‌تواند هم‌اوردی کند و از اندیشه ناب الهی و توحیدی و آرا و اندیشه‌های خاندان پیامبر ﷺ دفاع کند که آگاه به زمانه باشد. آشنا به تحولات رسانه و فضای مجازی باشد و فوت و فن و ابزار کار را در این زمینه بیاموزد. مجموعه این حرکت به سمت هوش مصنوعی و تطورات مهم در فضای مجازی می‌رود که ما باید حضور مؤثر و ایجابی خودمان را تقویت کنیم، البته من منکر ملاحظات سلبی و ضرورت محدودیت‌ها در برابر افسارگسیختگی افراطی در فضای مجازی نیستم. باید آن را تدبیر کنند، رهبری معظم هم بر آن تأکید دارند، اما ما در حوزه باید سازوکار یک حضور کارساز و موج‌آفرین و اثرگذار و عمیق را فراگیریم و از ابزارها هم استفاده کنیم. امروز شبکه‌های ماهواره‌ای، رسانه‌ها، رادیو و تلویزیون‌ها تا فضای مجازی، طیفی از رسانه را تشکیل می‌دهند که بدون شناخت آنها و به کارگیری عالمانه آنها نمی‌توانیم، موفق باشیم.

۹. ورود در همه‌ساحت‌ها

بخش مهمی از آنچه که اندیشه الهی و دینی را در عصر ما مورد هجوم قرار می‌دهد، بخشی از فلسفه‌های غربی، فلسفه‌های مضاف و برخی از اندیشه‌هایی است که در علوم انسانی و اجتماعی وجود دارد، ما برای همه اینها احترام قائلیم و همه اینها را قابل نقد می‌دانیم و در میان آنها ممکن است حقایقی هم وجود داشته باشد، باید استفاده کرد، ولی بدانیم از دوره رنسانس تا امروز تزلزلی که در مبانی عقلی الهی پیش آمد و مکاتب گوناگون مادی که شکل گرفت و فلسفه‌های گوناگونی که در جهت دورساختن بشر- از عالم قدس تولید شد تا به علوم انسانی اجتماعی برسد. اینها یک سیلی است که بسیاری از معارف ما را مورد چالش قرار می‌دهد و شناخت اینها و تعمق در آنها یک ضرورت است؛ حوزه نمی‌تواند شانه را از شناخت آنها و ورود در این عرصه‌های عقلی خالی کند. این یک ضرورت اصلی است، کل تفکر الهی و توحید را مورد هجوم قرار می‌دهد، این یک قسمت است. قسمت



دوم ادیان گوناگونی است که در عالم هستند از ادیان شرقی غیر اینها و قسمت سوم آن چیزی است که از وهابیت و شبهات متوجه به عقاید شیعه پیدا می‌شود. ما همه این ساحت‌ها را باید در نظر بگیریم و از هیچکدام غفلت نکنیم و در برخی از آنها ما می‌توانیم جبهه‌های مشترک اسلامی داشته باشیم. یک جاهایی هم کاملاً با نگاه‌های خاص خودمان باید از آن دفاع کنیم، این هم مهم است. رصد و پیش‌بینی امر مهمی است که دوستانی هم به آن پرداخته‌اند، ولی کافی نیست.

۱۰. پیش‌بینی و پیشگیری امواج آینده

اینکه مقام معظم رهبری در این جلسه‌هایی که خدمت‌شان بودیم، دو بار فرمودند در دفترشان این را نقل کردند که بگویید باید حوزه علاوه بر اینکه وقتی شبهه‌ای و موجی می‌آید، وارد صحنه شود، پاسخ دهد، بتواند امواج آینده را پیش‌بینی کند. این پیش‌بینی امواج آینده و اقدام عالمانه و هنرمندانه در پیشگیری یک ضرورت است.

۱۱. گفتمان سازی فعال در پاسخگویی به شبهات

اگر در پاسخ به شبهات فقط منفعلانه جواب دهیم، کافی نیست؛ لازم است ما یک گفتمانی بسازیم و یک نظریه‌های ایجابی عرضه کنیم که شبهه را درون خودش هضم کند؛ این خیلی مهم است. در انقلاب اسلامی وقتی امام خمینی رحمته الله آمد یک گفتمانی آورد که خیلی از گفتمان‌های دیگر را که می‌خواستیم جواب بدهیم در خودش جذب و هضم و حذف کرد. خیلی از حرف‌های مارکسیست‌ها و گروه‌های اعتقادی بود که اگر جواب داده می‌شد، خوب بود و متفکران ما هم این کار را می‌کردند، اما اینکه یک گفتمان نویی بیاید آنها را کمرنگ کند و با یک درخششی تجلی پیدا کند، هنر بزرگی است که کسب آن مهم است.

۱۲. استفاده از مقوله هنر

بنده مقوله هنر را واقعاً مهم می‌دانم. دوستان هم در جشنواره پاسخ برتر، علاوه بر ابعاد معرفتی و مهارتی، به مقوله هنری هم پرداختند. شعر و نظم همیشه در متون ما خیلی مؤثر بوده است؛ «ألفیه ابن مالک» و «منظومه حاج ملاهادی سبزواری» نقش مؤثری در آموزش داشته است. ما در مقام پاسخ و گفتمان‌سازی، مقوله هنر از جمله شعر، نظم، ادبیات و داستان را هم باید مؤثر بشماریم که مورد توجه دوستان بوده است.

۱۳. بازخوانی پاسخگویی در صد ساله اخیر حوزه

انتظار می‌رود مقوله پاسخگویی یا گفتمان‌سازی در پاسخ به شبهات در یک صد ساله قم جدید بازخوانی شود. ما در یکصدمین سال‌گشت تأسیس یا بازتأسیس حوزه قم قرار داریم، دبیرخانه آن فعالیت‌های گسترده‌ای را طراحی کرده و به فضل‌الهی منظومه بزرگی که به شکل مدونی در خواهد آمد، تدوین خواهد شد و نتیجه تطورات فقهی، کلامی، اصولی، فلسفی، حدیثی و تفسیری و ورود حوزه در قلمروهای مختلف علوم اسلامی در یکصد سالگی قم را ارائه خواهیم کرد و از این منظر هم دوستانمان در معاونت پژوهش و مرکز مطالعات می‌توانند یک ورودی داشته باشند و همین‌جا باز تأکید می‌کنم و از شخصیت‌های بزرگوار، محققان و پژوهشگران نهادهای علمی و تحقیقی درخواست می‌کنم که با دبیرخانه یکصدمین سال‌گشت احیای حوزه قم، تعامل قوی داشته باشند و به فراخوان مقالات پاسخ مثبت دهند.

مجدداً در این محفل مبارک حضور همه شما اساتید بزرگوار و سروران ارجمند را، گرامی می‌دارم و از حضور همه برگزارکنندگان و از همه برگزیدگان تقدیر و تشکر می‌کنم. در جمع‌مان بزرگان زیادی تشریف دارند، جناب حجت‌الاسلام محمد حاجی‌ابوالقاسم دولابی تشریف دارند که ما می‌خواهیم مقدم همه این عزیزان را خیرمقدم بداریم. من به طور خاص می‌خواهم از جناب حجت‌الاسلام و المسلمین حاج آقا رضا محمدی‌شاهرودی نام ببرم خود من از سال‌ها قبل مشتری فرمایش‌های ایشان در رسانه ملی، رسانه قم و رادیو معارف بودم، باید تشکر کنیم. وجود شریف عزیز متواضعی که در همه قلمروها قشنگ و روان و خوب ورود پیدا می‌کنند و رهبری معظم و مراجع هم از ایشان تقدیر دارند، من به طور ویژه از ایشان تشکر می‌کنم.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین و صلی‌الله‌علی‌سیدنا محمد و آله الطاهرين.

پژوهش تطبیقی آیه رضوان با رویکرد عدالت صحابه

محمدرضا پیری *

محمدجواد حاجی ابوالقاسم دولابی **

چکیده

مسئله عدالت صحابه از مهم‌ترین و پرچالش‌ترین مسائل تاریخ صدر اسلام است؛ بزرگان اهل سنت به استناد ادله قرآنی و روایی، تمامی صحابه را عادل دانسته‌اند؛ مهم‌ترین دلیل ارائه شده برای عدالت صحابه، آیه رضوان است که با توجه به آن، ادعا می‌شود تمامی صحابه یا مجموع حاضرین در بیعت رضوان، عادل هستند. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی، عدالت تمامی صحابه یا شرکت‌کنندگان را مورد ارزیابی قرار می‌دهد؛ یافته‌های این نوشتار چنین است؛ نخست: از آیه، عدالت تمامی صحابی شرکت‌کننده در بیعت اثبات نمی‌گردد؛ دوم: بیعت رضوان نمی‌تواند عدالت تمامی صحابه در تمام عمر را اثبات نماید و اینکه این آیه تنها بر رضایت خداوند به صورت مشروط و آن هم در آن زمان و از گروهی خاص از صحابه حاضر در بیعت، دلالت می‌کند. عمده‌ترین ادله نقد عدالت صحابه در این آیه دو مسئله است؛ نخست اینکه رضایت خداوند منحصر به زمان نزول است و سپس آنکه خطا و لغزش‌های فراوان صحابه که در نگاشته‌های اهل سنت وجود دارد، نوعی نقض عدالت آنان است.

واژگان کلیدی: عدالت صحابه، بیعت رضوان، اهل سنت، شیعه، رضایت خداوند، آیه رضوان.

*. دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش مبانی نظری اسلام دانشگاه قم؛ piry313@yahoo.com
**. استادیار دانشگاه ادیان و مذاهب اسلامی، ایمیل: Sh.javadabolghasemi@gmail.com

مقدمه

استدلال به آیه بیعت رضوان، شایع‌ترین استدلال اهل سنت برای اثبات عدالت صحابه است (خطیب بغدادی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۶۴؛ ابن حجر، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۶۲)؛ با توجه به مبنای عدالت صحابه و پذیرش آن از سوی اهل سنت، بسیاری از روایات تفسیری و غیر تفسیری صحابه، از سوی اهل سنت مورد اعتماد قرار گرفته است.

با توجه به اهمیت این مسئله، عالمان شیعی آثار فراوانی درباره نقد عدالت تمامی صحابه نگاشته‌اند (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۳۲۷-۳۲۹؛ طبرسی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۳۸۵-۳۸۶؛ حسینی میلانی، ۱۴۲۱ق، ص ۳۲-۳۴)؛ اما این مصادر، یا تنها به پاسخ تفسیری صرف پرداخته‌اند که عموم موارد ذکر شده چنین است؛ و یا اینکه تنها به صورت تاریخی به ماجرا نگریسته‌اند، ولی ویژگی مهم این پژوهش رویکرد تطبیقی عدالت صحابه میان تفاسیر شیعی و اهل سنت و نقد مبانی اهل سنت در این زمینه است. روش گردآوری اطلاعات، از اسناد نوشتاری، سامانه‌های رایانه‌ای و نرم افزارهای علمی است و روش داده‌پردازی توصیفی - تحلیلی است. این مقاله، در صدد پاسخ به این پرسش‌هاست؛ اولاً آیا از آیه رضوان، عدالت صحابی حاضر در بیعت، ثابت می‌گردد؟ ثانیاً: بر فرض پذیرش عدالت در زمان نزول آیه، آیا شامل تمام زندگانی شرکت‌کنندگان می‌گردد؟ ثالثاً: آیا از این آیه می‌توان تنقیح مناط نمود و عدالت تمامی صحابه را اثبات کرد؟

مفهوم‌شناسی

صحابه

«صحابه» از کلمه «صحاب» مشتق شده و به معنای همراهی و مصاحبت معنا شده است (ابن منظور، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۵۱۹). درباره اینکه به چه کسی صحابه رسول خدا ﷺ می‌گویند، اختلافاتی میان علمای اهل سنت است، ولی طبق تعریف مشهور، صحابی به شخصیتی اطلاق می‌گردد که رسول اکرم ﷺ را ملاقات نموده و زمانی که رحلت نموده، به آن حضرت ایمان داشته و در حال مسلمانی از دنیا رفته است (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۵۸). ملاقات پیامبر ﷺ در این تعریف، شامل دیدار، همراهی با پیامبر ﷺ و همنشینی با



آن حضرت می‌شود؛ همچنین چنانچه شخصی پیامبر ﷺ را دیده باشد و با آن حضرت گفتگو نکرده باشد، طبق این تعریف، آن را می‌توان صحابی برشمرد (شهید ثانی، ۱۴۰۸ ق، ص ۳۳۹)؛ وانگهی برخی این تعریف را مقید به قیود و شروطی کرده‌اند؛ همچون: همنشینی طولانی با رسول خدا و حفظ کردن احادیث آن حضرت و یا جنگیدن و شهادت در سپاه پیامبر اسلام ﷺ (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۲ ق، ج ۱، ص ۱۵۹)؛ بسیاری از علمای اهل سنت در قرن هفتم و هشتم، همان تعریف مشهور و مطلق مصاحبت را پذیرفته‌اند؛ بر این اساس اگر شخصی یکبار هم، رسول خدا را ملاقات کرده باشد و با اسلام از دنیا رفته باشد، آن را می‌توان صحابی دانست (همان).

شیعیان نیز صحابی پیامبر ﷺ را کسی می‌دانند که با آن حضرت مصاحبت داشته است ولی شیعیان برخلاف اهل سنت، همه صحابه را عادل نمی‌دانند و برخی از آنان را عادل و برخی دیگر را فاسق می‌دانند (امین، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۶۳).

عدد صحابه رسول خدا متفاوت است؛ خطیب بغدادی معتقد است: رسول خدا ﷺ از دنیا رفت در حالی که صد و چهارده هزار (۱۱۴/۰۰۰) صحابی داشتند که از وی روایت نقل کرده و از وی روایت شنیده بودند (خطیب بغدادی، ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۹۳، ش ۱۸۹۴) و ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: «به خط ذهبی در پشت کتاب تجرید دیدم که تمامی صحابه‌ای که با نام و یا کنیه شناخته شده‌اند، حدود هشت هزار (۸۰۰۰) نفر هستند؛ سپس به خط وی دیدم که تمامی کسانی که در کتاب اسدالغابه معرفی شده‌اند هفت هزار و پانصد و پنجاه و چهار (۷۰۵۴) نفرند» (عسقلانی، ۱۴۱۲ ق، ج ۱، ص ۳).

عدالت

«عدالت» به معنای قراردادن امور بر جایگاه آنان معنا شده است (نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۳۷)؛ و در مسئله عدالت صحابه، معنی عدالت آنها این است که در دین پا برجا بوده و دستورات پیامبر ﷺ را اجرا کرده و نواهی او را ترک می‌کنند و به عمد بر آن حضرت دروغ نمی‌بندند؛ و علت این امر ایمان قوی آنها و همراهی با تقوا و مروت و اخلاق بالا و نیز بالاتر بودنشان از کارهای ناپسند است؛ و معنی عدالت این نیست که آنها از گناه یا از سهو یا غلط معصوم هستند؛ این را هیچ کس نگفته است (ابن سویلم، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۴۹۹).

آیه رضوان

یکی از مفاهیمی که در پژوهش حاضر مورد توجه قرار گرفته، آیه رضوان است؛ «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يَبَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا»؛ «به راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد و آنچه در دل‌هایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد»؛ (فتح: ۱۸). رضوان به معنای خشنودی و رضایت الهی است؛ بر این اساس طبق این آیه، خداوند از عده‌ای از مؤمنین به‌خاطر انجام امور خاصی، رضایت دارد.

شان نزول آیه رضوان

رسول خدا ﷺ در ماه ذی‌القعدة سال ششم هجری که شروع ماه‌های حرام است و عرب جاهلیت نیز احترام آن را حفظ می‌کرد، آماده سفر حج شدند؛ قبل از سفر حج، از اعراب حاشیه مدینه خواسته شد که به‌همراه آن حضرت به حج بروند، اما عموم آنها از ترس حمله کفار قریش از سفر امتناع کردند. پیامبر ﷺ به‌همراه گروهی از مهاجر و انصار و اعراب به سمت مکه به راه افتادند و احرام بستند تا کفار قریش یقین کنند حضرت برای جنگ نمی‌رود؛ تا اینکه به منطقه حذیبیه رسیدند؛ در این هنگام پیامبر ﷺ خراش‌بن‌أمیه را برای صحبت با اهل مکه روانه ساختند، اما آنها شتر او را پی کردند و خودش را مضروب ساختند؛ در این هنگام پیامبر اسلام ﷺ، عثمان‌بن‌ عفان را که در قریش بستگان فراوانی داشت به مکه فرستادند، زیرا قطعاً او در نزد قریش مورد آزار قرار نمی‌گرفت؛ از سوی دیگر گروهی از قریش به سمت کاروان آن حضرت آمده و یکی از مسلمانان را شهید کردند و خود به اسارت مسلمانان درآمدند (ابن‌کثیر، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۱۶۴). پیامبر اسلام ﷺ در این موقع با جمعیتی که همراهش آمده بودند، بیعت نمود و بیعت حضار با پیامبر ﷺ، بر اطاعت و فرمانبری استوار گردید (دینوری، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۹۳). در نتیجه آیه نازل گردید و خداوند از بیعت‌کنندگان به‌خاطر اطاعت و فرمانبری از رسول خدا خوشنود گردید (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۶، ص ۱۱۰).



دیدگاه اهل سنت درباره آیه رضوان

اهل سنت معتقد هستند طبق این آیه، عدالت صحابه اثبات می‌گردد؛ زیرا در این آیه، خداوند از همه صحابه راضی شده است که این خود دلالت بر عدالت تمامی صحابه دارد. آنان برای اثبات عدالت صحابه چندین استدلال می‌آورند:

«رضایت از حاضرین در بیعت در آیه به معنی اراده است. اراده، جزء صفات ذات است؛ در نتیجه رضایت در آیه جزو صفات ذات است» (اندلسی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۱۳۳)؛ طبق این استدلال چون اراده از صفات ذاتی خداوند است و صفات ذاتی خداوند همیشه وجود دارد؛ در نتیجه رضایت خداوند از صحابه تا ابد وجود دارد.

برخی دیگر از عالمان اهل سنت، استدلال دیگری نیز درباره عدالت تمامی صحابه ارائه نموده‌اند؛ آنان بر این باورند که «خداوند در این آیه از اهل بیعت رضوان راضی شده است. در قرآن رضایت الهی، به معنی دخول در بهشت است؛ در نتیجه اهل بیعت رضوان همگی بهشتی هستند» (فخررازی، ۱۴۲۱ق، ج ۲۸، ص ۸۲) با ضمیمه کردن این دو استدلال، آنان قائل شده‌اند که تمامی بیعت‌کنندگان و باقی صحابه، عادل هستند (قرطبی، ۱۳۸۴ق، ج ۱۶، ص ۲۹۷).

دیدگاه شیعیان درباره آیه رضوان

مفسران شیعی، آیه بیعت رضوان را به گستردگی اهل سنت مطرح نمی‌کنند و این آیه را منحصر کرده‌اند به مؤمنانی که در بیعت حضور داشته‌اند. سید مرتضی ذیل آیه بیعت رضوان تصریح می‌کند که «ال» المؤمنین، دلالت بر استغراق ندارد؛ بلکه مشترک بین عموم صحابه یا بعضی از آنان است و درصدد بیان قطعی تمامی صحابی نیست؛ با توجه به سیاق آیات، دلالت بر خصوص بیعت‌کنندگان دارد؛ سپس خداوند در هنگامه بیعت از آنان راضی شده است و دلالتی بر استمرار رضایت ندارد. (شریف مرتضی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۷).

شیخ طوسی در ذیل این آیه شریفه چنین می‌فرماید: «رضایت در آیه منحصر به بعضی از افرادی است که در آن جمعیت حضور داشته‌اند؛ زیرا اولاً: در این آیه منافقان فراوانی حضور داشته‌اند که میان اهل سنت به نفاق مشهورند (واقدی، ۱۹۸۹م، ج ۲، ص ۸۰؛ بخاری،

۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۵۵۷)؛ ثانیاً: خداوند نسبت به افرادی رضایت پیدا نمود که ویژگی‌هایی داشته‌اند «فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» (فتح: ۱۸)؛ طبق اعتراف مفسران اهل سنت، منظور از فتحاً، فتح خیبر بوده است که به وسیله امام علی (ع) صورت گرفته است (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۲۴ق، ج ۷، ص ۴۴۲). در نتیجه این رضایت، عمومی نبوده و به عده خاصی نظیر امام علی (ع) تعلق داشته است» (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۳۱۸-۳۱۹).

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: «در بیعت رضوان آیه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» نازل شد و بر آنان شرط کرد که بعد از آن هیچ اشکالی بر کارهای پیامبر (ص) نگیرند و هر آنچه به ایشان دستور فرمود مخالفت نکنند؛ و خداوند بعد از آن این آیه را نازل کرد که «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَّا يَشِئُتِهُ أَجْرًا عَظِيمًا»؛ «در حقیقت کسانی که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند دست خدا بالای دستهای آنان است پس هر که پیمان‌شکنی کند تنها به زیان خود پیمان می‌شکند و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار ماند به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد» (فتح: ۱۰) و خداوند با این شرط از آنان راضی شد که بعد از آن به عهد و میثاق الهی وفا کنند و این عهد و پیمان را نشکنند؛ با این عهد بود که از آنان راضی شد» (قمی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۳۱۴). شیخ طوسی نیز در تفسیر خویش می‌نویسد: «مراد از بیعت ذکر شده در این آیه، بیعت حدیبیه است؛ و این بیعت، طبق نظر قتاده و مجاهد، همان بیعت رضوان است؛ و این بیعت، عقد بر فرمانبری و اطاعت بود» (طوسی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۳۱۹).

علامه طباطبایی نیز این آیه را به مؤمنان حاضر در بیعت‌کنندگان تفسیر نموده و چنین می‌فرماید: «مراد از رضایت در این آیه، صفت فعلی خدای متعال است که از مجموع علم خدا و عمل صالح عبد منتزع می‌شود. باید عبد عمل صالح بکند تا رضایت خدا که همان ثواب و جزای او است محقق شود؛ و آنچه در مقام ما رضایت از آن انتزاع می‌شود مجموع علم خدا است به آنچه در دل‌های مؤمنین است و به انزال سکینت بر آن دل‌ها و به ثوابی که به صورت فتح قریب و مغنم کثیره به آنان داد، رضایت از مجموع اینها انتزاع شده. پس



جمله (فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ ...)، متفرع است بر جمله (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ) تا کشف کند حقیقت آن رضایت چیست و دلالت کند بر مجموع اموری که با تحقق آنها رضایت متحقق می‌شود» (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۱۸، ص ۴۲۵)؛ در نتیجه طبق استدلال علامه تا هنگامه‌ای که عمل صالح صحابه وجود داشته باشد، خداوند نیز از این افراد راضی است.

در نتیجه از دیدگاه عالمان شیعی آیه رضوان هیچ دلالتی بر رضایت ابدی خداوند از بیعت‌کنندگان نمی‌کند؛ طبق این دیدگاه از رضایت برخی از صحابه، عدالت تمامی صحابه استنباط نمی‌شود.

نقد دیدگاه اهل سنت

۱. صفت فعلی بودن اراده

در استدلال‌های اهل سنت به دو نحوه به کلمه رضایت استدلال شده بود، یکی اینکه رضایت به معنی مرید است! و مرید صفتی ذاتی است؛ و حال آنکه خود علمای اهل سنت احتمالات دیگری برای رضایت در این آیه مطرح کرده‌اند:

الف) رضایت به معنی اعطای نعمت

عبدالحق اندلسی می‌نویسد: «کسی که «اذ» را در آیه سببیه گرفته است «چون آنها در زیر درخت بیعت کردند» ممکن است که رضایت را به معنی اعطای نعمت بر آنان به خاطر بیعت بگیرد و رضایت در این تفسیر صفت فعل می‌شود» (اندلسی، ۱۴۱۳ق، ج ۵، ص ۱۳۳).

ب) رضایت الهی به معنی اعطای ثواب

ابن حجر عسقلانی در این باره می‌گوید: «معنای این سخن «و لا یرضی» این است که در برابر انجام فعلی از آنان قدردانی نمی‌کند و پاداش نمی‌دهد، در این صورت این عمل از خداوند از اوصاف فعل خواهد بود» (عسقلانی، ۱۴۲۲ق، ج ۱۱، ص ۴۰۴).

ج) رضایت خدا به معنی تحقق عملی اطاعت از عباد

راغب اصفهانی می‌نویسد: «رضایت خداوند از بنده آن است که او را انجام دهنده اوامر و ترك کننده نواهی خویش ببیند؛ مانند آیه «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» و آیه «لَقَدْ رَضِيَ

اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ» (راغب أصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۹۷)؛ بر اساس این دیدگاه، وقتی رضایت خداوند، از صفات فعل به حساب آمد، این رضایت منحصر به زمان نزول آیه است و به خاطر عمل صالح آنان در زمان بیعت، خداوند از آنان خشنود شده است.

۲. رضایت موقت خداوند

عالمان اهل سنت معتقدند رضایت خداوند منحصر به زمان صلح حدیبیه نبوده است، بلکه شامل تمام عمر صحابه می شود؛ در پاسخ این ادعا می توان چنین گفت که این ادعا بدون دلیل است؛ زیرا نهایت چیزی که از آیه می توان استفاده نمود، این است که خداوند در همان زمان بیعت، از بیعت کنندگان راضی بوده است و دلالتی بر رضایت ابدی از صحابه ندارد؛ اگر خداوند رضایت ابدی بیعت کنندگان را اراده کرده بود، باید سیاق آیات را طوری تبیین می نمود که دلالت بر رضایت دائمی از آنان داشته باشد. مؤید این ادعا این است که بسیاری از آن بیعت کنندگان یا منحرف از اسلام شدند و یا گناهای مرتکب شدند که خلاف عدالت است که به نمونه هایی از آن اشاره می شود.

الف) عدم ایمان برخی از صحابه تا زمان مرگ

در روایتی امام حسن مجتبی (ع) خطاب به معاویه فرمودند: «پنجمین اشکال بر شما آن است که ابوسفیان به همراه قریش آمد و در روز حدیبیه مانع پیامبر (ص) شد که به مسجد الحرام برود و قربانی کند؛ پیامبر (ص) نیز ابوسفیان و فرماندهان و اتباع او را لعنت کردند و سپس فرمودند: در میان آنها کسی نیست که ایمان بیاورد؛ گفتند: ای پیامبر! یعنی دیگر برای هیچ يك از آنان امید اسلام نیست؟ این لعنت چه می شود؟ فرمودند: لعنت به هیچ يك از اتباع اثر نخواهد گذاشت، اما از فرماندهان هیچ يك از آنان رستگار نخواهد شد!» (صفوت، ۲۰۱۴م، ج ۲، ص ۲۵).

این روایت نیز نشان می دهد که در بین صحابه و کسانی که بعد از بیعت اسلام آوردند، گروهی هستند که تا زمان مردن ایمان نخواهند آورد؛ زیرا پیامبر (ص) آنان را رستگار ندانسته است.

ب) دچار شک شدن مقصرین (از جمله عثمان بن عفان)

در کتب اهل سنت، با سند صحیح آمده است که در روز حدیبیه، بعد از اینکه پیامبر (ص)

دستور به حلق سر دادند، گروهی سر را تراشیدند، باز دستور به این کار دادند و در انتها تمام صحابه سر خود را تراشیدند، جز دو نفر، یکی اباقتاده که اصلاً محرم نشده بود! (أحمد بن حنبل، ۱۴۲۱ق، ج ۵، ص ۳۰۱) و نفر دوم عثمان بن عفان!

ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: «از ابوسعید روایت شده است که صحابه در روز حدیبیه سر خود را تراشیدند، جز عثمان و ابو قتاده» (عسقلانی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۵۶۳). و با سند صحیح آمده است که رسول خدا ﷺ در مورد کسانی که در حدیبیه حلق نکردند، فرمودند: آنها اهل شک هستند! (فاکهی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۷۲).

ج) اهل جهنم در بین اهل بیعت رضوان

گروهی از صحابه حاضر در بیعت رضوان، جزو خوارج بوده‌اند که روایات معتبر اهل سنت آنها را سگان دوزخ معرفی می‌کند (شیبانی، ۱۴۰۰ق، ج ۲، ص ۴۳۸)؛ گروهی دیگر طبق روایات معتبر اهل سنت به‌خاطر کارهایی که انجام داده‌اند، اهل جهنم‌اند؛ از جمله قاتل عمار یاسر (حلبی، ۱۴۰۰ق، ج ۲، ص ۲۶۳)؛ و یا اینکه کاری انجام داده‌اند که علمای اهل سنت گفته‌اند مرتکب این کار اهل جهنم است؛ از جمله قاتلین عثمان که ابن حزم در مورد آنان می‌نویسد: «قاتلین او فاسقین، محاربین و کسانی بودند که به عمد و حرام و بدون اجتهاد و در راه ظلم و کینه خون می‌ریختند! به این علت، قاتلین او فاسق و ملعونند!» (أندلسی، ۱۳۴۸ق، ج ۴، ص ۱۴۵).

د) صحابه زنا کار، در میان اهل بیعت رضوان

در میان صحابه بیعت‌کننده کسانی بوده‌اند که بعد از بیعت مرتکب گناهانی مانند زنا شده‌اند؛ افرادی مانند «عمرو بن حمزه بن سنان» (ابن اثیر، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۲۳۰)؛ «مغیره بن شعبه» (صنعانی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۵۲).

با توجه به اینکه بسیاری از بیعت‌کنندگان بعد از رحلت رسول خدا ﷺ گناهانی مانند کشتن خلیفه سوم اهل سنت، قتل عمار، عمل زنا انجام داده‌اند و همچنین برخی از صحابه با عدم ایمان از دنیا رفته‌اند، چگونه از آیه رضوان، رضایت دائمی خداوند از تمام بیعت‌کنندگان استنباط می‌شود؟!

۳. شکستن بیعت بیعت‌کنندگان

طبق مدارك صحيح و معتبر اهل سنت، بسیاری از کسانی که در بیعت رضوان، شرکت کردند، بعد از بیعت، بیعت‌شکنی کردند؛ زیرا یکی از شروط بیعت آنان فرار نکردن و ایستادگی کردنشان بود، در حالی که بسیاری از صحابه در جنگ حنین (مسلم، ۱۳۷۴ق، ج ۳، ص ۱۳۹۸) و جنگ احد (ابن عبد البر، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۴۲۸) فرار کرده و پیامبر اسلام ﷺ را تنها در میان دشمنان رها کردند! همچنین ناکثین زمان امام علی (ع) بیعت خود را شکستند و علیه خلیفه وقت، امام علی (ع) شورش کردند؛ همان‌گونه که امام حسن مجتبی (ع) خطاب به معاویه و اطرافیانش فرمودند: «شما را قسم می‌دهم که آیا می‌دانید که علی در هر دو بیعت با پیامبر ﷺ بیعت کرد، یکی بیعت فتح و دیگری بیعت رضوان؛ و تو ای معاویه در یکی از آنها کافر بودی و دیگری را شکستی!» (صفوت، ۲۰۱۴م، ج ۲، ص ۲۳) از سوی دیگر طبق مبانی اهل سنت، شورش علیه خلیفه مسلمانان از گناهان بزرگ است (نووی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۲، ص ۲۲۹).

آیه رضوان دلالت دارد که خداوند به‌خاطر بیعت صحابه با پیامبر ﷺ، از آن دسته رضایت داشته است، حال اگر شرط رضایت که همان بیعت باشد منتفی گردد، رضایت نیز ملغی می‌شود؛ با توجه به مدارك تاریخی، بسیاری از همان بیعت‌کنندگان در جنگ‌های بعدی بیعت خود را شکستند که این خود دلالت دارد که خداوند از این دسته دیگر راضی نیست و استدلال اهل سنت بر عدالت تمام صحابه از جمله بیعت‌شکنندگان از بین می‌رود.

۴. غضب خداوند نسبت به برخی بیعت‌کنندگان

برخی از افرادی که در زمان بیعت حضور داشته‌اند و به‌خاطر بیعتشان، خداوند از آنان راضی گردید، بعد از رحلت رسول خدا ﷺ عملکردی از خود نشان دادند که غضب خداوند را در پی داشت؛ چنانکه خلیفه اول (ابوبکر) با غصب فدک، موجب گردید که حضرت زهراء (ع) از وی غضبناک گردد (بخاری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۱۱۲۶)؛ و طبق روایات معتبر غضب حضرت زهراء (ع)، غضب پیامبر ﷺ و خدا را به دنبال دارد (دینوری، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۷)؛ در نتیجه عمل ابوبکر باعث غضب خداوند گردید؛ حال چگونه امکان دارد که بگوییم آیه رضوان با رضایت دائمی افرادی مانند خلیفه اول تناسب دارد؟! چگونه غضب با



رضایت دائمی قابل جمع است؟! در نتیجه خداوند فقط به خاطر بیعت و فرمانبری بیعت‌کنندگان از آنان راضی گردید و این دلالتی بر ابدی بودن رضایت ندارد؛ باری! تا زمانی که این افراد از پیامبر ﷺ اطاعت کنند، مورد رضایت خداوند هستند اما اگر عصیان کنند مورد غضب الهی می‌گردند.

۵. ضعف ایمانی صحابه

بسیاری از بیعت‌کنندگان، لغزش‌هایی داشته‌اند؛ در نتیجه آیاتی علیه آنان نازل شده که با عدالت آنان ناسازگار است؛ مانند:

الف) لغزش صحابه

«لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ؛ خدا، توبه پیامبر و مهاجرین و انصار را که در آن ساعت عسرت همراه او بودند، از آن پس که نزدیک بود که گروهی را دل از جنگ بگردد، پذیرفت. توبه‌شان بپذیرفت؛ زیرا به ایشان رئوف و مهربان است»؛ (توبه: ۱۱۷).

بعلی حنبلی در ذیل این آیه می‌نویسد:

«وقتی که پیامبر ﷺ خود استغفار می‌نمود، چگونه دیگران استغفار نمی‌کنند و اگر به آنها بگوئی استغفار کن، امتناع کرده و سرکشی می‌کنند! به همین دلیل است که خداوند به اهل بیعت رضوان امر و نهی و وعده و وعید می‌کند! همانطور که فرموده است «خدا، توبه پیامبر و مهاجرین و انصار را که در آن ساعت عسرت همراه او بودند، از آن پس که نزدیک بود که گروهی را دل از جنگ بگردد، پذیرفت. توبه‌شان بپذیرفت، زیرا به ایشان رئوف و مهربان است» با اینکه این آیه سه سال بعد از حدیث نازل شده است!» (بعلی حنبلی، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۵۹).

اگر رضایت خداوند از همه آنان، دائمی بود، چگونه آنان را وعده و وعید می‌نماید و می‌گوید دل برخی از آنها از راه منحرف شده است؟

ب) ادعای مسلمانی اعراب

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ

تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ [برخی از] بادیه‌نشینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم.» و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است؛ و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید از [ارزش] کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند. خدا آمرزنده مهربان است.» (حجرات: ۱۴) مقاتل شأن نزول آیه را در مورد اعراب جهینه و مزینه و اسلم و غفار و اشجع می‌داند. خانه‌های آنها میان مکه و مدینه واقع شده بود؛ هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ در هنگام رفتن به حدیبیه از آنها خواست که با ایشان بروند، برخی از آنها به برخی دیگر گفتند که محمد تنها یک لقمه برای اهل مکه است که اگر شما هم بروید کشته خواهید شد. صبر کنید تا ببینیم چه بر سر آنها خواهد آمد. در این هنگام آیه نازل شد که «بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آوردیم؛ یعنی تو را تصدیق کردیم؛ بگو ای محمد راست نمی‌گویید که ایمان آوردید، ولی بگویید اسلام آوردیم؛ یعنی با زبان اقرار کرده‌ایم و اسلام آوردیم تا اموالمان حفظ شود و هنوز ایمان وارد نشده است؛ یعنی هنوز تصدیق (به پیامبر) به دل شما وارد نشده است!» (مقاتل بن سلیمان، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۲۶۴).

همانطور که از آیه شریفه استفاده می‌شود، این افراد با وجود ادعای اسلام مورد عتاب پیامبر قرار گرفتند؛ حال چگونه این اصحاب آن حضرت می‌توانند در همان صلح حدیبیه مورد رضایت الهی قرار گرفته باشند؟!

در نتیجه طبق آیات فوق همه بیعت‌کنندگان عادل نبودند و بسیاری از آیات علیه این افراد بعد از نزول آیه رضوان نازل شده است؛ این نزول خود دلالت دارد که رضایت خداوند منحصر در همان زمان نزول است و شامل تمام حیات بیعت‌کنندگان نمی‌شود.

۶. فهم صحابه از آیه

در زمان حضور صحابه، هیچ صحابی از این آیه بهشتی شدن بیعت‌کنندگان را استفاده نکرده است و عالمان اهل سنت در سالیان بعد از این آیه چنین چیزی را تلقی نموده‌اند؛ فهم صحابه زمان نزول برای ما حجیت دارد، نه فهم عالمان اهل سنت در سالیان بعد از صحابه! نمونه‌ای از فهم صحابه درباره آیه رضوان در ادامه اشاره می‌شود:

الف) اعتراف عمر بن خطاب

در کتب اهل سنت آمده است که در لحظات حیات خلیفه دوم، وقتی ابن عباس به او بشارت بهشت داد. در پاسخ گفت: ای ابن عباس تو در این زمینه علم کمی داری! ابن حزم در این زمینه معتقد است کلام عمر ظن و گمانی از جانب خود وی بوده است، هنگامی که ابن عباس در هنگام مردن وی به او بشارت بهشت داد، به ابن عباس گفت: قسم به خدای متعال که علم تو در این زمینه بسیار اندک است! از این رو معلوم است که شهادت پیامبر ﷺ و بشارت‌های مذکور در قرآن در مورد بهشتی بودن اهل حدیبیه که شامل عمر نیز می‌شد، بر خود عمر مخفی بوده است (أندلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۷، ص ۴۲۵).

در نتیجه آیا معقول است که عمر که خود در حدیبیه حاضر بوده و به ادعای اهل سنت یکی از عالم‌ترین صحابه است، از این تفسیر واضح آیه قرآن با خبر نباشد؟!

ب) باطل کردن جهاد

عایشه، در مورد زید بن ارقم که از مشارکین در حدیبیه است، گفته بود که به زید بگویند که جهاد خود با پیامبر ﷺ را باطل کرده است (جمعی از نویسندگان، ۱۴۲۱ق، ج ۴، ص ۴۲۸).

وقتی عایشه همسر- پیامبر ﷺ به زید بن ارقم صحابی مشهور و اهل بیعت رضوان می‌گوید جهاد خود در راه آن حضرت را باطل ساخته است، آیا می‌توان گفت خداوند از همه آنها راضی است و همه آنها اهل بهشت‌اند؟! اگر بناست همه بهشتی باشند، چرا عایشه او را چنین توبیخ کرده است؟

۷. عدالت تمامی صحابه

تا این جا به اثبات رسید که خداوند رضایت موقت نسبت به بیعت‌کنندگان داشته است و تا زمانی که آنان بر ایمان خود استوار باشند، خداوند نیز از آنان راضی است، ولی اگر منحرف یا گنهکار شوند، دلیلی بر رضایت خداوند نسبت به این افراد وجود ندارد.

عالمان اهل سنت از این آیه استفاده برده‌اند که تمامی صحابه عادل هستند (قرطبی ۱۳۸۴ق، ج ۱۶، ص ۲۹۷)؛ این ادعا بر خلاف آیه رضوان است؛ زیرا صحابه پیامبر ﷺ تعدادشان بیش از بیعت‌کنندگان است؛ چنانچه خطیب بغدادی تعداد صحابی رسول خدا ﷺ را صد و چهارده هزار (۱۱۴/۰۰۰) برشمرده است (خطیب بغدادی ۱۴۰۳، ج ۲، ص ۲۹۳)؛ در حالی که



تعداد بیعت‌کنندگان بسیار کمتر از تعداد تمام صحابه است - البته دیدگاه‌ها دربارهٔ تعدادشان متفاوت است - مانند ۱۶۰۰ نفر (زهري بصری، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۹۵)؛ ۱۸۰۰ نفر (ابن‌طهمان، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۴۸۶)؛ ۲۵۰۰ نفر (قرطبی، ۱۳۸۴ق، ج ۵، ص ۲۷۳)؛ حال اگر بگوییم تمام بیعت‌کنندگان مورد رضایت الهی تا ابد قرار گرفته باشند! چگونه بسیاری از صحابه‌ای که در آن بیعت حضور نداشته‌اند، مشمول رضایت خداوند شوند؟! در نتیجه از آیهٔ رضوان عدالت تمامی صحابه اثبات نمی‌گردد، بلکه عدالت برخی از آنان، آن هم در زمان بیعت ثابت می‌گردد و بعد از بیعت هر صحابه‌ای نسبت به عملکرد ایمانی خود عادل یا غیرعادل تلقی می‌گردد.

نتیجه‌گیری

این آیهٔ مبارکه، تنها و تنها رضایت خداوند را از فعل گروه محدودی از صحابه، که در زیر درخت با حضرت بیعت کردند و در هنگام بیعت، مؤمن بودند و از قبل آمادگی کافی برای این مقام و نیز نزول سکینه را داشتند، به صورت مشروط به بقای بر بیعت بیان می‌کند و نمی‌توان از آن برای عدالت کل مؤمنین حاضر در بیعت و نه کل بیعت‌کنندگان و نه کل صحابه استفاده کرد! در کتب اهل سنت، موارد زیادی آمده است که خود صحابه و حتی صحابهٔ اهل بیعت رضوان، یا علمای اهل سنت، برخوردهایی با برخی از صحابهٔ اهل بیعت رضوان داشته‌اند که با عدالت آنها و رضایت خداوند از همهٔ آنها سازگاری ندارد. در نتیجه از این آیه عدالت تمامی صحابه تا ابد اثبات نمی‌گردد.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
نهج البلاغه.
۱. ابن اثیر، عزالدین أبوالحسن علی بن محمد، **أسد الغابة**، محقق: عادل أحمد الرفاعي، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۷ق.
 ۲. ابن حجر، عسقلانی، **الإصابة فی تمييز الصحابة**، محقق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجيل، ۱۴۱۲ق.
 ۳. ———، **فتح الباری شرح صحيح البخاری**، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق.
 ۴. ابن سويلم، أبو شُهبة، محمد بن محمد بن سويلم، **الوسيط فی علوم ومصطلح الحديث**، بیروت: دارالفکر العربی، ۱۴۰۳ق.
 ۵. ابن طهمان، إبراهيم، **مشيخة ابن طهمان**، دمشق: مجمع اللغة العربية، ۱۴۰۳ق.
 ۶. ابن عبد البر، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد، **الإستيعاب فی معرفة الأصحاب**، البجاوی، بیروت: دارالجيل، ۱۴۱۲ق.
 ۷. ابن کثير، أبو الفداء إسماعيل بن عمر، **البداية والنهاية**، بیروت: مكتبة المعارف، ۱۴۲۴ق.
 ۸. ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، بیروت: دارصادر، [بی تا].
 ۹. أحمد بن حنبل، أبو عبد الله، **المستند**، مصر: مؤسسة قرطبة، ۱۴۲۱ق.
 ۱۰. امين، سيد محسن، **أعيان الشيعة**، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.
 ۱۱. اندلسی، أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عطية، **المحرر الوجيز فی تفسير الكتاب العزيز**، محقق: عبد السلام عبد الشافي محمد، لبنان: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۳ق.
 ۱۲. أندلسی، أبو محمد علی بن أحمد بن حزم، **الأحكام**، قاهره: دارالحديث، ۱۴۰۴ق.
 ۱۳. ———، **الفصل فی الملل**، القاهرة: مكتبة الخانجي، ۱۳۴۸ق.
 ۱۴. بخاری، محمد بن إسماعيل، **الجامع الصحيح الشهير بصحيح البخاری**، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، چاپ سوم، بیروت: دار ابن کثير، ۱۴۰۷ق.



١٥. بعلی حنبلی، أبوعبدالله بدرالدین عبدالله بن محمد بن علی، مختصر-الفتاوی المصریة، محقق: محمد حامد الفقی، چاپ دوم، السعودية: دار ابن القيم، ١٤٠٦ ق.
١٦. جمعی از نویسندگان، کبار العلماء فی السعودية، أبحاث هیئة کبار العلماء، [بی جا]: [بی نا]، ١٤٢١ ق.
١٧. حسینی میلانی، علی، الصحابة، قم: مرکز الأبحاث العقائدية، ١٤٢١ ق.
١٨. حلبی، علی بن برهان الدین، السیرة الحلیبة فی سیرة الأئمة المأمون، بیروت: دارالمعرفة، ١٤٠٠ ق.
١٩. خطیب بغدادی، أبوبکر أحمد بن علی بن ثابت، الجامع لأخلاق الراوی و آداب السامع، محقق: د. محمود الطحان، ریاض: مكتبة المعارف، ١٤٠٣ ق.
٢٠. —، الكفاية فی علم الرواية، بیروت: دارالكتاب العربی، ١٤٠٥ ق.
٢١. دینوری، أبومحمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبة، الإمامة والسیاسة، محقق: خلیل المنصور، بیروت: دار الكتب العلمیة، ١٤١٨ ق.
٢٢. راغب أصفهانی، أبوالقاسم الحسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، محقق: صفوان عدنان الداودی، بیروت: دار القلم، ١٤١٢ ق.
٢٣. زهری بصری، أبوعبدالله محمد بن سعد بن منیع، الطبقات الکبری، بیروت: دار صادر، ١٤٠٨ ق.
٢٤. شریف مرتضی، الشافی فی الإمامه، چاپ دوم، تهران: مؤسسة الصادق، ١٤١٠ ق.
٢٥. شهید ثانی، الرعاية فی علم الدراية، قم: مكتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٨ ق.
٢٦. شیبانی، أبوبکر أحمد بن عمرو بن ابی عاصم الضحاک، السنة، محقق: محمد ناصر الدین الألبانی، بیروت: المكتب الإسلامی، ١٤٠٠ ق.
٢٧. صفوت، أحمد زکی، جمهرة خطب العرب، بیروت: المكتبة العلمیة، ٢٠١٤ م.
٢٨. صنعانی، أبوبکر عبدالرزاق بن همام، التفسیر، محقق: د. مصطفى مسلم محمد، ریاض: مكتبة الرشد، ١٤١٠ ق.

٢٩. طباطبائي، السيد محمد حسين، الميزان، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، ١٣٧١.
٣٠. طبرسي، الفضل بن الحسن، تفسير جوامع الجامع، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٢١ق.
٣١. طبري، محمد بن جرير، جامع البيان في تفسير القرآن، بيروت: دار المعرفه، ١٤١٢ق.
٣٢. طوسي، محمد بن الحسن، التبيان في تفسير القرآن، تحقيق: أحمد حبيب قصير العاملي، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٩.
٣٣. فاكهي، محمد بن إسحاق بن العباس، أخبار مكة، محقق: د. عبد الملك عبد الله دهيش، بيروت: دار خضر، ١٤١٤ق.
٣٤. فخر رازي، محمد بن عمر، التفسير الكبير، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢١ق.
٣٥. قرطبي، أبو عبد الله محمد بن أحمد، الجامع لأحكام القرآن، الطبعة الثانية، القاهرة: دار الشعب، ١٣٨٤ق.
٣٦. قشيري نيسابوري، أبو الحسين، مسلم بن الحجاج، الجامع الصحيح الشهير بصحيح مسلم، محقق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٣٧٤ق.
٣٧. قمي، علي بن إبراهيم، التفسير، محقق: السيد طيب الموسوي الجزائري، نجف: مطبعة النجف، ١٣٨٧ق.
٣٨. مقاتل بن سليمان، بلخي أزدی، التفسير، محقق: أحمد فريد، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٤ق.
٣٩. نووي، يحيى بن شرف الدين، صحيح مسلم بشرح النووي، بيروت: دار الكتاب العربي، ١٤٠٧ق.
٤٠. واقدی، أبو عبد الله، مغازی، تحقيق: مارسدن جونس، الطبعة الثالثة، بيروت: دار الأعلمی، ١٩٨٩م.

گناه ذاتی و فدا دو بنیاد اساسی آیین مسیحیت

حمیدالله رفیعی زابلی *

چکیده

گناه حضرت آدم علیه السلام و به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح علیه السلام، دو رکن اساسی دین مسیحیت را تشکیل می‌دهند؛ بنابراین اگر حضرت آدم علیه السلام در بدو خلقت مرتکب گناه نشده بود، قرن‌ها پس از آن نیازی به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح علیه السلام نبود. با توجه به اینکه فعالیت مسیحیان برای جذب مسلمانان در سال‌های اخیر به صورت چشمگیر گسترش پیدا کرده است، ضرورت دارد که مبانی مسیحیت در معرض ارزیابی قرار بگیرد. هدف این پژوهش تحلیل انتقادی این دو اصل مسیحیت است که با روش کتابخانه‌ای انجام گرفته است. این پژوهش با معیار عقلی این دو رکن مسیحیت را به چالش کشانده که اولاً بر طبق آموزه کتاب مقدس، بشر به علت گناه آدم علیه السلام در همین دنیا مجازات گردیده و آثار فراتر از آن ندارد. افزون بر آن سرایت گناه حضرت آدم به ابنای بشر - محال عقلی است و بشریت به این گناه آلوده نشده است تا نیازی به فدیة دادن داشته باشد. چه اینکه خداوند با قدرتی که دارد می‌توانست بدون فدا شدن حضرت مسیح علیه السلام گناه بشر را ببخشد.

واژگان کلیدی: مسیحیت، گناه ذاتی، فدا، حضرت مسیح علیه السلام، حضرت آدم علیه السلام.

*. طلبه سطح چهار تخصصی کلام اسلامی، مؤسسه امام صادق علیه السلام؛ zabuli55@yahoo.com.

مقدمه

بنابر آموزه‌های مسیحیت، بشر از آغاز تاریخ به سبب گناه از خدا دور شده بود و با خضوع کامل و اطاعت مطلق عیسی از خدا که در زندگی، رنج‌ها و مرگ وی جلوه‌گر شده، همگی با خدا آشتی کردند. مسیحیان این موضوع را عقیده نجات یا فدا می‌نامند (میشل، ۱۳۸۷، ص ۵۶). مرگ حضرت مسیح از نظر پولس مرگ همگانی و برای کفاره گناهان همه مردم بود؛ گناهی که با سقوط حضرت آدم علیه السلام به موجب عدم اطاعت او از خدا آغاز گردید. از آنجایی که او سمبل همه انبای بشر است، کل بشریت در اثر این گناه سقوط کرده بود و با مرگ مسیح که در آن خداوند همه خشم خود را بر یک نفر به‌عنوان نماینده همه مردمان نازل کرد، در واقع راهی را فراهم آورد که از طریق ایمان به آن راه، بار دیگر خداوند با مردم آشتی کرد (بوش و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۷۰۵). این عقیده پولس با کلمات گوناگون در رساله‌های او بیان شده است. بنابراین از نظر پولس و مسیحیت رایج حضرت آدم مبین گناه همه بشر و حضرت مسیح سمبل نجات همگانی است (بوش و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۷۰۵). در این نوشته ثابت خواهد شد که این دو رکن اساسی مسیحیت، هیچ محمل عقلی و عقلایی ندارد و بر این اساس با تخریب منطقی آنها، از مسیحیت چیزی باقی نمی‌ماند و ساختمان وجود آن فرو می‌ریزد.

گناه حضرت آدم علیه السلام

مسئله گناه حضرت آدم علیه السلام در اناجیل منعکس نشده و این مسئله در مسیحیت به تورات مستند گردیده است (سفر پیدایش، ۳: ۱-۱۳). در عهد جدید تنها در رساله‌های پولس که یک یهودی الاصل بوده، به گناه آدم اشاره شده است (رک: رساله پولس به رومیان، ۵: ۱۲). سپس در رساله‌های او و برخی دیگر از رسولان به مسئله کفاره این گناه پرداخته شده است. در قرآن کریم در سوره بقره (۳۵-۳۸) و در سوره اعراف (۲۰-۲۵) این واقعه با تفصیل بیشتری منعکس گردیده است.

هرچند نوشته پیش‌رو درصدد این نیست که ارکان مسیحیت پولسی را از دیدگاه اسلام زیر سؤال برده و آن را خدشه‌دار کند؛ ولی توجه به دیدگاه اسلام درباره این واقعه لازم است. از



آیات قرآن کریم به دست می‌آید که حضرت آدم و حضرت حوا علیهم‌السلام از خوردن میوه درختی که منع شده بودند با تحریک و وسوسه شیطان از آن خورده و سپس به زودی پشیمان گشته و خداوند هم پشیمانی آنان را پذیرفته و اثری که از این عمل آنان به وجود آمده بود نیز از آنها رفع شده و مورد عفو و رحمت خداوند قرار گرفتند و سپس به زمین که دار تکلیف و مشقت و عمل است فرود آمدند، تا اینکه نسل آنان در این کره زمین زندگی کرده و در همانجا از دنیا رفته و در نهایت دوباره برانگیخته شوند و هر کسی جزای عمل خود را ببیند.

علامه طباطبایی رحمته‌الله می‌گوید: واقعه حضرت آدم علیه‌السلام پیش از تشریع اصل دین اتفاق افتاده و بهشت و باغی که در آن ساکن بود، بهشت برزخی بوده که در زندگی غیر دنیوی و مادی تمثیل داشته است و نهی خداوند هم از خوردن میوه درخت ممنوعه ارشادی بوده، نه مولوی و مخالفت نهی ارشادی معصیت و گناه شمرده می‌شود و آنچه گناه و معصیت بر آن مترتب می‌گردد مخالفت امر مولوی و تکلیفی است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۲۲۲).

پس بنابر این اصل، اسلامی حضرت آدم علیه‌السلام مرتکب گناهی نشده که مجازاتی را در پی داشته باشد و یا دست‌کم این خطای او مورد عفو و بخشش خداوند قرار گرفته است و حتی نمی‌توان گفت که حضرت آدم و حوا علیهم‌السلام به علت این کارشان از بهشت رانده شده و به زمین فرود آمده‌اند؛ زیرا خداوند اصلاً انسان را برای بهشت که دار عدم تکلیف و عمل است خلق نکرده؛ بلکه او آدم را خلق کرده تا در زمین عبادت او را انجام دهد و مورد آزمایش و امتحان قرار گیرد و سپس در آن بمیرد و در روز رستاخیز با داوری خداوند هر کسی به جزای عمل خود رسیده و متناسب با عمل و کردارشان جایگاهی در بهشت یا دوزخ داشته باشد (الذاریات: ۵۶). هرچند این دیدگاه اسلام که مسلمانان به آن ایمان راسخ دارند، سزاوار نیست که در مقام استدلال بر بطلان این عقیده اقامه گردد؛ ولی به عنوان یک احتمال می‌تواند آن را تضعیف کرده و مورد تردید قرار دهد.

رفع آثار گناه آدم در متون مسیحیت

با چشم‌پوشی از آنچه در قرآن کریم درباره گناه آدم بیان گردیده، آموزه‌های مسیحیت کافی در نفی گناه آدم علیه‌السلام و یا دست‌کم در برداشته شدن آثار تشریعی آن است؛ زیرا اولاً: شبیه

آنچه را که از علامه طباطبایی در نفی گناه حضرت آدم علیه السلام نقل نمودیم، خود پولس نیز در بیشتر نامه‌های خود به آن تأکید دارد و آن را مبنای این رکن مسیحیت قرار داده و گفته است: «قبل از شریعت گناه در جهان می‌بود، لکن گناه محسوب نمی‌شود، درجایی که شریعت نیست» (رساله پولس به رومیان، ۵: ۱۳). و باز گفته است: «بدون شریعت گناه مرده است و من از قبل بدون شریعت زنده می‌بودم؛ لکن چون حکم آمد گناه زنده گشت و من مردم» (رساله پولس به رومیان، ۷: ۸ و ۹). با توجه به این مطالب چون در بهشت به علت اینکه دار تکلیف نیست، شریعت وجود نداشته است، پس خوردن میوه ممنوعه توسط حضرت آدم و حضرت حوا علیهما السلام گناه محسوب نمی‌شود.

ثانیاً: در جای دیگر می‌گوید: «زن را اجازه نمی‌دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود، بلکه در سکوت بماند؛ زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا و آدم فریب نخورد، بلکه زن فریب خورد و در تقصیر گرفتار شد؛ اما به زاییدن رستگار خواهد شد اگر در ایمان و قدوسیت و تقوا ثابت قدم بماند» (رساله اول پولس به تیموتائوس، ۲: ۱۳-۱۵).

از این سخنان پولس استفاده می‌شود که حضرت آدم علیه السلام مرتکب گناه نشده تا چه رسد که گناه او به عنوان گناه ذاتی به همه بشر سرایت کرده و برای برداشته شدن آن نیازی به قربانی باشد. گناه حضرت حوا هم که به گفته وی به زنان سرایت نموده و با درد زایمان جبران گردیده است.

ثالثاً: طبق نقل تورات خداوند برای هر کدام از مار و حوا و آدم که این واقعه را آفریدند و همگی به سهم خود در گناه آن شریک بودند، جزای خاصی را به عنوان نتیجه گناهانشان در عالم تکوین مقرر کرده و هر کدام در نسل‌های خود به جزای عملشان رسیده‌اند. این آثار گناه تا برپایی روز قیامت ادامه داشته و به هیچ وجه قابل برداشتن نیست؛ زیرا این جزاها بر طبق ناموس طبیعت بر این موجودات بار گردیده و فقط با خرق عادت قابل رفع هستند، نه با قربانی و فدیة دادن.

در تورات آمده که نتیجه گناه مار این شده که او از همه حیوانات صحرا ملعون‌تر باشد و بر شکمش راه برود و در تمام عمر خاک بخورد و در میان ذریه او و انسان تا پایان تاریخ عداوت و دشمنی وجود داشته باشد. نتیجه گناه حوا این است که در هنگام زایمان درد و

آلم زیاد را تحمل کند و به شوهرش اشتیاق داشته و مرد بر زن حکمرانی کند. چون گناه آدم به خاطر این بوده که در خوردن میوه ممنوعه از زنش اطاعت کرده، در نتیجه آن، زمین ملعون گشته و خار و خس را در خود خواهد رویانید و مردها در تمام ایام عمر خود از آن با رنج تغذیه خواهند نمود و با ریختن عرق پیشانی، نان خواهد خورد تا زمانی که به خاک برگردد (رک: سفر پیدایش، ۳: ۱۴-۱۹).

این مطالب تورات که جزء مهم کتاب مقدس مسیحیان به شمار می آید، به وضوح می گوید که گناهی که به همدستی مار و حوا پس از خلقت آدم و حوا به وقوع پیوست، آثار دنیوی اش منحصر در اموری است که برای مار از یک طرف و زن و مرد از طرف دیگر، به صورت تکوینی بر آن مترتب شده و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت و دارای اثر دیگری آن هم به صورت ماندگار نبوده که نسل بشر را به خود آلوده کرده تا برای رفع آن یک انسان یا به عقیده مسیحیان پسر خدا، قربانی و فدا گردد. این گناه هر چه بوده، همان است که آثار آن بر طبق همین آموزه در جهان تکوین به عنوان عقاب و جزای گناه کاران متبلور گردیده است و معقول نیست که با وجود این عذاب های گوناگون آثار دیگری هم برای آن باقی باشد.

با همه این مطالب، مسیحیان بر این باور هستند که با مشیت الهی آدم فریب خورد. او گناه نخستین را مرتکب شد و عطایا و کمال وضع فوق طبیعی خویش را قربانی کرد. این گناه آدم، فیض را نه تنها از او، بلکه از فرزندان او سلب کرد و گناه را به عنوان یک حالت و تمایل در انسان رایج کرد. همه انسان ها بعد از آدم با آلودگی گناه اولیه و جرم موروثی متولد می شوند و نژاد انسان در طی قرن های طولانی با این آلودگی و عیب زندگی می کند و منتظر منجی است (برانتل، ۱۳۸۱، ص ۷۲).

کلیسای کاتولیک در شورای ترنت که در قرون وسطا در ترنتو و بولونیا در شمال ایتالیا برگزار شد، تصویب کردند که اگر کسی ادعا کند که گناه آدم فقط به خودش صدمه رسانده است و به فرزندانش آسیبی نمی رساند، یا عدالت و تقدسی را که از طرف خدا داشت، فقط از دست خودش رفت، نه از دست ما، چنین کسی ملعون است؛ زیرا این ادعا با این سخنان پولس مغایرت دارد (برانتل، ۱۳۸۱، ص ۷۴) که گفته است: «همچنان که به وساطت یک آدم،



گناه داخل جهان شد و به گناه موت و به این گونه موت بر همه مردم طاری شد، از آن جا که همه گناه کردند» (رساله پولس رسول به رومیان، ۵: ۱۲).

گناه ذاتی یا گناه اولیه

در دین مسیحیت گناه آدم عليه السلام برای نسل بشر گناه ذاتی و اصلی تلقی شده و این گناه در ذات تمام افراد بشر نسل به نسل منتقل شده و همگی به گناه پدر اولی‌شان آلوده گشته و پاکی و معصومیت را از نسل آدم به گونه‌ای از بین برده که همگی باید به خاطر آن عقاب شوند و به هلاک ابدی برسند.

این آموزه که شالوده و بنیان مسیحیت را می‌سازد، از تفکرات انحرافی یهودیان توسط پولس به سوی آیین مسیحیت سرایت داده شده و پر و بال بیشتری به آن داده است؛ زیرا قبل از پولس، یهودیان معتقد بودند که آدم گناه را به جهان وارد کرد و طبیعت انسان را برای همیشه دگرگون ساخت. در این باره از «باروک» یهودی این گونه نقل شده است: «همین که او [یعنی آدم] عصیان ورزید، مرگ طغیان کرد، سوگواری معنا یافت، اندوه فراهم گردید، رنج آفریده شد و تعب افزایش یافت. غرور استقرار خویش را آغاز کرد، ... بزرگی انسانیت کاهش یافت و خوبی رنگ باخت» (مکاشفه دوم باروک، ۵۶: ۶) و باز گفته است: «اگر آدم اولین گناهکار بود و مرگ را برای کسانی فراهم کرد که در زمان او هنوز به وجود نیامده بودند، در عین حال هر یک از کسانی که از او زاده شده‌اند، برای خود مجازات آینده یا جلال را فراهم کرده است... ما همه آدم خویش هستیم» (مکاشفه دوم باروک، ۴۴: ۱۵-۱۹؛ پیترز، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۸-۴۹).

به گفته «پیترز» این دو متن که حقانیت «گناه اصلی» را تأیید می‌کنند و در عین حال مدافع اختیار انسان هستند، از کتاب «مکاشفه باروک» که یک اثر یهودی مربوط به سال‌های پس از هفتاد میلادی است، گرفته شده است. پس این اندیشه با اندیشه پولس فریسی‌الاصل (فریسی اسم یکی از فرقه‌های یهود است) که با محتوای این دو متن شباهت و نیز تفاوت اساسی دارد، تقریباً همزمان است (پیترز، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۹).

پولس می‌گوید: «به وساطت یک آدم، گناه داخل جهان گردید و به وساطت گناه، موت [یعنی گناه باعث شد که مرگ هم وارد جهان شود] و به این گونه موت بر همه مردم طاری



گشت از آنجاکه همه گناه کردند» (رساله پولس به رومیان، ۵: ۱۲). در جای دیگر می‌گوید: «همان‌طوری که بسیاری در نتیجه سرپیچی یک نفر گناهکار گشتند به همان طریق بسیاری هم در نتیجه فرمان‌بری یک نفر، کاملاً نیک محسوب خواهند شد» (رساله پولس به رومیان، ۵: ۱۹). سنت اگوستین متکلم و عارف مسیحی این مطلب را بیشتر تشریح کرده، می‌گوید: اگر نخستین انسان‌ها گناه نمی‌کردند، گرفتار مرگ نمی‌شدند...؛ اما بر اثر ارتکاب گناه چنان با مرگ مجازات شدند که هر آنچه از نسل آنان پدید آمد، نیز با همان مرگ مجازات شد... خدا که پدیدآورنده همه طبایع است و نه بدی‌ها، انسان را درست آفرید؛ ولی انسان که در اراده خود فاسد و سزاوار محکومیت بود، فرزندانی فاسد و محکوم به دنیا آورد؛ زیرا ما هنگامی که همگی آن یک انسان بودیم، همگی در همان یک انسان بودیم و آن انسان به وسیله زنی که قبل از گناه از او ساخته شده بود، در گناه سقوط کرد... بدین گونه با سوء استفاده از اراده آزاد یک مجموعه کامل شرور آفریده شد که با سلسله‌ای از نکبت‌ها نژاد بشری را از اصل فاسد و ریشه تباهش به سوی نابودی مرگ دوم به پیش می‌برد، مرگی که پایانی ندارد و تنها کسانی از آن برکنار می‌مانند که به فیض خدا آزاد شده‌اند (پیترز، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۵۰).

اگوستین گناه اولیه را، به عمل جنسی و امیال خودخواهانه و شهوت مرتبط می‌سازد. از نظر او حتی نوزاد معصوم نیست، بلکه در گناه متولد می‌شود و راه نجات از گناه اولیه غسل تعمید نوزاد است (کونگ، هانس، ۱۳۸۶، ص ۱۰۷).

عقل ستیزی نظریه گناه ذاتی

تردیدی نیست که گناه آثار تکوینی و تشریعی ناخوش‌آیند در فرد و جامعه ایجاد می‌کند و نیز روح و جسم گناهکار را متأثر نموده و باعث انحرافات او از جاده انسانیت و فطرت پاک انسانی می‌شود. همچنین امکان دارد که در روح و جسم اولاد او هم تأثیرات منفی برجای گذارد. ولی به حکم عقل آثار تشریعی آن که مشتمل بر سرزنش و مجازات و کیفر دنیوی و عقاب و عذاب اخروی می‌شود، از مرتکب گناه به هیچ‌کسی تجاوز نمی‌کند؛ زیرا این‌گونه آثار گناه از امور تکوینی و طبیعی نیست که با ژنتیک از پدر به فرزند منتقل شود. مثلاً اگر کسی از همین افراد موجود عصر ما مرتکب گناه و جنایتی شود که حکمش مثلاً اعدام

باشد، نه تنها هیچ عاقلی بلکه هیچ انسانی فرزندان و اولاد موجود او را در کنار پدر محکوم به قتل نمی‌کند، تا چه رسد به آن اولاد او که بعد از انجام این گناه به دنیا بیایند. وقتی که آثار تشریعی و قانونی یک گناه از شخص گناهکار به اولاد او قابل انتقال نیست، خود گناه که یک فعل و کاری است که در مدت زمان کوتاه در فضای خارج، از سوی انسان انجام می‌گیرد، محال است که به فرزندان و اولاد او منتقل شود. مثلاً کسی آدمی را کشت و بعد از آن، از این شخص قاتل اولادی به وجود آمد، این قتل پدر که یک فعل خارجی است، ممکن نیست که به اولاد او به وسیله ارث یا هر سبب دیگری منتقل شود؛ حتی اگر اولاد او هم مرتکب قتل شوند، نمی‌توان گفت گناه پدر به آنان منتقل شده و این همان قتلی است که پدرشان انجام داده بود.

هرچند برخی از دانشمندان مسیحی تلاش کرده‌اند برای انتقال گناه از آدم به فرزندان راه چاره‌ای پیدا کنند تا این رکن اصلی آیین مسیحیت مورد خدشه قرار نگیرد؛ لکن مطالبی را برای توجیه این آموزه بیان کرده‌اند که هیچ اساس علمی، عقلی و عقلایی ندارند. مثلاً می‌گویند موضوع گناه، نفس ناطقه است و نفس ناطقه همراه با نطفه منتقل می‌شود، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد یک نفس آلوده، نفوس آلوده دیگری را تولید کند. برخی از مسیحیان این نظریه را باطل دانسته و گفته است که نفس از پدر به فرزند منتقل نمی‌شود؛ بلکه نقایص جسم از پدر به کودک منتقل می‌شود... از آنجاکه جسم با نفس تناسب دارد و از آنجاکه نقایص نفس و جسم در یکدیگر تأثیر می‌گذارند، به همین شیوه، نقص مجرمانه نفس با انتقال نطفه به کودک منتقل می‌شود، گرچه خود نطفه موضوع جرم نیست (پیترز، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۵۰-۵۱).

به فرض اینکه این فرضیه‌ها درست باشند، فقط می‌توانند این را ثابت کنند که صفات طبیعی و روحی که در نطفه اصلی وجود دارد، می‌توانند قابل انتقال به نطفه‌هایی باشند که از آن به وجود می‌آیند؛ اما هیچ ربطی به گناه و جرم که یک عمل و فعل خارجی است، ندارد.

افزون بر این، فرضیه دوم نیز از نظر اکویناس باطل است و گفته است برفرض اینکه نقایص جسمی از طریق توالد و تناسل از پدر به کودک منتقل شود و برفرض اینکه برخی از



نقایص نفس از طریق نفس در یک خصلت جسمی مانند تولد کودن از کودن انتقال یابد، موروثی بودن نقایص، ظاهراً مفهوم جرم را که اساساً یک امر اختیاری است، از آنها سلب می‌کند؛ بنابراین حتی اگر فرض کنیم که نفس ناطقه به‌طور ژنتیک منتقل می‌شود، از آنجا که لکه موجود بر نفس کودک در اراده او نیست، آن لکه و نقص را نمی‌توان جرمی دانست که کودک را موضوع مجازات قرار دهد.

توماس اکویناس متکلم نامدار مسیحی با باطل دانستن این دو فرضیه، خودش راه دیگری پیشنهاد می‌کند. او می‌گوید همه کسانی را که از آدم زاده می‌شوند، می‌توان از جهت داشتن طبیعت مشترکی که از پدر نخستین خویش به دست آورده‌اند یک انسان بدانیم، درست همانطوری که در موضوعات سیاسی، همه کسانی که عضو یک جامعه هستند، مانند اندام‌های یک جسم شناخته می‌شوند و همه جامعه مانند یک انسان است ... همین‌طور جمعیت انسان‌هایی که از آدم زاده شده‌اند، اندام‌های بی‌شمار یک جسم‌اند.

وی در ادامه این مقایسه، انتقال گناه از پدر به اولاد و ارادی بودن آن نسبت به اولاد را به اعضای بدن یک انسان تشبیه کرده و می‌گوید: عمل یک عضو بدن، مثلاً دست، ارادی است، نه به اراده خود دست، بلکه به اراده نفس که محرک نخستین اندام‌هاست؛ بنابراین قتلی که دست مرتکب می‌شود، به‌عنوان یک گناه بدون در نظر گرفتن تعلق آن به بدن، به دست نسبت داده نمی‌شود، بلکه انتساب آن به دست به‌عنوان چیزی متعلق به انسان است که با نخستین حرکت آدمی حرکت می‌کند. به همین شیوه اختلالی که در انسان مولود از آدم پدید آمده، ارادی است نه به اراده خود او، بلکه به اراده نخستین پدر وی که با حرکت نسل‌ها، تمام کسانی را که از او پدید آمده‌اند حرکت می‌دهد؛ درست همان‌طور که اراده نفس، تمام اعضای بدن را به‌سوی اعمال آنها حرکت می‌دهد. گناهی که بدین گونه از نخستین پدر به نسل او منتقل می‌گردد، به همین دلیل اصلی نامیده می‌شود؛ درست مانند گناهی که از نفس به‌سوی اعضای بدن روانه می‌گردد، فعلی خوانده می‌شود... (پیترز، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۵۱-۵۲).

این دانشمند مسیحی نهایت تلاش خود را انجام داده تا راهی برای انتقال گناه و جرم حضرت آدم ﷺ به اولاد و نسل او پیدا کند؛ ولی تلاش او هم سودی ندارد؛ زیرا باوجوداینکه

این مقایسه و تشبیه مع الفارق است و هیچ وجه شبهی بین آنها وجود ندارد، با مقایسه و تشبیه چیزی به چیز دیگر، مشکل یک امر تکوینی حل نمی‌شود؛ به‌ویژه که این امر تکوینی مبنای اعتقادی و رکن اصلی دین باشد؛ زیرا اولاً: اکویناس با بیان این مطالب، درست همان شعر سعدی شیرازی را بازگو نموده که در امور اجتماعی و اخلاقی کاربرد دارد:

بنی آدم اعضای یکدیگر اند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی شاید که نامت نهند آدمی
(سعدی، ۱۳۸۵، ص ۳۱)

ثانیاً: اعضای یک جامعه هرگز مانند اعضای بدن یک انسان نیست؛ زیرا اعضای بدن یک جسم با یک نفس کنترل می‌شوند و اعمال و رفتار هر عضو از بدن از اراده نفس متعلق به همین بدن ناشی می‌شود؛ اما اعضای یک جامعه هر کدام دارای نفس مستقل هستند و کم‌ترین ربطی باهم ندارند و از این رو کار هر فردی از جامعه مربوط به نفس خود اوست؛ بنابراین تشبیه افراد انسان در برابر پدر او (حضرت آدم علیه السلام) با اعضای یک بدن در برابر نفسی که به آن تعلق دارند، غیرمعقول است.

فدیه و قربانی برای رفع گناه ذاتی

«فدا» در فرهنگ کتاب مقدس به معنای خلاصی از جسد است و در عهد جدید اشاره به خلاصی از خطا و گناه و نتایج آن است و نیز اشاره به خلاصی از بندگی شریعت و کوشش در استعمال وقت و مساعی خود در خدمت خدای تعالی است. در ناموس و شرایع قدیم، بنده یا اسیری که می‌بایست نفس خود را فدیة دهد آن مقدار از مالی را که به ارباب خود از برای آزادی می‌پرداخت، فدیة یا فدا می‌گفتند و نیز متداول بود که اول زادگان انسان و حیوان ناپاک را فدیة می‌دادند؛ لکن قاتل امکان نداشت نفس خود را فدیة دهد، بلکه باید کشته شود و نیز کسانی که برای خداوند وقف می‌گردیدند، فدیة داده نمی‌شدند. بر مبنای مسیحیت این مطالبی که در شرایع یهود درباره مبدء و منبع فدائی وجود داشت، مسیح آن را به عمل آورد و تکمیل کرد؛ یعنی در وقتی که خود را برای رفع هر قید و هر مسئولیتی فدیة نمود تا هر کس را که تحت غلامی و بندگی گناه است، آزاد سازد و شرایط این آزادی



این بود که شخص گناهکار فادی خود را با تمام دل قبول کند و قلباً به وی ایمان آورد (هاکس، ۱۳۸۳، ص ۶۴۵-۶۴۶، ر.ک: سفر تثنیه، ۸: ۷ و ۱۳: ۵؛ رساله پولس به تیموتس، ۲: ۱۴ و عبرانیان، ۹: ۱۵؛ انجیل متی، ۲۸: ۲۰؛ مرقس، ۴۵: ۱۰؛ غلاطیان، ۵: ۴؛ افسسیان، ۵: ۱۶؛ سفر خروج، ۱۳: ۱۳-۲۰؛ سفر اعداد، ۳۰: ۳۱-۳۵).

از این روی مسیحیان معتقدند که به خاطر گناه آدم  معصومیت از بین رفت و صورت خدا که در انسان بود، بدشکل و ضعیف شد و انسان برده گناه گشت و بی‌نظمی و مرگ وارد جهان شد؛ تا اینکه خداوند به برکت مسیح این گناه را از دامن بشریت پاک کرد؛ بدین نحو که مسیح فرزند خدا و خود خدا بود، در رحم یکی از ذریه‌های آدم؛ یعنی مریم بتول حلول کرد و از او متولد شد و سپس زجر و اذیتی را بر روی دار تحمل کرد و خود را فدا ساخت تا بندگان را از عقاب آخرت نجات یابد و دچار هلاکت سرمدی نگردند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۹۱-۲۹۲).

این مطالب در عهد جدید به‌ویژه در بیشتر نامه‌های پولس منعکس شده است. مثلاً او می‌گوید: «همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات؛ زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص، بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص، بسیاری عادل خواهند گردید» (نامه پولس به رومیان، ۵: ۱۸-۱۹). او در جای دیگر می‌گوید: «خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند، از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد پس ... الآن که به خون او عادل شمرده شدیم، به وسیله او از غضب نجات خواهیم یافت ... و به وساطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم» (نامه پولس به رومیان، ۵: ۸-۱۰). او تأکید می‌کند که: «پس دیگر برای کسانی که در اتحاد با مسیح به سر می‌برند، هیچ محکومیتی وجود ندارد؛ زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی، ما را از شریعت گناه و موت آزاد گردانید» (نامه پولس به رومیان، ۸: ۱-۲).

به هر حال مسیحیان معتقدند که عیسی کفاره خطاهای مؤمنین و گروندگان به خودش شد، نه تنها گروندگان به خودش، بلکه کفاره گناهان همه عالم شد (رساله اول یوحنا، ۲: ۱-۳).

عقل ستیزی عقیده فدا

این مطلب که حضرت مسیح علیه السلام به خاطر گناهان بشر و برداشتن گناه اصیل به عنوان پسر-خدا کشته شده، از جهات متعددی قابل خدشه است:

۱. با فرض پذیرش اینکه گناه آدم وارد جهان شده و عصمت را از بین برده است، در اناجیل و یا حتی در نامه‌های رسولان از زبان حضرت مسیح علیه السلام نقل نشده است که او برای از بین بردن این گناه اصیل آمده و کشته می‌شود، بلکه فقط پیش‌گویی‌هایی در رابطه با کشته شدنش در اناجیل به او نسبت داده شده است (رک: متی، ۱۶: ۲۱ و ۲۰: ۱۷-۱۹؛ مرقس، ۱۸: ۳۱ به بعد).

۲. این عقیده با آموزه‌های دیگر عهد جدید منافات دارد؛ زیرا در اناجیل و قسمت‌های دیگر عهد جدید وجود گناه حتی در میان پیروان مسیح مسلم گرفته شده و مسیحیان برای بخشش گناهان در آینده و حال، روش دعا کردن را می‌آموخته و زمانی که یکی از شاگردان به وی گفت: «خداوندا دعا کردن را به ما تعلیم نما ... بدیشان گفت هرگاه دعا کنید گویید: ... نان کفاف ما را به‌روز به ما بده و گناهان ما را ببخش؛ زیرا ما نیز هر قرض‌دار خود را می‌بخشیم و ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده» (لوقا ۱۱: ۱-۲).

۳. هیچ رابطه منطقی، علمی و شرعی بین قربانی شدن حضرت مسیح علیه السلام و بخشیده شدن گناهان بشر وجود ندارد؛ ازاین‌رو با هیچ معیاری قابل‌پذیرش نیست.

۴. به فرض اینکه حضرت مسیح برای نجات بشر از گناه خلق شده و یا خداوند پسرش را به شکل انسان درآورده، چرا این کار را بی‌درنگ بعد از تحقق گناه توسط آدم علیه السلام انجام نداد تا نوع بشر از همان ابتدا از گناه پاک می‌شد و دنیا به گناه ذاتی آلوده نمی‌گردید. با توجه به اینکه این کار برای خدا ممکن بوده، تأخیر در این امر در برابر انسان‌هایی که قبل از کشته شدن مسیح علیه السلام تا زمان آدم علیه السلام می‌زیسته‌اند، ظلم صریح به حساب می‌آید که قطعاً خداوند حکیم و دانا مبرای از این بازی‌های ظالمانه است.

هرچند مسیحیان می‌گویند تجسّد مسیح به عنوان نجات‌دهنده انسان از گناه و به عنوان وحی‌کننده راه نجات و رستگاری است و از آدم تا مسیح، عصر-غیبت و حسرت است و نجات و پیروزی در مسیح و قربانی اوست (برانتل، ۱۳۸۱، ص ۷۰)، ولی این سخن نمی‌تواند



مشکل را حل کند؛ زیرا اولاً: هیچ دلیلی بر عصر غیبت و حسرت وجود ندارد؛ بلکه می‌توان گفت وجود حسرت و غیبت بدون علت، خود جفا در حق انسان‌های این زمان است. ثانیاً: اگر قابل‌پذیرش باشد که این عصر غیبت و حسرت با ظهور مسیح و کشته شدن او به پایان رسیده است، آن نجات و پیروزی که بعد از کشته شدن مسیح به وجود آمده و موجب نابودی حسرت و غیبت گردیده، چه چیزی می‌تواند باشد؟ درحالی‌که می‌بینیم بشریت هنوز غرق در گناه و رنج‌های معنوی، جسمی و دنیوی بسر می‌برند و هیچ تفاوتی در هیچ بعدی از ابعاد باطنی و بیرونی مردم از حیث گناه و ظلم و امثال اینها به وجود نیامده، بلکه وضع بدتر هم شده است. آثار این پیروزی و نجات در کجا ظاهر شده که اصلاً قابل‌درک عقلی و فطری و حس ظاهری نیست؟

۵. مسئله فدا شدن حضرت مسیح علیه السلام، برای بخشیده شدن گناهان بشر- مبتلا به یک تناقض و پارادوکس آشکار است. به دلیل اینکه دست‌کم در مورد قاتلان حضرت مسیح این قاعده نقض شده است؛ زیرا آنان مرتکب قتل شده و در اناجیل از زبان خود حضرت مسیح قاتلین او به‌ویژه یهودای اسخریوطی که یکی از حواریون مسیح بود، مورد لعن و نفرین قرار گرفته است. حضرت مسیح بنا بر نقل انجیل در مراسم شام آخر گفته است که: «وای به آن کسی که پسر انسان به دست او تسلیم کرده شود و آن شخص را بهتر بودی که تولد نیافتی» (متی، ۲۶: ۲۰-۲۵).

در پایان توجه به این مطلب ضروری است که مسیحیان نمی‌توانند ثابت کنند که حضرت مسیح علیه السلام کشته شده است، بلکه یهودیان ادعا کردند که مسیح را کشتند و سپس مسیحیان هم گمان کردند که یهودیان حضرت مسیح عیسی‌بن‌مریم علیه السلام را کشته‌اند و باز [چون او را زنده دیده‌اند] گمان کردند که خداوند او را دوباره زنده کرده و از قبرش بیرون آورده است. بنابراین مسیحیان دلیل قابل‌پذیرش تاریخی بر قتل حضرت مسیح ندارند. قرآن کریم آخرین کتاب الهی بر این مطلب تصریح دارد که حضرت مسیح علیه السلام، توسط یهودیان کشته نشد؛ بلکه اشتهاً کس دیگری را به‌جای حضرت عیسی علیه السلام به صلیب کشیدند. خداوند می‌فرماید: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ

إِلَّا اتَّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا؛ و این گفتارشان که ما مسیح عیسی بن مریم را کشتیم، با اینکه فرستاده خدا بود، ولی نه او را کشتند و نه به دار آویختند، بلکه از ناحیه خدا امر بر آنان مشته شد و آنها که درباره وی اختلاف کردند، هنوز هم درباره عیسی در شك هستند، اگر ادعای علم می‌کنند، دروغ می‌گویند، مدرکی جز پیروی ظن ندارند و به یقین او را نکشته‌اند» (نساء: ۱۵۷).

نتیجه‌گیری

در نتیجه می‌توان گفت اولاً: حضرت آدم ﷺ گناهی مرتکب نشده و به فرض ارتکاب گناه مورد عفو خداوند قرار گرفته است؛ پس گناهی درکار نبوده تا به‌عنوان گناه ذاتی همه بشر به آن آلوده گردد. ثانیاً: به فرض بخشیده نشدن حضرت آدم ﷺ، سرایت این گناه به ابنای بشر محال عقلی است و هیچ راه انتقالی برای آن به سوی فرزندان آدم وجود ندارد. پس بشر به این گناه ذاتی گرفتار نشده تا برای بخشیده شدنش نیازی به فدیة و قربانی باشد. افزون بر اینها هیچ رابطه منطقی و معقول بین نجات بشر از این گناه ذاتی و قربانی شدن حضرت مسیح ﷺ به‌عنوان پسر خدا وجود ندارد، بلکه خداوند می‌توانست بدون اینکه پسرش را به صلیب بکشاند، بشر را از گناه ذاتی پاک گرداند. بنابراین آموزه گناه ذاتی و فدا شدن حضرت مسیح، یک امر جعلی است که از سوی پولس و پیروان او ساخته شده است تا بشر به امید اینکه با ایمان به این آموزه نجات یافته است، به‌راحتی راهی برای ارتکاب معاصی داشته باشد. دلیل بر این مدعا مطالب موجود در نامه‌های پولس است که شریعت را از دین مسیحیت نفی کرده است. مثلاً او می‌گوید: «ما نسبت به شریعت که موجب بردگی ما بود، مرده‌ایم، از این پس باید خدا را به‌وسیله روح القدس خدمت کرد، نه مانند گذشته که از قوانین نوشته شده، اطاعت می‌کردیم» (نامه پولس به رومیان، ۷: ۵-۶ و ۴: ۱۲).

فهرست منابع

قرآن کریم

کتاب مقدس

۱. برانتل، جورج، **آیین کاتولیک**، ترجمه: حسن قنبری، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۱.
۲. بوش، ریچارد و دیگران، **ادیان در جهان امروز (جهان مذهبی)**، ترجمه: عبدالرحیم گواهی، چاپ سوم، تهران: دفتر نشر فرهنگی، ۱۳۸۶.
۳. پیترز، اف، **ئی، یهودیت مسیحیت و اسلام**، ترجمه: حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.
۴. سعدی، مصلح‌الدین، **کلیات سعدی**، تصحیح: محمدعلی فروغی، تهران: هرمس، ۱۳۸۵.
۵. طباطبائی، محمدحسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۶. کونگ، هانس، **متفکران بزرگ مسیحی**، ترجمه: گروه مترجمان، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶.
۷. میشل، توماس، **کلام مسیحی**، ترجمه: حسین توفیقی، چاپ سوم، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۷.
۸. هاکس، جیمز، **قاموس کتاب مقدس**، ترجمه: جیمز هاکس، چاپ دوم، تهران: اساطیر، ۱۳۸۳.



بررسی مسئله انگیزه‌های درخواست معجزات اقتراحیه پیامبر ﷺ و انجام آن

پیام سورنی *

حمید کریمی **

چکیده

پیامبر گرامی اسلام ﷺ همچون پیامبران گذشته با حکمت و موعظه و معجزات الهی مردم را به سوی دین دعوت می‌کردند اما برخی قانع نمی‌شدند و معجزات دیگری طلب می‌کردند. مقاله پیش‌رو با روش تحقیق توصیفی - تحلیلی و مطالعه کتابخانه‌ای به بررسی مسئله انگیزه‌های معجزات اقتراحیه پیامبر ﷺ و انجام آن از سوی حضرت پرداخته است؛ این موضوع کم‌تر مورد توجه محققان قرار گرفته است. لذا آثار مکتوب زیادی در این باره وجود ندارد؛ هدف نگارنده تبیین بیشتر این موضوع از طریق تبیین مصادیق معجزات اقتراحیه، انگیزه‌های درخواست‌کنندگان و انگیزه‌های انجام معجزات است. این تحقیق با این فرضیه صورت گرفته است که ازجمله انگیزه‌های درخواست معجزه از پیامبر ﷺ مبارزه با گسترش اسلام و معارف اسلامی و نیز بهانه‌گیری و لجابت بوده است و در این راستا به نتایج ذیل دست یافته است: انگیزه‌های درخواست معجزه اکثر افراد، شناخت حق و ایمان به آن نبوده است و بیشتر با انگیزه‌هایی چون: استهزا و انکار رسالت، رفاه طلبی، بهانه‌گیری و لجابت، انجام گرفته است. معجزه‌ها از طرف پیامبر ﷺ با دو انگیزه اثبات حقانیت نبوت و بستن راه‌های بهانه‌گیری و اتمام حجت، انجام یافته است.

واژگان کلیدی: معجزه، پیامبر ﷺ، درخواست معجزه؛ معجزات اقتراحیه؛ معجزات اقتراحیه پیامبر ﷺ.

*. دانش آموخته سطح سه شیعه شناسی، payamsourni@gmail.com

**. دانشیار دانشگاه علم و صنعت ایران، karymi@iust.ac.ir

مقدمه

شناخت هر موضوعی در گرو شناخت مبادی تصویری (مفاهیم) و مبادی تصدیقی (کلیات) آن است. لذا مقاله حاضر ابتدا به بررسی مفاهیم و کلیات موضوع پرداخته است.

معجزه؛ ماده «ع، ج، ز» در لغت در دو معنای اصلی «ضعف، دنباله یا آخر چیزی» (قرشی بنابی، ۱۴۱۲ق، ج ۴، ص ۲۹۳؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۱۵؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۳۶۹؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۲۴) به کار رفته است و معنای اصطلاحی مشهور در تعریف معجزه این است که: «امر خارق للعاده مقرون بالتحدی مع عدم المعارضة و مطابق للدعوی»؛ یعنی: معجزه امر خارق العاده‌ای است که همراه با تحدی و عدم معارضة باشد. (سبحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۶۹-۶۷؛ موسوی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۸۳؛ بحرانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۲۷؛ حلی، ۱۳۶۳، ص ۱۸۴؛ ایشان قید عدم معارضة را بیان نفرموده‌اند؛ مقداد، ۱۴۱۲ق، ص ۷۹؛ ایشان قید تحدی را بیان نفرموده‌اند؛ مفید، ۱۴۱۳، ص ۳۵؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۱۴؛ حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۵۰؛ مقداد، ۱۴۰۵ق، ص ۳۰۷-۳۰۶) و مطابق با ادعا باشد (مفید، ۱۴۱۳، ص ۳۵؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۱۴؛ مقداد، ۱۴۰۵ق، ص ۳۰۶؛ حلی، ۱۴۱۳ق، ص ۳۵۰؛ محمدی، ۱۳۷۸، ص ۳۶۳).

اقتراح؛ از ریشه «ق، ر، ح» است که این ریشه بر سه چیز دلالت دارد: بر درد به وسیله زخم؛ بر خلوص چیزی از آمیختگی و بر استنباط چیزی دلالت می‌کند. (و هو أول ما يستنبط من البئر؛ جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۱، ص ۳۹۵؛ فیروزآبادی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۳۳۲-۳۳۳؛ فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۴۹۶؛ حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۱۷۱؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۴۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۵۵۸؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۰۳؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۶۵-۶۶۶) باب افتعال واژه «قرح» در معانی استنباط، استخراج، ابداع، ابتکار، اختراع، درخواست، درخواست بدون رؤیت؛ پیشنهاد و تحکم استعمال شده است. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۸۲؛ جوهری، ۱۳۷۶ق، ج ۱، ص ۳۹۵؛ حسینی زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۱۷۱؛ فیروزآبادی، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۳۳۲-۳۳۳؛ اسماعیل بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۴۴-۳۴۷؛ فراهیدی، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۴۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۵۵۸؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۴۰۳؛ زمخشری، ۱۳۸۶، ص ۲۳۴) در مانحن فیه اقتراح به معنی «درخواست» است.





در کتب کلامی و علوم قرآنی تعریف اصطلاحی از معجزه اقتراح‌ی در دسترس نیست. فقط در چند کتاب به صورت مختصر تعریف شده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۳۲۵؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۹، ص ۴۱). اما هیچ کدام از این تعاریف، جامع افراد نیستند، بلکه فقط بخشی از معجزات اقتراح‌ی را بیان کرده‌اند. چون همه معجزات اقتراح‌ی با انگیزه و نیت بهانه‌جویی، که در تعاریف ذکر شده است، درخواست نگردیده است. لذا بهتر است تعریف کرد به: «معجزه‌ای که با درخواست مردم انجام گرفته باشد، معجزه اقتراح‌ی نامیده می‌شود.» (جوادی آملی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۴۴۱؛ جوادی آملی، ۱۳۸۷، ج ۶، ص ۵۸؛ رضایی، ۱۳۸۱، ص ۶۷).

بعد از مشخص شدن معنا و مفهوم معجزه اقتراح‌ی این سؤال پیش می‌آید که آیا پیامبر ﷺ دارای معجزه اقتراح‌ی است؟ لازم به ذکر است که در ذکر روایات معجزات درخواستی بحث سندی انجام نگرفته و به شهرت برخی موارد، وجود نمونه‌های متعدد در هر موضوع، تأییدات قرآنی و تناسب با روایات مردم آن زمان و این دوران اکتفا شده است و در این نوشتار درصدد اثبات قطعی تک تک این موارد نیست.

معجزات اقتراح‌ی پیامبر ﷺ

در پاسخ به این سؤال باید گفت، درخواست‌های معجزه از پیامبر ﷺ دو گونه‌اند:

الف) اقتراحات مقبول (درخواست‌هایی که توسط پیامبر ﷺ مورد قبول واقع شده است) از جمله: معجزه شق القمر در قرآن (قمر: ۱؛ ر.ک. طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۲۸۲؛ قمی، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۳۴۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۷، ص ۳۵۷-۳۴۷، باب ۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۶۰) و معجزاتی در روایات نظیر: زیاد شدن آب چاه؛ سیراب شدن قوم از یک کاسه آب، به دعای پیامبر ﷺ (حمیری، ۱۴۱۳، ص ۳۳۰-۳۱۷، ج ۱۲۲۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۷، ص ۲۳۵-۲۲۵، باب ۲، ج ۱) حرکت درخت به درخواست مشرکان و دستور پیامبر ﷺ؛ (شریف الرضی، ۱۳۷۹، ص ۴۰۰-۴۰۲)

ب) اقتراحات غیرمقبول (درخواست‌هایی که مورد قبول واقع نشده است) از جمله:

درخواست معجزه همانند معجزات انبیای گذشته (انعام: ۵؛ عنکبوت: ۵۰)؛ درخواست معجزه، همانند معجزه حضرت موسی علیه السلام (قصص: ۴۸)؛ درخواست نزول ملائکه (انعام: ۱۱۱)؛ درخواست باز شدن درب آسمان و عروج به آسمان (حجر: ۱۱۵-۱۱۴)؛ درخواست رسیدن به مقام رسالت (انعام: ۱۲۴)؛ درخواست خانه‌ای از طلا برای پیامبر صلی الله علیه و آله، یا بالا رفتن او به آسمان (اسراء: ۹۳)؛ فرود آوردن پاره‌ای از آسمان یا حاضر کردن خدا با فرشتگان (اسراء: ۹۲) فهرست برخی از درخواست‌های معجزه بود، که از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست شده است. پس پاسخ سؤال مثبت است؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله دارای معجزات اقتراح‌ی است که در بالا به برخی از آنها اشاره شد.

انگیزه‌های درخواست

بعد از برشمردن درخواست‌هایی که از پیامبر صلی الله علیه و آله شده است، سؤالی که پیش می‌آید این است، انگیزه‌های درخواست‌کنندگان معجزات اقتراح‌ی چه بوده است؟ با چه انگیزه‌ای، درخواست معجزه می‌کردند؟ در این بخش به پاسخ این سؤال می‌پردازیم.

پیامبر صلی الله علیه و آله پس از بعثت به طور پنهانی مردم را دعوت به اسلام می‌فرمود و عده‌ای از مستضعفان و جوانان به او گرویدند، و بعد از نزول آیه انذار (شعراء: ۲۱۴) مرحله‌ای دیگر از تبلیغ پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز گردید. در مرحله اول، مشرکان فقط به استهزا اکتفا می‌کردند و برخوردی نداشتند (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۵) و در مرحله بعد بت‌پرستان و مشرکان مکه نیز درصدد مقابله و جلوگیری از تأثیر اسلام بودند، به خاطر ساختار قبیله‌ای قریش و حمایت فرزندان عبدالمطلب از پیامبر صلی الله علیه و آله، آنان نمی‌توانستند به‌طور مستقیم آسیبی به او برسانند. بنابراین در فکر برخورد به شیوه‌ای دیگر بودند که یکی از آنها آزار و اذیت مسلمانان بود (جعفریان، ۱۳۸۶، ص ۲۶۶).

با توجه به نکته فوق، که تا حدودی بیانگر اوضاع سیاسی، اجتماعی زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله است، درخواست‌هایی که از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌شد نیز متأثر از جو حاکم بر آن زمان بود. با استقرا در معجزات اقتراح‌ی انگیزه‌های درخواست معجزه را می‌توان در ضمن چهار انگیزه اساسی برشمرد:

الف) اقتراح با انگیزه شناخت حق و ایمان آوردن؛ ب) اقتراح با انگیزه رفاه طلبی؛ ج)

اقتراح با انگیزه بهانه‌گیری و لجاجت؛ ه) اقتراح با انگیزه استهزا و انکار رسالت.

۱. اقتراح با انگیزه شناخت حق و ایمان آوردن

برخلاف سه مورد بعد که انگیزه درخواست‌کنندگان، شناخت حق نیست، بلکه درصدد مبارزه با پیامبر ﷺ و اسلام هستند، برخی از درخواست‌کنندگان، به دنبال شناخت حق، ایمان آوردن و تقویت ایمان بودند. که در ذیل به تحلیل موارد آن می‌پردازیم.

۱-۱. ایمان آوردن سبب یهودی

سبب یهودی به پیامبر ﷺ عرض کرد: چه کسی می‌داند تو نبی هستی؟ گفت: در اطراف سنگ و کلوخ و غیر این دو چیزی نبود، مگر این‌که با زبان عربی گفتند: ای شیخ همانا او رسول الله ﷺ است. و سبب گفت: به خدا قسم، مثل امروز روشن‌تر از این ندیدم، سپس گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله» (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۵۰۱، باب ۱۷، ح ۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۳۳۲، باب ۱۴، ح ۳۶) طبق این روایت، «سبب» بدنبال شناخت حق بوده است، و الا اگر به دنبال بهانه‌گیری و لجاجت که خصلت غالب یهود است، بود هرگز با دیدن این معجزه، ایمان نمی‌آورد و شهادتین به زبانش جاری نمی‌شد.

۱-۲. درخواست عده‌ای از مشرکان

«عده‌ای از مشرکان گفتند: ای محمد ﷺ اگر نبی هستی، یک معجزه‌ای برای ما بیاور. هر گروه از مشرکان، معجزه یکی از انبیاء ﷺ را درخواست کردند، وقتی معجزات درخواستی هر گروه محقق شد، نحوه برخورد هر گروه از مشرکان، بیانگر انگیزه آنها بود. سه گروه از آنها بعد از تحقق معجزه درخواستی خود در حال گریه به سوی پیامبر آمده و به نبوت پیامبر اقرار کرده و شهادت دادند و مسلمان شدند (عسکری، ۱۴۰۹ق، ص ۴۴۱-۴۲۹). این‌که درخواست‌کنندگان بعد از دیدن معجزات درخواستی، اقرار به رسالت پیامبر ﷺ می‌کنند و ایمان می‌آورند و مسلمان می‌شوند، بیانگر این نکته است که به دنبال شناخت حق و ایمان آوردن بودند، والا اگر چنین نبود مثل گروه چهارم درخواست‌کنندگان، که رئیس آنها ابوجهل بود، بعد از شنیدن خبر این گروه‌ها نسبت به معجزه پیامبر ﷺ و حتی بعد از

محقق شدن درخواست معجزه خودش، از روی لجاجت و بهانه‌گیری حاضر به ایمان آوردن و قبول حق نمی‌شدند.

۱-۳. شهادت دادن سوسمار

اعرابی به پیامبر گفت: این فضایل که برای پسر عمویت گفתי مورد قبول نیست مگر این‌که، این سوسمار شهادت بدهد. پیامبر ﷺ فرمودند: کیسه‌ات را باز کن تا به نفع ما شهادت بدهد. سوسمار به وحدانیت خداوند؛ رسالت پیامبر ﷺ؛ فضایل پیامبر ﷺ بر خلق و سایر انبیا و همچنین بر فضایل علی (ع) و ... شهادت داد. و بعد اعرابی با حالت گریه می‌گفت: ای رسول‌خدا! من به آنچه این سوسمار شهادت داد، شهادت می‌دهم (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۶۳، باب ۱، ح ۱۶۸؛ قطب‌الدین راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۸، باب ۱، ح ۴۳). اعرابی بعد از مشاهده شهادت دادن سوسمار، بلافاصله مسلمان می‌شود و به رسالت پیامبر ﷺ اقرار می‌کند. پس معلوم می‌شود انگیزه‌اش شناخت حق و ایمان آوردن بوده است و الا بعد از وقوع درخواستش، ایمان نمی‌آورد، هرچند ممکن است ابتدا به انگیزه بهانه‌گیری و لجاجت درخواست کرده باشد، ولی در نهایت به قبول حقانیت نبوت پیامبر منجر می‌شود.

۱-۴. معجزه دو درخت

مردی خدمت پیامبر ﷺ آمد و درخواست معجزه کرد، حضرت خطاب به دو درخت فرمودند: در یک جا جمع شوید. پس حرکت کرده و به یکدیگر چسبیدند، سپس فرمود جدا شوید هرکدام به جای خودش برگشت و آن مرد ایمان آورد. (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۵۳، باب ۱۳، ح ۱؛ مجلسی، ۱۳۸۹ق، ج ۳، ص ۵۲۴) با توجه به ایمان آوردن درخواست کننده، معلوم می‌شود در پی شناخت حق بوده، لذا بعد از شناخت درنگ نمی‌کند و حق را می‌پذیرد و ایمان می‌آورد.

۱-۵. معجزه بر رسول خدا ﷺ بودن

اعرابی به پیامبر گفت به چه چیزی بدانم رسول خدایی، فرمود: اگر این خوشه خرما را بطلم از بالا به زیر آید گواهی می‌دهی من رسول خدایم. گفت: بلی. حضرت طلبیدند و



محقق شد و اعرابی گفت: گواهی می‌دهم، که تویی رسول خدا و ایمان آورد. (قطب الدین راوندی، خ، ۱۴۰۹ق، ص ۲۹۷؛ مجلسی، ۱۳۸۹ق، ج ۳، ص ۵۳۰) این اعرابی بعد از مشاهده معجزه ایمان آورد و گواهی به رسالت حضرت داد، پس انگیزه‌اش از اقتراح شناخت حق بوده است.

۶- ۱. درخواست معجزه برای دفع شک

عمار عرض کرد: ای رسول خدا نمی‌توانم تو را تصدیق کنم چون در دلم شکی هست آیا معجزه‌ای داری که شک را دفع کند؟ حضرت فرمود: چون به خانه برگردی هر درخت و سنگ را که بینی از حال من از آن سؤال کن. چون برگشتم گفتم: ای درخت و ای سنگ! محمد دعوی می‌کند که تو شهادت می‌دهی برای پیغمبری او. پس آن به سخن می‌آمد و می‌گفت: شهادت می‌دهم که محمد رسول پروردگار ماست. (مجلسی، ۱۳۸۹ق، ج ۳، ص ۵۴۲؛ حرعاملی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۴۲۰، باب ۸، ح ۶۱۶؛ عسکری، ۱۴۰۹ق، ص ۵۹۹) جناب عمار برای دفع شک معجزه می‌خواهد، و در واقع با دفع شک می‌خواست، حق را بشناسند و به آن ایمان بیاورد. و ثمره این ایمان بود که بعدها به درجات بالای معنوی رسید و از اصحاب خاص پیامبر ﷺ و امیرالمومنین (ع) به شمار آمد.

۲. اقتراح با انگیزه رفاه طلبی

یکی دیگر از انگیزه‌هایی که مشرکان و مخالفین درخواست معجزه می‌کردند، اقتراح با انگیزه رفاه طلبی بود.

مشرکان برای رفاه خود یا پیامبر ﷺ چندین درخواست داشتند، که سه درخواست آن در سه آیه پشت سر هم بیان گشته است، که عبارتند از:

۲-۱. بیرون آوردن چشمه آب (اسراء: ۹۰)؛

۲-۲. داشتن باغ خرما و انگور (اسراء: ۹۱)؛

۲-۳. داشتن خانه زرین (اسراء: ۹۳)؛

عده‌ای از مشرکان نزد کعبه جمع شده و به پیامبر پیشنهادهایی دادند همانند مال دنیا و ریاست و غیره. حضرت فرمود: هیچ يك از اینها نیست. خداوند مرا به رسالت، به‌سوی شما

فرستاده و کتاب آسمانی را بر من نازل کرده است. گفتند: سرزمین ما از همه جا تنگ‌تر و خشک‌تر است. از خدایت بخواه تا این کوه‌ها را از مکه بردارد و رودهایی همچون رودهای عراق و شام برای ما جاری سازد... فرمود: خدا مرا برای این کارها نفرستاده است. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۶۷۸) تفکر مادی و مالی آنها را این چنین گردانیده که فقط مال و ثروت است، که صاحب مال را هم‌تراز، عهده‌داری رهبری و آقایی می‌گرداند، و درک نکرده‌اند که رسالت محمد ﷺ ثروت، حیات و عظمت انسانی است. (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۵، ص ۸۵-۸۴) همانطور که روشن گردید، این اقتراحات با انگیزه رفاه بیشتر و ثروت و سرمایه بود همانطور که معیارشان برای اثبات بزرگی و مقام، رفاه و ثروت بود.

۲-۴. گنج و مال داشتن

«(ای رسول ما) مبدا بعض آیاتی را که به تو وحی شده (درباره کافران به ملاحظات) تبلیغ نکنی و از قول مخالفانت که می‌گویند (اگر این مرد پیغمبر است) چرا گنج و مالی ندارد...» (هود: ۱۲) ابن عباس می‌گوید: رؤسای قریش در مکه گفتند: ای محمد! اگر تو به راستی پیغمبری، کوه‌های مکه را برای ما به طلا تبدیل کن؛ یعنی اگر این گنج، اعطا می‌شد این در نزد ما نشانه صدق پیامبر ﷺ بود. (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۶، ص ۲۲۱) یا فرشتگانی همراه خود بیاور که به نبوت تو گواهی دهند، و به دنبال این سخن آیات فوق نازل گردید. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۲۲۱؛ الحمیری المعافری، ج ۱، ص ۲۹۵) صاحبان اموال و ثروت در قدیم و جدید چنین تفکری دارند و اعتقاد دارند که مناصب شریف باید وقف برای اغنیا باشد و فقرا واجب است که از منصب و آقایی به دور باشند. (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۴، ص ۲۱۵) همانطور که قبلا بیان شد، ملاک مشرکان برای رهبری و ریاست، داشتن مال و ثروت است، و آیه نیز تفکر آنها را بیان می‌دارد. در واقع انگیزه اقتراح آنها با توجه به تفکرشان، یک سری امور مادی و رفاهی بود.

۳. اقتراح با انگیزه بهانه‌گیری و لجajt

ازجمله انگیزه‌های اساسی که موجب درخواست‌های مکرر معجزه می‌شد بهانه‌گیری و لجajt بوده است که در ادامه نمونه‌هایی از آن می‌آید.

۳-۱. بهانه‌گیری

«آیا اراده آن دارید که شما نیز از پیغمبر خود درخواست کنید آنچه را که یهود در زمان گذشته از موسی خواستند؟ و هر که ایمان را مبدل به کفر گرداند، بی‌شک راه راست را گم کرده است.» (بقره: ۱۰۸) شأن نزول‌هایی که بیان شده است از نظر نتیجه تقریباً همه یکسان هستند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۵۱) جمعی از مسلمانان و مشرکان بر اثر وسوسه یهود، تقاضاهای نابه‌جایی از پیامبر ﷺ کردند از جمله؛ آوردن نامه‌ای از خداوند، یا رؤیت خداوند و ملائکه، یا جریان دادن نهر آب یا طلا کردن کوه صفا (طوسی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۰۲) و لذا خداوند در این آیه ایشان را سرزنش می‌کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۵۷) می‌فرماید: «آیا شما می‌خواهید از پیامبرتان همان تقاضاهای نامعقول را بکنید که پیش از این از موسی کردند؟ و با این بهانه‌جوئی‌ها شانه از زیر بار ایمان خالی کنید» درخواست‌کنندگان معجزه انگیزه‌ای جز بهانه‌گیری و زیربار حق نرفتند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۹۶)

۳-۲. درخواست فرود قطعه‌ای از آسمان و حاضر کردن خدا و ملائکه در پیشگاه آنها

از دیگر بهانه‌های رنگارنگ که مشرکان داشتند، چنان که قرآن بیان می‌دارد. «یا آنکه بنابر پندار و دعوی خودت پاره‌ای از آسمان را بر سر ما فرود آوری یا آنکه خدا را با فرشتگانش مقابل ما حاضر آری.» (اسراء: ۹۲) خداوند در آیه بعد (اسراء: ۹۳) به پیامبر ﷺ فرمان می‌دهد که پاسخ معجزات اقتراح مشرکان را بدهد و آنها را بر جهل و لجajتشان آگاهی دهد. چون که کارهای بزرگی را پیشنهاد می‌دادند که بیشتر آنها تحت قدرت او نبود، و جز قدرت الهی کسی یارای آنها را ندارد. و حتی برخی از آنها محال ذاتی هستند، مانند: آوردن خدا و ملائکه در برابر چشم ایشان. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۲۰۳) این آیه نهایت لجajت و بهانه‌گیری مشرکان را می‌رساند، چون که ایمان آوردنشان را منوط به فرو ریختن آسمان و حضور خدا و ملائکه در مقابل آنها - که امری محال است - کرده‌اند. با اینکه دلیل و معجزه بر رسالت پیامبر ﷺ وجود داشت باز هم دست به بهانه‌گیری زده و چنین درخواست‌های محالی را داشتند.



۳-۳. عدم ایمان در صورت بر آورده شدن درخواست‌ها

کفار به مرحله‌ای از بهانه‌گیری و عناد رسیده‌اند که اگر هرچه درخواست دارند را محقق کنیم، باز هم حاضر به قبول حق و پذیرش ایمان نیستند. «و اگر فرشتگان را بر آنها می‌فرستادیم و مردگان با آنان سخن می‌گفتند و هر چیزی را رویارویشان فراهم می‌آوردیم باز ایمان نمی‌آوردند مگر به مشیت خدا، لیکن اکثرشان (مشیت نافذ حق را) نمی‌دانند.» (انعام: ۱۱۱) خداوند با این آیات از کفاری خبر داده که درخواست معجزات کردند و از حال آنها معلوم است که ایمان نمی‌آورند، هرچند، هرچه بخواهند انجام بگیرد. مقصود این است که آنها بر اثر شدت عناد و ترك فرمانبری و عدم اعتقاد به حق، کارشان به مرحله‌ای رسیده است که حتی درباره مشاهدات خود که قابل تردید نیستند، شك می‌کنند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۲۲۹-۲۴۰). این آیه نهایت لجبازی و بهانه‌گیری مخالفین را بیان می‌دارد، در بیشتر موارد هدف از اقتراح، ایمان آوردن نبود، بلکه دنبال بهانه‌گیری و لجابت بیشتر بودند.

۳-۴. اقتراح شکافتن ماه

از جمله مواردی که قرآن انگیزه مشرکان را بهانه‌گیری و لجابت بیان می‌کند، معجزه شق القمر است (قمر: ۱-۲) مشرکان مکه به پیامبر ﷺ گفتند: اگر راست می‌گویی که پیامبرخدايي، ماه را برای ما بشکاف، و دو نصف کن. پیامبر ﷺ فرمودند: اگر این کار را بکنم، شما ایمان می‌آورید؟ گفتند: آری، پیامبر از پروردگارش درخواست کرد، که آنچه آنها می‌خواهند، عطا فرماید. پس ماه شکافته و دو نیم شد، سپس پیامبر فریاد می‌کرد ای فلانی! ای فلانی! شهادت دهید (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۲۸۲). این حدیث را جماعت بسیاری از صحابه نقل کرده‌اند و مفسرین نیز بر همین عقیده‌اند و تمام مسلمین بر این معجزه اجماع کرده‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۲۸۲؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۷۴؛ طوسی، بی تا، ج ۹، ص ۴۴۳). آنها همه معجزات را بر تداوم سحر حمل می‌کردند، و آن را «سحری مستمر» می‌پنداشتند، هر چند این تهمت بهانه‌ای برای عدم تسلیم در مقابل حق بود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۳، ص ۱۰). مشرکان انگیزه‌ای جز بهانه‌گیری و لجابت نداشته‌اند، این لجابت به حدی بوده که حتی بعد از محقق شدن معجزه درخواستی، حاضر به پذیرش حق و حقیقت نشدند و گفتند این سحر است.



۵-۳. درخواست اهل کتاب بر فرود کتاب بر آنها

برخی از یهودیان از پیامبر ﷺ درخواست‌هایی داشتند که قرآن بیان می‌دارد: «(ای پیغمبر) اهل کتاب از تو درخواست کنند که از آسمان کتابی (یکجا) برای آنان فرود آوری، همانا از موسی نیز درخواستی بالاتر از این کردند...» (نساء: ۱۵۳) قصد یهود از این درخواست، تحکم - از پیش خود حکم کردن - و تعنت - سؤال پیچ و خسته کردن - بود. و اگر خواسته آنها برای استرشاد بود، نه از روی عناد، حتماً درخواستشان محقق می‌شد (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۸۱). این سؤال‌شان به‌جز بهانه‌جویی و لجابت معنایی ندارد، تنها کسی - چنین درخواستی می‌کند که در اثر عمری هواپرستی، دچار هذیان شده و برای گفته خود هیچ قید و شرطی قائل نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۱۳۰). همانطور که از بیان قرآن روشن است درخواستی که داشتند در راستای همان درخواست‌هایی بود که بنی‌اسرائیل از حضرت موسی داشت و قوم یهود از دیرباز به بهانه‌گیری و لجابت مشهور بوده‌اند.

۶-۳. درخواست حرکت درخت

سران قریش از باب لجابت و بهانه‌گیری، از پیامبر ﷺ درخواست می‌کنند که این درخت را به حرکت در بیاور، اما وقتی معجزه درخواستی‌شان محقق می‌شود، از پذیرش حق شانه خالی کرده و به پیامبر ﷺ اتهام سحر می‌زنند (شریف الرضی، ۱۳۷۹، ص ۴۰۰-۴۰۲). سران قریش انگیزه‌ای غیر از بهانه‌گیری و لجابت نداشته‌اند والا بعد از محقق شدن چندین مورد معجزه، آن هم درخواستی خودشان نباید برای طالب حق، شک و شبهه‌ای باقی بماند و سخنان سران قریش در واکنش به این معجزه، بیانگر انگیزه و نیت آنها از این درخواست است و با سحر خواندن پیامبر ﷺ، لجابت و بهانه‌گیری آنها کاملاً نمایان می‌گردد.

۴. اقتراح با انگیزه استهزا و انکار رسالت

مشرکان قریش، عموماً به فکر مبارزه با پیامبر ﷺ بودند و تا حدی مبارزه را ادامه دادند، که در «لیلة الملبیت» قصد ترور و حذف فیزیکی پیامبر ﷺ را داشتند. لذا در درخواست‌هایشان نیز به دنبال مبارزه و مقابله با اسلام و پیامبر ﷺ بودند، در همین راستا با درخواست‌های

خویش، رسالت و وحی را انکار کرده و مورد استهزا قرار می‌دادند. درخواست‌های آنها در ذیل مورد بررسی قرار گرفته است.

۴-۱. درخواست تغییر یا تبدیل قرآن

عده‌ای از مشرکان پیامبر ﷺ را مورد تمسخر قرار می‌دادند و درخواست داشتند که قرآنی غیر از این قرآن بیاورد (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵، ص ۱۴۶). «منکران معاد که امیدوار به لقاء ما نیستند، گویند: که قرآنی غیر از این بیاور یا همین را مبدل ساز.» (یونس: ۱۵) درخواست مشرکین این است، که قرآنی غیر از این بیاور یا قرآن را تحریف کن (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۱۴۲). آنان در واقع دو چیز را انکار می‌کردند: اول: وحی بودن و نازل شدن قرآن از سوی خدا را؛ دوم: حق بودن و تغییر ناپذیری آن را. از این رو از پیامبر ﷺ می‌خواستند اکنون که فراهم آوردن چنین کتابی در توان تو است، کتاب جدیدی بیاور، یا این کتاب را اصلاح کن و تغییر بده، که مورد پسند ما واقع شود. کافران همواره در این باره تلاش داشته‌اند، چنان که در آیه (اسراء: ۷۳) از تطمیع و وعده و رشوه این گمراهان به پیامبر ﷺ برای اجرای این توطئه خبر می‌دهد (جوادی آملی، ۱۳۹۴، ج ۳۶، ص ۲۶۱-۲۶۰). پس مشرکان با انکار حق بودن قرآن و معجزه بودن آن، منکر رسالت پیامبر ﷺ هستند و انگیزه‌ای غیر از استهزا و انکار نبوت و وحی نداشتند.

۴-۲. درخواست معجزه‌ای همانند انبیا گذشته

مشرکان قریش درخواست داشتند که اگر پیامبر هستی، پس معجزه‌ای، همانند ناقه صالح و عصای موسی و بقیه معجزات انبیای گذشته، بیاور (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۵، ص ۲۶۳) «بلکه این مردم (غافل، نادان) گفتند که سخنان قرآن خواب و خیالی بی‌اساس است، بلکه این کلمات را خود فرابافته بلکه شاعر بزرگی است وگرنه باید مانند پیغمبران گذشته آیت و معجزه‌ای برای ما بیاورد.» (انبیاء: ۵) این تکذیب آنها به تدریج شدت می‌گرفت، می‌گویند: وقتی این قرآن را که وی آورده و آن را آیت خوانده، خواب‌های پریشان، یا افترا و یا شعر بود، دیگر ادعای نبوتش تمام نیست و قرآن او، ما را قانع نمی‌کند، پس باید آیتی برای ما بیاورد، همانطور که گذشتگان آوردند، مثلاً عصا اژدها نمودند و ید بیضا داشتند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۲۵۲).



۴-۳. درخواست نزول معجزه از جانب خداوند

کافران و مخالفان پیامبر ﷺ با وجود این که قرآن - به عنوان معجزه جاوید پیامبر ﷺ، که دیگران را به مبارزه و هم‌آورد طلبی دعوت کرده است - و سایر معجزات پیامبر ﷺ وجود داشتند، علاوه بر آنها خواهان نزول معجزه درخواستی خویش بودند. که در شش آیه قرآن این درخواست آنها بیان شده است.

۴-۳-۱. کافران با بیانی طعنه‌آمیز می‌گفتند: «چرا (محمد) آیت و دلیلی روشن از جانب خدا برای ما نمی‌آورد؟» (طه: ۱۳۳) این آیه حکایت از سخنان باطلی است که می‌گفتند: معجزه‌ای برای ما بیاور که بر ادعای نبوت دلالت کند از عناد و لجبازی به جایی رسیدند، معجزاتی که کوه ناشنوا در برابر آنها به سجده می‌افتاد، به حساب نمی‌آوردند (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۸، ص ۵۹۳). در جواب آنها باید گفت: اگر طالب معجزه حق هستید، نه به دنبال عناد و مخالفت کردن، این قرآن در مقابل شماست (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۵، ص ۲۵۸). این آیه نیز عناد، دشمنی و انکار درخواست‌کنندگان نسبت به قرآن، پیامبر ﷺ و اسلام را می‌رساند.

۴-۳-۲. «چرا بر او آیات و معجزاتی از جانب خدایش نازل نشد؟» (رعد: ۲۷؛ رعد: ۷؛ یونس: ۲۰؛ انعام: ۳۷؛ عنکبوت: ۵۰) کفار با این درخواست، معجزه قرآن را تحقیر نموده و به آن بی‌اعتنایی کردند و معجزه دیگری نظیر معجزات موسی و عیسی و دیگران طلب می‌کردند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۴۲۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۳۰۴). در واقع به نبوت پیامبر ﷺ طعنه زده‌اند به دلیل اینکه از پیامبر ﷺ طلب معجزه و بینه کرده‌اند (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۹، ص ۱۲-۱۳). در روایات آمده، جمعی از رؤسای قریش هنگامی که از معارضه و مقابله با قرآن عاجز ماندند به پیامبر ﷺ گفتند: اینها فایده ندارد، اگر راست می‌گویی، معجزاتی همانند عصای موسی، و ناقه صالح، برای ما بیاور (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۴۵۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۷۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۲۱۷). این هوس‌بازان، بهانه‌جو از يك سو می‌خواستند قرآن را تحقیر کنند، و از سوی دیگر از قبول دعوت پیامبر ﷺ سر باز زنند، لذا پی در پی درخواست معجزه تازه می‌کردند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۲۱۸).

روشن شد که انگیزه مشرکان از درخواست معجزه، عناد، دشمنی، تحقیر قرآن، نفی

معجزه بودن قرآن و انکار رسالت پیامبر و مانند اینها بوده است.

۴-۴-۴. درخواست نزول وحی بر خودشان؛ مشرکان درخواست کردند که وحی بر خودشان نازل بشود، که بیانگر این بود که مقام نبوت را آن قدر تنزل داده بودند، که هر کسی لیاقت رسیدن به مقام نبوت و دریافت وحی را دارد. در واقع انکار نبوت پیامبر و تکذیب ایشان و به تمسخرگرفتن مقام نبوت بود. در آیاتی از قرآن این اقتراحات مطرح گشته است که در ذیل مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۴-۴-۱. ایمان آوردن، منوط به رسیدن به مقام نبوت؛ کفار به خاطر حسادت، وقتی معجزه‌ای می‌دیدند، می‌گفتند: ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه مثل این منصب انبیا، از طرف خدا برای ما هم حاصل بشود. این اصرار آنها بر کفر، نه به خاطر درخواست حجت و دلیل بود، بلکه اصرارشان به خاطر نهایت حسادت بود (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۳، ص ۱۳۶). قرآن چنین بیان می‌دارد: «و چون آیتی برای (هدایت) آنها آمد گفتند: ما ایمان نیاوریم تا مانند آنچه به رسولان خدا داده شد به ما نیز داده شود. خدا بهتر می‌داند که در کجا رسالت خود را مقرر دارد. به زودی مجرمان را خدا خوار سازد و عذابی سخت به واسطه مکرری که می‌اندیشیدند بر آنان فرو فرستد.» (انعام: ۱۲۴) در معنای آیه میان مفسرین دو قول است: قول اول: بزرگان مجرمین عرب از پیامبر ﷺ درخواست کرده‌اند که معجزاتی مثل آنچه که موسی از شکافتن دریا و عیسی از احیاء اموات داشتند، بیاورد (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۲۶۰).

قول دوم: آنها گفتند به پیامبر ﷺ ایمان نمی‌آوریم تا این‌که وحی بر ما نازل بشود، همانطور که بر انبیا نازل می‌شود (طوسی، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۲۶۲؛ طهرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۵۵۹؛ فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۳، ص ۱۳۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۳۴۱؛ مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۲۵۹؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۵، ص ۴۳۱). قول دوم ترجیح دارد به خاطر سیاق آیه که بر این قول دلالت می‌کند. چون خداوند قول بزرگان مجرمین را رد کرده است. علاوه بر اینکه درخواست نزول وحی بر آنها با حسادت آنها نسبت به پیامبر سازگار است (مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۲۵۹). پس مقصودشان این بوده که آنان نیز به مقام رسالت نائل شده، درحالی که بت‌پرستان اصل رسالت را قبول نداشتند و این را برای استهزا می‌گفتند



(طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۳۴۱). کفار با درخواست خویش در واقع به دنبال ایمان آوردن نبودند، بلکه انگیزه آنها، استهزا و مسخره کردن بود.

۴-۴-۲. درخواست آمدن کتاب برای هر کدام؛ در روایات آمده است که ابوجهل و جماعتی از قریش گفتند: ای محمد ﷺ ما به تو ایمان نمی‌آوریم تا زمانی که نامه‌ای از آسمان بیاوری که عنوانش این باشد: از خداوند ربّ العالمین به فلان، فرزند فلان و در آن رسماً دستور داده شود که ما به تو ایمان بیاوریم (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۵، ص ۲۶۴). قرآن در بیان گستاخی و درخواست کفار می‌فرماید: «بلکه هر یک از آنها می‌خواهند که برای‌شان هم (مانند پیامبران) صحیفه وحی آسمانی باز آید (تا ایمان آرند)» (مدثر: ۵۲) این نسبتی که در این آیه به کفار نسبت داده شده است، کنایه از استکبار آنان نسبت به خدای سبحان است، و اینکه دعوت از طریق رسالت را به هیچ وجه نمی‌پذیرند، هر چند که حق باشد و معجزاتی روشن آن را تایید کند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۹۹). پس انگیزه کفار از درخواست معجزه، استهزا و انکار رسالت پیامبر ﷺ بود.

۴-۴-۳. چرا خدا با ما سخن نمی‌گوید یا معجزه‌ای برای ما نمی‌آید؛ قرآن بیان می‌دارد: «مردم نادان اعتراض کردند که چرا خداوند با ما سخن نگوید، یا معجزه‌ای (و کتابی مطابق میل ما) بر ما نمی‌آید؟...» (بقره: ۱۱۸) در اینکه درخواست‌کنندگان چه کسانی بودند اختلاف است، اما این نظر که مقصود: مشرکین عرب است، قول بهتر است (طوسی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۴۳۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۷۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۲۶۳؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۶۷) زیرا اینان کسانی هستند که امور ممتنع را تقاضا و درخواست کردند و به معجزات آشکار و نشانه‌های روشن اکتفا ننمودند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۳۷۰). در حقیقت این گروه دو درخواست غیر منطقی داشتند: اول: چرا خداوند مستقیماً با ما سخن نمی‌گوید؟ دوم: چرا آیه‌ای بر خود ما نازل نمی‌شود؟ اگر به‌راستی منظور آنها درک حقیقت است، همین آیات را که بر پیامبر ﷺ نازل کردیم نشانه روشنی بر صدق گفتار او است، چه لزومی دارد که بر هر یک از افراد مستقیماً و مستقلاً آیاتی نازل شود؟ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۴۲۳) با این بیان، انگیزه مشرکین درخواست‌کننده، که انکار رسالت پیامبر ﷺ و معجزات پیامبر ﷺ بود، واضح گردید.

۴-۴-۴. درخواست بالا رفتن به آسمان و نزول کتاب

مشرکان درخواست داشتند «...یا آنکه بر آسمان بالاروی و باز هم هرگز ایمان به آسمان رفتن نیاوریم، تا آنکه بر ما کتابی نازل کنی که آن را قرائت کنیم...» (اسراء: ۹۳) این درخواست مشرکان، نظیر آیه ۵۲ سوره مدثر است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱۴، ص ۲۱۰). همان گونه که لحن خود آیات (اسراء: ۹۳-۹۰)، علاوه بر شأن نزول، گواهی می دهد که این درخواست های عجیب مشرکان، هرگز از روح حقیقت جویی سرچشمه نمی گرفت، بلکه آنها تمام هدفشان پابرجایی آئین بت پرستی و شرک، که پایه های قدرت رؤسای مکه را تشکیل می داد، بود. لذا می خواستند پیامبر را به هر وسیله ای که ممکن است از ادامه راه توحید بازدارند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۸۳). بنابراین درخواست های آنان نیز، در رد و انکار نبوت پیامبر ﷺ و قرآن بود.

۴-۴-۵. درخواست آمدن فرشته نزد آنها

مشرکان با لحنی بی ادبانه خطاب به پیامبر ﷺ می گفتند: «اگر راست می گویی (و بر تو فرشتگان خدا نازل می شوند) چرا فرشتگان را نزد ما نمی آری؟» (حجر: ۷) این سوره پیرامون استهزاء کفار به پیامبر سخن می گوید که نسبت جنون به آن جناب داده و قرآن را هذیان دیوانگان خوانده بودند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۹۵). «آنها گفتند: ای کسی که قرآن بر تو نازل شده به طور قطع سوگند یاد می کنیم که دیوانه ای» (حجر: ۶) و این تعبیر نهایت گستاخی و جسارت آنها را در برابر پیامبر ﷺ مجسم می کند. همیشه افراد لجوج و بی مایه هنگامی که در برابر يك عقل بزرگ قرار بگیرند، یکی از نخستین وصله هایی که به او می چسبانند جنون است، چرا که مقیاس را عقل ناتوان خودشان قرار می دهند. آنها برای بهانه جویی می گفتند: «اگر راست می گویی چرا فرشتگان را برای ما نمی آوری» تا تصدیق گفتار تو کنند و ما ایمان بیاوریم (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۱، ص ۱۵-۱۳). این آیه عدم اعتقاد آنها به رسالت پیامبر ﷺ و انکار رسالت پیامبر ﷺ را می رساند و انگیزه چنین درخواستی - با توجه به آیه قبل که نعوذ بالله نسبت جنون به پیامبر اکرم ﷺ می دهند - در راستای مبارزه با پیامبر و استهزاء و انکار نبوت پیامبر ﷺ است.



انگیزه‌های اصلی درخواست‌کنندگان معجزات اقتراحی، این چهار مورد بود، که با ذکر چند مصداق برای هر کدام، و تبیین انگیزه هر کدام بیان گردید.

لازم به تذکر است که در برخی از موارد اقتراح، ممکن است چند انگیزه همزمان وجود داشته باشد. - مثلاً همزمان که انگیزه مبارزه با پیامبر ﷺ را دارد در عین حال به فکر رفاه و دنیاطلبی هم باشد. لذا با چند انگیزه هم زمان، درخواستش را مطرح می‌کند و یا این که چند انگیزه‌ای که در ظاهر برای یک درخواست وجود دارد، به یک انگیزه اصلی که مبارزه و مخالفت با پیامبر ﷺ است، برگردد. بنابراین ممکن است مواردی که در بالا برای یک انگیزه ذکر گردیده شد، هم زمان مصداق انگیزه‌ای دیگر نیز باشد.

انگیزه‌های انجام معجزه در خواستی

این بخش از نوشتار درصدد پاسخ به سؤال پایانی است؛ یعنی انگیزه انجام دادن، معجزات اقتراحی چه بوده است؟

با تفحص و استقرا و با توجه به این نکته، که از مسیر اصلی شناخت نبی، ظهور معجزه به دست او است که نشان صدق ادعای او باشد، بنابراین انجام معجزات با دو انگیزه اصلی انجام می‌شد:

۱. اثبات حقانیت نبوت

از انگیزه‌های اصلی برای اتیان و انجام معجزات اقتراحی، اثبات نبوت پیامبر ﷺ بوده است. مواردی از این قرائن همراه با تبیین انگیزه‌های اتیان در ادامه می‌آید.

اتیان شق القمر

مشرکان که اعتقادی به رسول خدا بودن پیامبر نداشتند، گفتند: اگر واقعاً رسول خدا هستی ماه را نصف کن. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر من این کار را بکنم شما ایمان می‌آورید.» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۲۸۲) سؤال و جوابی که در جریان شأن نزول نقل گردیده است، بیانگر این است که معجزه برای اثبات حقانیت نبوت پیامبر ﷺ آورده شده است، چون که مشرکان قریش پیامبر بودن حضرت را قبول نداشتند و در مقام انکار اصل نبوت پیامبر ﷺ بودند، لذا این معجزه

محقق شد، تا نبوت پیامبر ﷺ را اثبات کند، زیرا معجزه بر صدق ادعای مدعی نبوت، یک دلالت عقلی دارد و بنابر همین دلالت عقلی است که مشرکان در ردّ پیامبر ﷺ می‌گویند: این سحر است، چون اگر بگویند: این معجزه است؛ یعنی نبوت پیامبر ﷺ را قبول کرده‌اند.

۱-۲. انجام درخواست حرکت درخت

قراین و شواهدی در این خطبه مربوطه وجود دارد که دلالت می‌کند انگیزه انجام معجزه درخواستی، اثبات نبوت پیامبر ﷺ بوده است. (شریف الرضی، ۱۳۷۹، ص ۴۰۰-۴۰۲)

الف) پیامبر ﷺ در جواب درخواست‌کنندگان فرمودند: «خداوند بر همه چیز تواناست. حال اگر خداوند این کار را بکند آیا ایمان می‌آورید؟ و به حقّ شهادت می‌دهید؟» پیامبر ﷺ دغدغه و انگیزه‌اش ایمان آوردن و شهادت به حقّ که همان نبوت پیامبر ﷺ باشد است.

ب) پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «ای درخت! اگر به خدا و روز قیامت ایمان داری، و می‌دانی من پیامبر خدایم، از زمین با ریشه‌هایت در آی، و به فرمان خدا در پیش روی من قرار گیر» در این جمله پیامبر ﷺ نیز انگیزه اثبات نبوت را می‌رساند.

ج) علی علیه السلام بعد از تحقق معجزه می‌فرمایند: من گفتم: «لا اله الا الله، ای رسول خدا من نخستین کسی هستم که به تو ایمان آوردم و نخستین فردی هستم که اقرار می‌کنم، که درخت با فرمان خدا برای تصدیق نبوت، و بزرگداشت دعوت رسالت، آنچه را خواستی انجام داد.» در این فراز از خطبه، علی علیه السلام نیز انگیزه انجام این درخواست را تصدیق نبوت می‌داند و به آن اقرار می‌کند.

د) سران قریش بعد از تحقق معجزه خطاب به پیامبر ﷺ گفتند: «آیا نبوت تو را کسی جز امثال علی علیه السلام باور می‌کند؟». این نیز قرینه‌ای دیگر است بر اینکه حتی مشرکان نیز انگیزه اتیان معجزه را تصدیق نبوت می‌دانسته‌اند.

با توجه به این چهار قرینه روشن می‌گردد که انگیزه انجام این معجزه اثبات حقانیت نبوت پیامبر ﷺ بوده است.

۱-۳. حرکت خوشه خرما

شواهدی که در این روایات وجود دارد و بیانگر انگیزه انجام است، (قطب‌الدین راوندی،



۱۴۰۹ق، ص ۲۹۷؛ مجلسی، ۱۳۸۹ق، ج ۳، ص ۵۵۳۰) از این قرار می‌باشد:

(الف) سخن اعرابی که به پیامبر ﷺ عرض کرد به چه چیز بدانم که تو رسول خدایی؟ در این جا سؤال از اثبات رسول خدا بودن است و بنابر مطابقت بین سؤال و جواب باید دلیلی که آورده می‌شود، برای اثبات رسول خدا بودن باشد و همین گونه هم هست.

(ب) جواب پیامبر به این اعرابی است که فرمود: اگر.... (این معجزه محقق بشود)، گواهی می‌دهی که من رسول خدا هستم؟ گفت: بلی.

(ج) کلام اعرابی بعد از مشاهده معجزه است که می‌گوید: گواهی می‌دهم، که تو رسول خدا هستی و این نیز می‌رساند که انگیزه انجام، اثبات نبوت بوده است.

۴-۱. معجزه جهت دفع شک

(مجلسی، ۱۳۸۹ق، ج ۳، ص ۵۴۲؛ حرعاملی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۴۲۰، باب ۸، ح ۶۱۶؛ عسکری رحمته الله علیه، ۱۴۰۹ق، ص ۵۹۹) قراین زیر بیانگر انگیزه انجام این معجزه است:

(الف) سخن عمار که «می‌توانم تو را تصدیق کنم، آیا معجزه‌ای داری که دفع شک کند؟» در این کلام عمار به صراحت بیان می‌کند که معجزه را برای اثبات حقانیت نبوت پیامبر ﷺ می‌خواهد.

(ب) کلام او در حین برگشت است که می‌گوید: «به هر درخت و سنگ که رسیدم گفتم ای درخت و سنگ محمد دعوی می‌کند که تو شهادت می‌دهی برای پیغمبری او»

(ج) سخن درخت و سنگ است که می‌گفت: «شهادت می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول پروردگار ماست.»

با عنایت به این شواهد سه‌گانه، روشن می‌گردد که این معجزه برای اثبات حقانیت نبوت پیامبر ﷺ تحقق یافته است.

۵-۱. گواهی «هبل» به رسالت پیامبر ﷺ: (مجلسی، ۱۳۸۹ق، ج ۳، ص ۵۲۶؛ عسکری رحمته الله علیه، ۱۴۰۹ق، ص ۲۹۳) دو شاهد زیر بیانگر هدف از انجام این معجزه است.

اول: کلام کفار قریش که می‌گفتند: «بیا تا برویم به نزد «هبل» و او را حکم گردانیم تا گواهی دهد به راستی ما و دروغ تو»، هدف کفار از این کار نفی نبوت پیامبر ﷺ بود و لذا

باید در مقابل این هدف پیامبر از معجزه، اثبات نبوت باشد.

دوم: این قسمت روایت که «هبل بر رو افتاد برای تعظیم آن حضرت و گواهی به پیغمبری و برای برادرش علی علیه السلام به امامت و رهبری و برای فرزندان ایشان به خلافت و وراثت».

۲. بستن راه‌های بهانه‌گیری و اتمام حجت

یکی از انگیزه‌های انجام معجزه، بستن راه‌های بهانه‌گیری و اتمام حجت بر دشمنان است، که در ذیل مصادیقی از آن مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲-۱. انجام معجزه‌ای همانند معجزات انبیاء علیهم السلام؛ عده‌ای از مشرکان گفتند: ای محمد! گمان می‌کنی که تو فرستادهٔ پروردگار هستی، تو به این راضی نشده‌ای تا اینکه گمان کردی تو سید انبیا و افضل آنها هستی، اگر نبی هستی، پس یک معجزه‌ای برای ما بیاور، همانطور که از انبیا قبل از خودت ذکر کردی... رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ»، معجزه‌ای آشکار آورده‌ام و آن قرآنی است که شما و سایر امت‌ها از معارضه‌اش عاجزید، پس او بر شما حجت است و بعد از این از پروردگارم اقتراح می‌کنم، پس «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» و بر او نیست که بعد از قیام حجت، از خداوند اقتراح کند، به آنچه که درخواست‌کنندگان آن می‌دانند آیا در آنچه که می‌خواهند صلاح هست یا فساد؟ پس جبرئیل علیه السلام آمد و بعد از ابلاغ سلام گفت: «که من این معجزات را به آنها نشان می‌دهم و آنها به آن کافر می‌شوند مگر کسی از آنها که خداوند او را مصون بدارد، ولی من این درخواست‌ها را به آنها نشان می‌دهم برای زیادتی در اعتذار و روشن شدن حجت‌های تو.» در ادامهٔ روایت معجزات سه گروه محقق می‌شود و ایمان می‌آورند. ابوجهل که رئیس گروه چهارم بوده، حتی با وجود تحقق معجزهٔ درخواستیش به دلیل عناد و لجاجت شروع به بهانه‌گیری می‌کند و تسلیم حق نمی‌شود (عسکری رحمته الله، ۱۴۰۹ق، ص ۴۴۱-۴۲۹).

با توجه به کلام جبرئیل علیه السلام که خداوند می‌فرماید: «من این اقتراحات را به آنها نشان می‌دهم برای زیادتی در اعتذار و روشن شدن حجت‌های تو.» که انگیزهٔ انجام این معجزات را اتمام حجت و روشن شدن حجت‌های تو و جلوگیری از بهانه‌گیری می‌داند. پس این



معجزه برای اتمام حجت و جلوگیری از بهانه‌گیری، محقق گردیده است.

۲-۲. امام صادق علیه السلام فرمود: برخی از مردم با کلام ایمان می‌آورند، و برخی از آنها ایمان نمی‌آورند، مگر با دیدن، همانا مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: معجزه‌ای به من نشان بده، پیامبر صلی الله علیه و آله به دو درخت فرمود: جمع بشوند، پس جمع شدند. سپس فرمودند: جدا شوید، جدا شدند و هرکدام به جایگاه خودشان برگشتند. گفت: پس مرد ایمان آورد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۷، ص ۳۶۶-۳۶۷، باب ۴، ح ۱۳؛ صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۲۵۳، باب ۱۳، ح ۱).

با توجه به این نکته که امام صادق علیه السلام در ابتدای حدیث بیان فرمودند: که برخی از مردم فقط با دیدن ایمان می‌آورند. تحلیل این معجزه چنین است که چون این شخص با اینکه معجزات دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله موجود بود و شخص حق طلب با شنیدن و دیدن معجزاتی همانند: قرآن و ... ایمان می‌آورد، ولیکن این شخص ایمان نیاورده است، پس می‌شود نتیجه گرفت که تحقق این معجزه برای این شخص، به خاطر جلوگیری از بهانه‌گیری و بستن راه بهانه و برای اتمام حجت تحقق یافته است.

۲-۳. یک اعرابی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و گفت: تا این سوسمار اسلام نیاورد، اسلام نمی‌آورم. پیامبر صلی الله علیه و آله چندین سؤال از سوسمار کردند و سوسمار جواب داد و بعد اعرابی گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله» سپس خندید و گفت: من وارد شدم و تو مبعوض‌ترین خلق پیش من بودی و خارج می‌شوم و تو محبوب‌ترین خلق پیش من هستی (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۷، ص ۴۱۵، باب ۱۴، ح ۴۵؛ ابن شهر آشوب مازندرانی، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۹۴-۹۵). طبق حدیث این شخص، اسلام آوردن خویش را مشروط به اسلام آوردن سوسمار کرده است، و این می‌رساند که به دنبال بهانه‌گیری بوده است والا اگر کسی حق جو باشد اسلام آوردن را منوط به دلیل می‌کند، نه این که حتماً فلان معجزه خاص محقق شود. بنابراین برای بستن راه بهانه‌جویی و اتمام حجت برای او اقتراحش محقق می‌شود.

۲-۴. شهادت دادن سوسمار؛ «اعرابی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: این فضایل که برای پسر-عمویت گفتم مورد قبول نیست مگر اینکه این سوسمار شهادت بدهد.» سپس خداوند او را به سخن درآورد و به وحدانیت خداوند و رسالت و فضایل پیامبر صلی الله علیه و آله بر خلق و سایر انبیا و همچنین بر فضایل علی علیه السلام و ... شهادت داد، سپس اعرابی با حالت گریه می‌گفت: ای

رسول‌الله! من به آنچه این سوسمار شهادت داد، شهادت می‌دهم، پس دیدم و شاهد بودم و شنیدم چیزی را که برای من راه فراری از آن نیست (بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۶۳، باب ۱، ح ۱۶۸؛ قطب الدین راوندی، خ، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۳۸، باب ۱، ح ۴۳). در این روایت نیز همانند روایات گذشته، شخص درخواست‌کننده به دنبال بهانه‌گیری است، لذا اتیان و انجام معجزه‌اش نیز برای اتمام حجت و بستن بهانه‌های اوست و شاهد این قضیه این جمله او است که می‌گوید: «این فضایی که برای پسر عمویت گفتمی مورد قبول نیست مگر اینکه این سوسمار شهادت بدهد.» قبولی و حجت کلام پیامبر را مشروط به ایمان آوردن سوسمار می‌کند که این بهانه‌گیری برای ایمان آوردن است والا اگر به فکر بهانه‌گیری نبود، باید به هر طریقی که حجت بر او تمام می‌شد می‌پذیرفت، نه اینکه حجت را منوط به یک درخواست خاصی بکند.

۲-۵. درخواست معجزه توسط طبیب ثقفی؛ یک ثقفی که طبیب بود به پیامبر ﷺ
گفت: اگر جنون داری درمانت کنم. پیامبر ﷺ فرمودند: آیا دوست داری معجزه‌ای به تو نشان بدهم تا با آن بی‌نیازی من از طب تو و نیاز تو به طب مرا بدانی، گفت: بله. فرمود: چه معجزه‌ای می‌خواهی، گفت: این نخل را بخوان. پس پیامبر ﷺ آن را خواند و از ریشه کنده شد و زمین را می‌شکافت تا در مقابل پیامبر ﷺ ایستاد. پیامبر ﷺ فرمود: آیا کفایت می‌کند. گفت: نه، امر کن که برگردد به آنجا که از آن آمده و در جایگاهش مستقر شود. پس حضرت امر کردند و درخت برگشت و در جایگاهش مستقر شد (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۷، ص ۳۷۱، باب ۴، ح ۲۲) با توجه به این روایت، و نوع درخواست طبیب ثقفی معلوم است که به دنبال بهانه‌گیری بوده است و پیامبر ﷺ هم برای اتمام حجت، درخواستش را مورد قبول قرار می‌دهد و معجزه او محقق می‌گردد.

جمع بندی

مقاله حاضر به بررسی مسئله انگیزه‌های درخواست معجزاتِ اقتراحی پیامبر ﷺ و انجام آن، در ضمن پاسخ به سه سؤال زیر پرداخت ۱- آیا پیامبر ﷺ دارای معجزه اقتراحی است؟ ۲- انگیزه‌های درخواست‌کنندگان معجزه چه بوده است؟ ۳- انگیزه انجام دادن این معجزات چه بوده است؟

در پاسخ به سوالات بیان شد که افزون بر معجزاتی که پیامبر ﷺ برای اثبات حقانیت دعوتش آوردند، نوع دیگری از معجزات نیز وجود دارد که برای اجابت درخواست مردم آورده‌اند، البته پیامبر همیشه به این درخواست‌ها، پاسخ مثبت نمی‌دادند و بسته به افراد درخواست‌کننده و شرایط و انگیزه‌های درخواست، پاسخ‌های متفاوتی می‌دادند. درخواست‌کنندگان نیز با انگیزه‌های متفاوت این درخواست‌ها را طرح می‌کردند. انگیزه‌های درخواست عبارتند از: ۱. شناخت حق و ایمان آوردن؛ ۲. رفاه طلبی؛ ۳. بهانه‌گیری و لجajt؛ ۴. استهزا و انکار رسالت. سپس بیان شد که انگیزه‌های انجام معجزات دو انگیزه: ۱. اثبات حقانیت نبوت؛ ۲. بستن راه‌های بهانه‌گیری و اتمام حجت بوده است.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیه السلام، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
۳. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، محقق: عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الأعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ق.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق: جمال الدین میردامادی، چاپ سوم، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر، ۱۴۱۴ق.
۵. بحرانی، ابن میثم، قواعد المرام فی علم الکلام، تحقیق: سید احمد حسینی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۶ق.
۶. بحرانی، سید هاشم، مدینه معاجز الأئمه الإثنی عشر، قم: مؤسسة المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۷. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، أنساب الأشراف، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زکرلی، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۸. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، چاپ ششم، قم: دلیل ما، ۱۳۸۶.
۹. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، تحقیق و تنظیم: محمد صفایی، قم: اسراء، ۱۳۹۴.
۱۰. _____، تفسیر موضوعی قرآن کریم، تنظیم و نگارش: علی اسلامی، چاپ پنجم، قم: اسراء، ۱۳۸۷.
۱۱. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۷۶ق.
۱۲. حر عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، بیروت: اعلمی، ۱۴۲۵ق.
۱۳. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، علی هلالی و علی سیری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.





۱۴. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، کشف المراد فی شرح تجرید الإعتقاد، تصحیح و تحقیق و تعلیقات: حسن حسن زاده آملی، چاپ چهارم، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۱۵. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الأسناد، قم: مؤسسه آل البيت ﷺ، ۱۴۱۳ق.
۱۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان داوودی، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۲ق.
۱۷. رضایی، محمدعلی، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، رشت: کتاب مبین، ۱۳۸۱.
۱۸. سبحانی، جعفر، الإلهیات علی هدی الكتاب و السنه و العقل، چاپ سوم، قم: المکرز العالمی للدراسات الإسلامیة، ۱۴۱۲ق.
۱۹. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، قم: [بی‌نا]، ۱۳۷۹.
۲۰. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، محقق: محسن بن عباس علی کوچه باغی، چاپ دوم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۱. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۲۲. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی اهل اللجاج، محقق: محمد باقر خراسان، مشهد: مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۲۳. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرين، تحقیق: احمد حسینی اشکوری، چاپ سوم، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵.
۲۴. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۲۵. طوسی، محمد بن محمد، تجرید الإعتقاد، تحقیق: محمد جواد حسینی جلالی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۲۶. عسکری، امام ابو محمد حسن بن علی ﷺ، التفسیر المنسوب الی الإمام العسکری ﷺ، [بی‌جا]: [بی‌نا]، ۱۴۰۹ق.
۲۷. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۸. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، چاپ دوم، قم: هجرت، ۱۴۰۹ق.
۲۹. فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، مصر: دار الجیل، ۱۳۷۱ق.

۳۰. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، چاپ دوم، قم: دارالهجره، ۱۴۱۴ق.

۳۱. قرشی بنابی، علی اکبر، قاموس قرآن، چاپ ششم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۳۲. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، محقق: مؤسسة الإمام المهدی (ع)، قم: مؤسسه امام مهدی (ع)، ۱۴۰۹ق.

۳۳. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق: سیدطیب موسوی جزایری، چاپ چهارم، دارالکتب، قم، ۱۳۶۷ش.



نقد شبهه مبتنی بودن تربیت اسلامی بر ترس

احمد رضا دردشتی*

رمضانعلی حسینی**

چکیده

روش‌های تربیت دو بخش مهم از ساختار هر مکتب تربیتی است. اسلام به‌عنوان آخرین و جامع‌ترین دین، حاوی مجموعه معارف و آموزه‌های لازم و کافی برای صورت‌بندی یک مکتب تربیتی کامل و جامع است؛ گواينکه صورت‌بندی علمی آن هنوز آن‌گونه که بایسته می‌نماید، صورت نگرفته است. برخی از مخالفان اسلام با استناد به یکی از روش‌های تربیتی قرآن؛ یعنی روش انذار و تبشیر، ادعا می‌کنند که روش اصلی و یگانه تربیتی اسلام ترساندن و تطمیع کردن انسان‌ها از دوران کودکی و مبتنی بر نوعی روان‌شناسی حیوانی است که آزادی، کرامت و شخصیت انسان را نادیده می‌گیرد. در مقاله حاضر با بررسی اجمالی روش‌های تربیتی اسلام و تبیین اصول و روش‌های تربیتی آن در ارتباط با مسائل کودک و نوجوان و ارائه تبیین اجمالی از راهبردهای تربیتی توصیه‌شده از سوی پیشوایان دین برای سه مقطع هفت ساله، به شبهه حاضر پاسخ گفته‌ایم. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی - تحلیلی و روش جمع‌آوری اطلاعات، کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی: نظام تربیت اسلامی، تربیت قرآنی، کودک، انسان بالغ، انذار، تبشیر،

پاداش و تنبیه، روایات تربیتی سه هفت سال.

*. دانشجوی دکتری قرآن و علوم روانشناختی جامعه المصطفی العالمیه؛ ahmad.rezaporsesh@gmail.com

** کارشناس ارشد روانشناسی بالینی موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)؛ khan_bulbul80@yahoo.com

تربیت اخلاقی متعالی، هدف اصلی بعثت پیامبران

۱. تعلیم و تربیت اخلاقی یکی از ارکان همه ادیان الهی و از جمله دین اسلام است؛ این امر آن‌چنان مهم تلقی شده که حتی در سخنی منسوب به پیامبر ﷺ، هدف از بعثت ایشان، اقام اخلاق متعالی معرفی شده است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۲۱۰). در آیات (بقره: ۱۲۹ و ۱۵۱، جمعه: ۲)، روایات (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۱۴۷) و گزارش‌هایی که از زندگی بزرگان دین به ما رسیده، انبوهی از گزاره‌های اخلاقی وجود دارد که بخشی به محتوای اخلاق، برخی به فرایند، برخی به روش‌ها، برخی به راهبردها و برخی به اهداف تربیت اخلاقی ناظر است؛ با این وجود متأسفانه در طول ۱۴ قرن از تولد اسلام تاکنون هنوز عالمان دین به توصیف و تبیین نظام تربیت اخلاق اسلامی، آن‌گونه که شایسته است، همت نگمارده‌اند. همچنانکه مسلمانان و دوستداران اسلام با هیجان از تربیت اخلاقی اسلامی دفاع می‌کنند، مخالفان و اسلام‌ستیزان نیز همواره اخلاق و تربیت اخلاقی اسلامی را به بوته نقد کشیده و تلاش کرده‌اند اسلام را دینی فاقد اخلاق یا دارای اخلاق غیرمتعالی معرفی کنند. یکی از این شبهات اینگونه تقریر شده است: «نظام تربیت اسلامی بر محور ترس از جهنم و ایجاد طمع در بهشت مادی است. این نظام تربیتی نمی‌تواند کودکانی اخلاقی بار آورد؛ زیرا کودکی که از ترس جهنم یا طمع بهشت عمل خوبی را انجام یا عمل بدی را ترک می‌کند، هرگز نمی‌تواند زیبایی یا زشتی عمل را درک کرده و خودش را به‌عنوان انسانی با اخلاق و متعالی تصویر کرده و پرورش دهد. اساس اخلاق فایده‌گرایانه از نوع اسلامی، ضمانت اجرا هم ندارد؛ چراکه به محض آنکه فشار ترس یا طمع برداشته شود، کودک به سرگشتگی اخلاقی و هرج و مرج رفتاری گرفتار خواهد شد. اخلاق می‌بایست بر اساس شناخت عقلانی خوب و بد و مبتنی بر احساس زیبایی و درک لوازم انسانی رفتار استوار باشد!» در ادامه با بررسی اجمالی اصول تربیت اخلاق اسلامی، به شبهه حاضر پاسخ می‌گوییم. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی - تحلیلی و شیوه گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای است.



۱. ضرورت نظریه‌پردازی‌های کلان در تربیت اسلامی

بافاصله کمی از نزول نخستین آیات قرآن بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اولین طلایه‌های علوم اسلامی زاده شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با فرمان الهی مأمور شد تا علاوه بر ابلاغ بی‌کم‌وکاست وحی، تفسیر و تبیین آن را نیز برعهده‌گیرد (نحل: ۱۶). سیر تحول و تکامل علوم اسلامی از آن زمان تاکنون ادامه داشته و امامان هدی علیهم‌السلام و عالمان مسلمان بیش از ده‌ها دانش را بر پایه قرآن و حدیث پایه‌گذاری و پرورش داده‌اند (مطهری، ۱۳۷۰، ص ۷۰). با وجود آیات، احادیث و گزارش‌های فراوان اخلاقی در متون دینی اسلام، متاسفانه دانش تعلیم و تربیت اخلاقی اسلامی هنوز آنگونه که شایسته است، به‌صورت منسجم، تئوریک و منظم سامان نگرفته است و این خود علل و عوامل گوناگون فرهنگی، سیاسی و اجتماعی دارد. ازاین‌رو نسبت‌دادن هر گزاره توصیفی یا تجویزی به چیزی به نام «نظام تعلیم و تربیت اخلاقی اسلام»، فاقد وجهت علمی است. روش اجتهادی اسلامی هنوز در موضوع مسائل تربیتی و اخلاقی به شایستگی به کارگرفته نشده و در این عرصه نیازمند فعالیت‌های علمی منظم و فراوان نظری و کاربردی هستیم. ازاین‌رو نمی‌توان با استناد به یک یا چند گزاره اخلاقی در برخی کتاب‌های منسوب به مسلمانان یا استناد به ظاهر آیه یا روایتی از پیشوایان دین، «نظام تعلیم و تربیت دینی» را به نظر یا نظریه خاصی متهم ساخت. روش‌شناسی تحلیل علمی اجازه نمی‌دهد تا بدون جامع‌نگری در منابع و آموزه‌های دینی؛ یعنی چیزی که می‌توان آن را زیر عنوان «نظام تربیت اخلاقی اسلام» صورت‌بندی کرد، موضوعی را به دین اسلام نسبت دهیم. مضاف بر اینکه حتی مرور گذرا در معارف و آموزه‌های اسلامی نشان می‌دهد که روش انذار و تبشیر دو روش از روش‌های چندگانه تربیتی اسلام است و روش‌های تربیت اسلامی، به این دو، محدود و منحصر نیست (صادق زاده و بناهان، ۱۳۹۱، ص ۱۰).

۲. لزوم تفکیک آموزه‌های اسلامی از رفتار مسلمانان

خطای روش‌شناختی این شبهه، عدم تفکیک ارزش‌ها و تعالیم دینی از عمل و روش مسلمانان است. بسیاری از الگوهای رفتاری در موضوعات مختلف زندگی مسلمانان، بیش از



آنکه از تعالیم و آموزه‌های دینی متأثر باشد، از فرهنگ‌ها، خرده فرهنگ‌ها، آداب و رسوم، عادات، روش تربیت خانوادگی و تجارب فردی آنها تأثیر گرفته است. اساساً عموم مسلمانان، همچون پیروان دیگر ادیان، به صورت عمیق و گسترده با معارف و آموزه‌های اسلامی آشنا نیستند. از این رو روش‌های عمل و الگوهای رفتاری بسیاری از مسلمانان با آنچه از متن دین برداشت می‌شود، متفاوت و گاهی متضاد است. عمل دینداران جایی شایسته استناد است که دقیقاً از متن دین گرفته شده و توسط دین تأیید شود. روش‌های تربیتی آشفته‌ای که میان عموم خانواده‌ها، چه مسلمان و چه غیرمسلمان و حتی فاقد دین، وجود دارد، بیش از هرچیز از فرهنگ خانوادگی و تجربه‌های فردی والدین برخاسته و با دین و ارزش‌های دینی ارتباطی ندارد. نگاهی به آداب و رسوم اجتماعی، عادات رفتاری، نگرش‌های قومیتی، ارزش‌های فرهنگی مختلف و گاهی متضاد مسلمانان در جای‌جای جهان نشان می‌دهد که فرهنگ جغرافیا و سبک‌های تربیتی خانوادگی بر منش و صفات الگوهای رفتاری مسلمانان تأثیر انکارناپذیر داشته و دارد. بنابراین در مقام پژوهش درباره معارف توصیفی و آموزه‌های تجویزی در هر حوزه از دانش‌های اسلامی، می‌بایست به متون معتبر اسلامی مراجعه کرده و با روش اجتهادی در آن مطالعه کرد. هر چند محصول اجتهاد محققان مسلمان نیز قابل نقد و ابطال است.

۳. انسان بالغ مختار، مخاطب اصلی قرآن

از روش‌های تربیتی به کار گرفته شده در آیات قرآن و روایات دینی، روش‌های انذار و تبشیر است. قرآن کریم هم خود از این روش بهره جسته (مدثر: ۱۷؛ نساء: ۵۶-۵۷) و هم به پیامبر و مؤمنان توصیه کرده که در مواجهه با کافران، منافقان و اهل معاصی از این روش بهره جویند. (مریم: ۳۹) نکته قابل تأمل در این آیات و روش انذار و تبشیر این است که: اولاً: این دو روش در مواجهه با انسان‌های «عاقل»، «بالغ» و «مختاری» است که با وجود به کار گرفته شدن روش‌های دیگری مثل موعظه، مجادله نیکو، برهان (نحل: ۱۲۵)، قصه‌گویی (مائده: ۲۷)، الگودهی (ممتحنه: ۴)، توصیه به حضور پررنگ و منظم در میان جماعت مؤمنان (بقره: ۴۳)، پرسش‌های هدفمند (انبیاء: ۳۲) و ... نسبت به پذیرش حق یا دست برداشتن از ستیز با اسلام و مسلمانان رفتار خود را تغییر نداده‌اند؛ و یا نسبت به



مؤمنانی است که جز با روش انذار و تبشیر بر موضع خود ثابت قدم نمی‌مانند. انسان‌های بالغ، عاقل و مختار، سطوح رشد شناختی و زمینه‌های انگیزشی متفاوتی دارند. موضوع تیپ‌های شخصیتی (کریمی، ۱۳۸۳، ص ۸۶-۸۸) و مدل‌های انگیزشی (خداپناهی، ۱۳۸۱، ص ۲۴۰-۲۴۱) از موضوعات مهم روان‌شناسی شخصیت و انگیزش است. بر اساس تحقیقات فراوانی که روان‌شناسان درباره گونه‌های شخصیت و زمینه‌های روان‌شناختی انگیزش انجام داده‌اند، انسان‌ها در تأثیرپذیری از مسائل گوناگون زندگی، روش یکسانی ندارند، از این رو به کارگیری روش مناسب برای نفوذ در مخاطب از مباحث مهم روان‌شناسی اجتماعی است (آذربایجانی و دیگران، ۱۳۸۵، ص ۳۶۴). به همین سبب یکی از عوامل پویایی و جامعیت یک مکتب تربیتی، بهره جستن از روش‌های متنوع و متناسب در مواجهه با افراد گوناگون از لحاظ تیپ شخصیتی و زمینه‌های انگیزشی است. به همین سبب استفاده قرآن کریم و معصومان علیهم‌السلام از روش انذار و تبشیر در موقعیت‌های تبلیغی نه تنها نقطه ضعف مکتب تربیتی اسلام نیست، بلکه از نقاط قوت این مکتب به شمار می‌رود.

ثانیا: در هیچ آیه و روایت معتبر دینی به والدین و مربیان کودک توصیه نشده که کودکان را با ترساندن از آتش جهنم و یا طمع‌ورزی در بهشت به اخلاق نیک و ادار سازند. اساسا از نگاه اسلام، ثواب و عقاب اخروی بر اعمال اختیاری پس از بلوغ شرعی متوقف است (خوبی به نقل از توحیدی، ۱۴۱۷، ص ۲۶۱). کودکان دختر و پسر- پیش از رسیدن به بلوغ شرعی و آمادگی برای پذیرش مسؤولیت کیفری و مدنی، به انجام واجبات و ترک محرمات ملزم نیستند و در صورت انجام محرمات و ترک واجبات، مؤاخذه دنیایی و آخرتی متوجه آنان نخواهد شد (همان). البته در روایات و توصیه‌های امامان هدی علیهم‌السلام به والدین توصیه شده که از همان دوران کودکی ثانویه (هفت تا ۱۴ سال) کودکان خود را با روش‌های معقول و اخلاقی، به انجام کارهای نیک و ترک کارهای بد تشویق و ترغیب کنند (نوری، ۱۴۱۱ق، ص ۳۵۶)؛ همچنانکه والدین وظیفه دارند با تدبیر صحیح و مدیریت امور کودکان، زمینه مراقبت معنوی، اخلاقی، جسمی و روانی کودک را فراهم کرده و از آسیب‌های اخلاقی، معنوی، جسمی و روانی کودک جلوگیری کنند (تحریم: ۶). مخاطب قرآن انسان‌های بالغ‌اند نه کودکان. ترساندن از جهنم و تشویق به پاداش‌های بهشتی از اموری است که

اساساً در آموزه‌های اسلامی برای دورهٔ کودکی توصیه نشده و اثر تربیتی مثبت هم ندارد. مفاهیم بهشت، دوزخ، فرشتگان، نامهٔ اعمال، کیفر و غیره مفاهیمی فرامادی است و کودکانی که هنوز به مرحلهٔ درک و شناخت انتزاعی نرسیده‌اند، نمی‌توانند از این مفاهیم درک درستی داشته باشند (منصور و دادستان، ۱۳۸۱، ص ۲۴۸-۲۵۰). به همین سبب در هیچ گزاره معتبر دینی به والدین توصیه نشده تا کودکان خود را با ترس از جهنم و تحریص به پاداش‌های بهشتی به کارهای خوب دعوت کنند. آری! آشناساختن کودکان با صفات جمال خدا، شخصیت پیامبر و پیشوایان دین از طریق قصه‌گویی و بازگودکردن رفتارهای خوب و منش انسانی آنان، با زبان کودکانه، کار درست و مؤثری است؛ ولی در همین موارد هم افراط شایسته نیست. روش ترساندن از جهنم و تطمیع به نعمت‌های بهشتی عمده‌تاً از سوی پدران و مادران بی‌توجه و کم سواد صورت می‌گیرد که بی‌اعتنا به مقتضیات دوران کودکی و روش‌های صحیح تربیتی و مقبول از سوی دین و علم، فرزندان خود را به مثابه بزرگسالانی می‌پندارند که امور غیرمادی را درک کرده و نظام ارزشی و رفتاری خود را بر پایهٔ آن تنظیم می‌کنند. مضاف بر اینکه در بسیاری از آیات قرآن و روایات دینی برای تشویق به انجام کارهای خوب و بازداشتن از کارهای بد به آثار و پیامدهای دنیوی رفتارها تذکار داده شده است. به عنوان نمونه قرآن کریم در هنگام نهی از گناهانی مانند: غیبت (حجرات: ۱۲)، شتاب‌زدگی در تصدیق فاسق (حجرات، ۶)، اعراض از ذکر خدا (طه: ۱۲۴)، بر پیامدهای منفی و دنیایی این رفتارها و در هنگام امر به کارهایی مانند: نماز (عنکبوت: ۴۵)، انفاق (بقره: ۲۶۵)، اتحاد و پرهیز از تفرقه (انفال: ۴۶) به آثار مثبت و این جهانی آن اشاره کرده است.

۴. اهمیت نظام پاداش و تنبیه در روان‌شناسی

نظام پاداش و تنبیه یکی از نظام‌های مهم و تأثیرگذار تربیتی است (نیکونژاد و حسومی، ۱۳۹۴، ص ۵۹-۶۰). از نگاه بسیاری از روان‌شناسان نیز پاداش و تنبیه، سیستم کارا و مهمی در ایجاد ویژگی‌های شخصیتی مثبت و الگوهای رفتاری مطلوب در کودکان و نوجوانان است (همان). نظام پاداش و تنبیه بر اساس تقویت رفتار عمل می‌کند. هر رفتاری که تقویت مثبت شود، به احتمال زیاد، تکرار خواهد شد و هر رفتاری که تنبیه شود به احتمال



زیاد خاموش می‌شود. (میلتن برگر به نقل از آشتیانی، ۱۳۸۷، ۳۵-۶۱) نیز بر اساس قانون «اثر» ثرندایک هر رفتاری که به اثر خوشایند منتهی شود، ادامه یافته و رفتاری که اثر خوشایندی به دنبال داشته باشد، خاموش می‌گردد (هرگنهان و السون به نقل از سیف، ۱۳۸۳، ص ۸۶). والدین و مربیان نباید در برابر کار خوب و بد یکسان رفتار کنند. انسانی که در برابر کار خوب، تشویق و تحسین شده و پاداش گیرد، آن رفتار را تکرار خواهد کرد؛ آری! پاداش و تنبیه هرگز جای آموزش مستقیم و غیرمستقیم، هنر و الگوگیری از شخصیت‌های مهم و محوری (همان، ص ۳۶۰) زندگی کودک را نمی‌گیرد و نمی‌توان همه چیز را به پاداش و تنبیه تقلیل داد. آموزش‌های مستقیم اخلاقی در مدرسه و خانه لازم و مؤثر است. ضمن اینکه نظام اجتماعی، نظام سیاسی، وضعیت اقتصادی، فرهنگ جامعه و الگوهای عینی زندگی کودک هم نقش مهمی در شکل‌گیری شخصیت مطلوب و نظام ارزشی متعالی او دارند (برک به نقل از سید محمدی، ۱۳۸۱، ص ۳۹). البته لازم است سیستم پاداش و تنبیه متناسب با سطح هوشی، مرحله شناختی و الگوی انگیزشی - هیجانی کودک تنظیم شود تا اثر مطلوب خود را ظاهر سازد. بنابراین در دوره کودکی استفاده از مفاهیم غیرمادی مثل جهنم و بهشت برای تدبیر رفتارهای کودک مناسب نیست و در هیچ گزاره معتبر دینی هم به این امر توصیه یا فرمان داده نشده است. درک زیبایی رفتار اخلاقی فرایندی است که در طول عمر انسان شکل می‌گیرد و نمی‌توان آن را در آموزش مستقیم ارزش‌ها به صورت یک روش مجزا به کار گرفت (بیریا و دیگران، ۱۳۷۵، ص ۱۰۸۱-۱۰۹۰). فردی که رفتار اخلاقی را انجام می‌دهد و اثر خوب و سودمند آن را در زندگی خود و احساس و رفتار دیگران مشاهده می‌کند، آرام آرام از زیبایی آن رفتار درک خاصی پیدا می‌کند و همین درک زیباشناختی، رفتار و قضاوت اخلاقی را در روان کودک تقویت و تحکیم می‌کند (همان، ص ۱۰۸۹).

۵. دوره‌های تربیت و سازوکارهای آن از دیدگاه روایات اسلامی

بر اساس مجموعه‌ای از روایات معتبر از پیشوایان دین، فرایند تعلیم و تربیت اخلاقی و دینی بر مبنای نظام معرفتی و آموزه‌ای اسلام، به سه مقطع هفت ساله تقسیم می‌شود. در کتاب‌های روایی شیعه و سنی مانند «اصول کافی» (کلینی، ۱۳۶۳ ش، ص ۴۴۱)، «مکارم الاخلاق» (طبرسی، ۱۳۸۱ ش، ص ۲۲۲)، «تهذیب الاحکام» (شیخ طوسی (شیخ طوسی،

۱۳۶۴ش، ص ۱۱۱)، «من لایحضره الفقیه» شیخ صدوق (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ق، ص ۴۹۲) و کتاب‌های حدیثی دیگر روایات متعددی از پیامبر ﷺ و امامان معصومین (علیهم‌السلام) وارد شده که مفاد معتبر و اطمینان‌بخش همه آنها تأیید سه مقطع تربیتی مذکور است (محمدی ری شهری، ۱۳۸۵، ص ۱۷۱). برآیند استنباط مفهومی از این روایات، که با تعبیر مختلفی مطرح شده، این است که دوره‌های سه گانه تربیت، از لحاظ تکالیف، روش‌ها و محتواهای تربیتی با هم بسیار متفاوت است؛ ازاین‌رو کاربست محتوا و روش هر مقطع، در مقاطع دیگر، علاوه بر بی‌اثر شدن آن روش و محتوا، می‌تواند به کل فرایند تربیت اخلاقی و دینی کودک و نوجوان آسیب زند. جمع‌بندی مفاد روایات نام برده در ارائه روش و محتوای تربیتی در هر مقطع را می‌توان به صورت زیر خلاصه نمود:

الف) مقطع هفت ساله اول

در این مرحله که آن را دوره «بازی کودک» نام می‌نهم (پسندیده، ۱۳۹۵، ص ۱۷)، لازم است به کودک میدان داده شود تا با آزادی و آرامش معقول، به بازی و کاوش در محیط خود بپردازد و بدون شتاب‌زدگی و تحمیل آموزش‌های رسمی، ظرفیت‌های عقلی و هوشی خود را شکوفا کند. این دوره که هماهنگ با دوره حسی حرکتی و پیش عملیاتی پیاژه (منصور و دادستان، ۱۳۸۱، ص ۲۳۸) و دوره اعتمادسازی، استقلال و اراده در نظریه اریکسون است (شولتز به نقل از کریمی و دیگران، ۱۳۸۳، ص ۳۲۸-۳۲۹). در این دوره والدین و سرپرستان کودک باید با نهایت گذشت، نرمی، مدارا و محبت با کودک رفتار کرده و خواسته‌ها و نیازهای او را تا جایی که ممکن است و به کودک آسیبی وارد نمی‌کند، تأمین کنند (همان). دو روش تربیت اخلاقی در این دوره توصیه شده است: یکی «روش بازی» و دیگر «روش عملی و الگوبودن عملی» (هرگنهان و السون به نقل از سیف، ۱۳۸۳، ص ۳۷۵-۳۷۸). بازی بهترین روش برای تخلیه هیجانات مثبت و منفی، مهارت آموزی، رشد عقلی و عاطفی و اجتماعی شدن کودک به شمار می‌رود (مهرداد، ۱۳۹۰، ص ۱۲۴). امامان معصومین (علیهم‌السلام) با توصیه به فراهم کردن شرایط بازی برای کودک در حقیقت به فرایند مهمی در تربیت جامع‌نگر کودکان توصیه کرده و هرگونه جدیت و آموزش رسمی را در این دوره نفی کرده‌اند. به صورت طبیعی وقتی دوره هفت ساله اول، «دوره بازی» نام داده شد و



توصیه شد که کودک رها شده تا بازی کند، آموزش مفاهیم بهشت و جهنم و راهبرد تربیتی ترساندن در این دوره جایگاهی ندارد. روش دیگر «روش الگوگیری و تقلید» از بزرگ‌ترها است (هرگنهان و السون، همان، ص ۳۷۵). کودک در این دوره بسیار حساس و دقیق است و همه رفتارها و واکنش‌های والدین و شخصیت‌های محوری زندگی خود را زیر نظر گرفته و از آن تقلید می‌کند (همان). رعایت اصول و رفتارهای اخلاقی از طرف والدین، چه در برخورد با خود کودک و چه در موقعیت‌هایی که کودک رفتار و واکنش‌های والدین را مشاهده می‌کند، می‌تواند تا حد زیادی به شکل‌گیری روان بنه‌های شناختی و الگوهای رفتار اخلاقی در کودک بیانجامد.

ب) مقطع هفت ساله دوم

در این مقطع که در برخی از روایات دوره «اطاعت‌پذیری» کودک نام گرفته، روش تربیت، «آموزش رسمی» خواندن و نوشتن، آموزش قرآن، آموزش ادب و اخلاق متعالی است (پسندیده، ۱۳۹۵، ص ۱۷). در این دوره، کودک نباید رها باشد و همه وقت خود را به بازی بگذراند. لازم است والدین اوقات کودک را مدیریت کرده و ضمن اجازه دادن برای بازی، به امور تعلیم و تربیت او همت گمارند. این دوره که هماهنگ با دوره عملیات عینی پیاژه است (بی‌ریا و دیگران، ۱۳۷۵، ۶۱۴-۶۱۷)، کودک از توانمندی لازم برای آموزش رسمی برخوردار است (همان) و می‌توان با او درباره مسائل اخلاقی و آثار و پیامدهای آن گفتگو کرد (همان، ص ۱۰۸۱-۱۰۸۹). ضمن اینکه در این دوره نظام انذار و تبشیر و پاداش و تنبیه نیز کارایی لازم را دارا است.

ج) مقطع هفت ساله سوم

در این مقطع، نوجوان آماده پذیرش مسئولیت‌های زندگی در امور شخصی، خانوادگی و اجتماعی است. بر اساس روایات مذکور، روش تربیتی مورد تأیید دین، «نزدیک‌ساختن نوجوان» به پدر و رابطه دوستانه و نزدیک میان آن‌ها، دادن مسئولیت‌های مختلف، مشورت و رایزنی با او، دادن استقلال، پرهیز از فشار برای اطاعت‌خواهی مطلق و آموختن حلال و حرام و قوانین شرعی و اجتماعی است (پسندیده، ۱۳۹۵، ص ۱۸). در این مقطع که

هماهنگ با دوره عملیات صوری یا انتزاعی در نظریه پیاژه است (بیریا و دیگران، ۱۳۷۵، ص ۶۱۷)، می‌بایست نوجوان را بزرگسالی به‌شمار آورد که می‌خواهد نظام ارزشی و ایمانی خود را بر پایه استدلال و انتخاب‌گری برپا کند. پدر می‌بایست فضای گفتگو و تعامل منطقی و محترمانه را برای نوجوان فراهم کرده و در حدود معقولی، استقلال در عملکرد و تصمیم‌گیری را برای او به رسمیت بشناسد (فلسفی، ۱۳۸۶، ص ۴۳۵). چنانکه از این روایات به خوبی برداشت می‌شود، اسلام، مقطع کودکی اولیه را دوران بازی می‌داند و هرگونه فشار شناختی و عاطفی بر کودک را ممنوع دانسته است. در دوره دوم و سوم روش تربیتی توصیه شده، آموزش مستقیم خواندن و نوشتن و احکام حلال و حرام (در حدود نیازمندی کودک) و پرورش شخصیت او از طریق بالابردن عزت نفس، اعتماد به نفس و احترام است. بنابراین در هیچیک از توصیه‌های تربیتی اسلام، به کاربردن فشار هیجانی و عاطفی برای وادار ساختن کودک به انجام رفتار دینی و اخلاقی وجود ندارد.

جمع‌بندی

۱. متأسفانه با گذشت بیش از چهارده قرن از تولد اسلام و شکل‌گیری و پرورش دانش‌های اسلامی، هنوز «نظام تربیت اخلاقی اسلام» به صورت منسجم و تئوریک شکل نگرفته است؛ از این رو نمی‌توان با استناد به چند گزاره دینی، نظام تربیت اخلاق اسلامی را به چیزی متهم ساخت.

۲. در تحلیل مسائل دینی، تفکیک میان تعالیم اسلامی و عمل عینی مسلمانان ضروری است؛ زیرا عادات و الگوهای رفتاری، معمولاً به ریشه‌های فرهنگی، قومی و اجتماعی افراد نیز مرتبط است.

۳. بررسی آیات و روایات دینی نشان می‌دهد که در هیچ گزاره معتبر دینی به والدین توصیه نشده است که کودکان خود را با ابزار ترساندن از جهنم و طمع به بهشت، به اخلاق خوب وادار کنند. بلکه روش‌های معقول و مؤثری متناسب با هر دوره از رشد شناختی - عاطفی کودک و نوجوان توصیه شده است.

۴. انذار و تبشیر و نیز سیستم پاداش و تنبیه از نظام‌های روان‌شناختی و تربیتی علمی، معقول و اخلاقی برای تعلیم و تربیت شخصیت و رفتار اخلاقی است و انکار آن جز

مخالفت با علم و عقل سلیم انسانی چیزی دیگری نیست.

۵. اساساً کودکان مخاطب قرآن کریم نیستند؛ بلکه مخاطب قرآن انسان‌هایی‌اند که به بلوغ طبیعی و فکری رسیده و می‌توانند مفاهیم قرآن را فهمیده و با ارادهٔ مختارانهٔ خود به پیام‌های آن پاسخ مثبت یا منفی دهند.

۶. از دیدگاه روایات اسلامی، که در حد استفاضه نقل شده، دوره‌های تربیتی والدانه به سه دورهٔ هفت‌ساله تقسیم شده و برای هر دوره، سازوکارهای مناسبی برای رشد شناختی، اخلاقی، معنوی، اجتماعی و عاطفی کودک و نوجوان به پدران و مادران توصیه شده است.



فهرست منابع

قرآن کریم

۱. آذربایجانی، مسعود و دیگران، روان‌شناسی اجتماعی با نگرش به منابع اسلامی، چاپ دوم، تهران: سمت، ۱۳۸۵.
۲. برک، لورا، ای، روان‌شناسی رشد از لقاح تا کودکی، ترجمه سید محمدی، یحیی، تهران: ارسباران، ۱۳۸۱.
۳. بیری، ناصر و دیگران، روان‌شناسی رشد (۲) با نگرش به منابع اسلامی، تهران: سمت، ۱۳۷۵.
۴. پسندیده، عباس، روایات سبع سنین در فرزند پروری، گونه‌ها و تحلیل درونی آنها، فصلنامه علمی پژوهشی علوم حدیث، دوره ۲۱، شماره ۸۱، پاییز ۱۳۹۵.
۵. خداپناهی، محمدکریم، انگیزش و هیجان، چاپ سوم، تهران: سمت، ۱۳۸۱.
۶. خویی، ابوالقاسم، مصباح الفقاهة، تقرير: محمدعلی توحیدی، قم: انصاریان، ۱۴۱۷ق.
۷. شولتز، دوان، نظریه‌های شخصیت، ترجمه کریمی، یوسف و دیگران، چاپ چهارم، تهران: ارسباران، ۱۳۸۳.
۸. شیخ صدوق، محمدبن علی بن بابویه القمی، من لایحضره الفقیه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۹. شیخ طوسی، محمدبن الحسن، تهذیب الأحکام، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۴.
۱۰. صادق‌زاده، علیرضا و بناهان، مریم، رویکردی تربیتی به آیات انذار و تبشیر، مجله پژوهش در مسائل تعلیم و تربیت اسلامی، سال بیستم، شماره ۱۴، بهار ۱۳۹۱.
۱۱. طبرسی، الفضل بن حسن، مکارم الأخلاق، تهران: فراهانی، ۱۳۸۱.
۱۲. فلسفی، محمدتقی، جوان از نظر عقل و احساسات، چاپ ششم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۶.
۱۳. کریمی، یوسف، روان‌شناسی شخصیت، چاپ نهم، تهران: مؤسسه نشر ویرایش، ۱۳۸۳.
۱۴. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، چاپ پنجم، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳.
۱۵. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.



۱۶. محمدی ری شهری، محمد، حکمت نامه کودک، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۵.
۱۷. مطهری، مرتضی، ختم نبوت، چاپ ششم، تهران: صدرا، ۱۳۷۰.
۱۸. منصور، محمود، دادستان، پریخ، روان شناسی ژنتیک ۲، چاپ چهارم، تهران: رشد، ۱۳۸۱.
۱۹. مهرداد، حسین، تأثیر بازی درمانی بر پیشرفت تحصیلی دانش آموزان عقب مانده ذهنی دوره ابتدایی شهر خرم آباد در سال تحصیلی ۸۹-۱۳۸۸، فصلنامه روان شناسی افراد استثنایی، شماره ۲، سال اول، تابستان ۱۳۹۰.
۲۰. میلتن برگر، ریموند، شیوه های تغییر رفتار، ترجمه علی فتحی آشتیانی و هادی عظیمی، چاپ هشتم، تهران: سمت، ۱۳۸۷.
۲۱. نوری، میرزا حسن، مستدرک الوسایل، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۱ق.
۲۲. نیکونژاد، زهرا و حسومی، ولی الله، بررسی روش های ایجاد انگیزه دینی از منظر سیره تربیتی اهل بیت علیهم السلام، مجله مهندسی فرهنگی، سال نهم، شماره ۸۳، بهار ۱۳۹۴.
۲۳. هرگنهان، بی. آر و السون، متیو اچ، مقدمه ای بر نظریه های یادگیری، ترجمه علی اکبر سیف، چاپ هفتم، تهران: دوران، ۱۳۸۳.

بازخوانی عوامل ریزش های انقلاب اسلامی از منظر مقام

معظم رهبری (مدظله العالی)

علی مجتبی زاده*

چکیده

انقلاب اسلامی در کنار رویش های فراوان و نویدبخش خود، با ریزش هایی نیز در سطح جریان های سیاسی و شخصیت های تأثیرگذار سیاسی و غیرسیاسی و سطح عمومی مردم مواجه بوده است که این پدیده از منظرهای روان شناختی، جامعه شناختی، تاریخی و سیاسی، قابل مطالعه و بررسی و برای افزایش رویش ها و کاهش ریزش ها لازم است. در این نوشتار با روش توصیفی - تحلیلی و مطالعه کتابخانه ای به بازخوانی عوامل ریزش های انقلاب اسلامی از منظر مقام معظم رهبری به عنوان دیده بان بصیر و هوشیار انقلاب اسلامی پرداخته شده است. از منظر ایشان ریزش های جبهه انقلاب اسلامی طیف متنوعی از عوامل اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی را دربرمی گیرد؛ از ضعف در باورمندی به ارزش ها و فقدان بصیرت و بینش لازم و ضعف تحلیل سیاسی گرفته تا معیار قرار دادن افراد به جای حق، دنیا طلبی و گرایش به دنیا، وابستگی های افراطی حزبی، عدم تشخیص زمانه و شناخت دشمن و عدم ترسیم خطوط مرزبندی با دشمن، نداشتن استقامت و خستگی از ادامه مسیر، جاه طلبی، حب و بغض ها و عقده ها و کم ظرفیتی و تحلیل نادرست.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی، ریزش ها، جریان های سیاسی، شخصیت ها، مقام معظم رهبری.

*. دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش انقلاب اسلامی؛ mojtabazadeh@chmail.ir

مقدمه

انقلاب اسلامی در طول حیات خود با فراز و نشیب‌های زیادی روبرو بوده و حوادث گوناگونی را پشت سر گذاشته است و در این مسیر در کنار رویش‌های امیدبخش و زیاد، با ریزش‌هایی نیز همراه بوده است که طیف متنوعی از افراد و گروه‌ها و جریان‌های سیاسی را دربرمی‌گیرد. برخی از این ریزش‌ها با توجه به ماهیت و مواضع بعضی از افراد و جریان‌های سیاسی، چندان دور از ذهن نبوده و کم و بیش قابل پیش‌بینی بوده، اما در این میان بخشی از زاویه‌گیری‌ها و ریزش‌ها، به‌نوعی غافلگیرکننده و پیش‌بینی نشده می‌نمایند.

گرچه بررسی رویش‌ها و ریزش‌های انقلاب اسلامی از منظرهای روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، تاریخی و سیاسی، در جای خود نیازمند تحلیلی جامع و مفصل است، اما بی‌تردید بازخوانی این ریزش‌ها و درنگی در زمینه‌ها و عوامل آن از منظر مقام معظم رهبری که راهبری نظام اسلام را در فراز و فرودهای فراوان پس از رحلت حضرت امام علیه السلام بر عهده داشته‌اند، می‌تواند در تحلیل مسائل و تحولات راهگشا باشد.

در یک نگاه کلی ریزش‌ها ممکن است در سه سطح رخ دهد؛ در سطح جریان‌های سیاسی و فرهنگی، در سطح چهره‌ها و شخصیت‌های تأثیرگذار سیاسی و غیرسیاسی و در سطح عمومی و توده مردم. ریزش‌ها در سطح جریان‌های سیاسی و همچنین چهره‌های تأثیرگذار سیاسی، فرهنگی، علمی، دینی و اخلاقی، به دلیل دایره نفوذ و تأثیرگذاری آنها، بارزتر و معمولاً با هیاهو و سر و صدای بیشتری همراه بوده و بازتاب زیادی دارد. اما در سطح توده مردم، ریزش‌ها معمولاً بی‌صدا و آرام صورت می‌گیرد. ازاین‌رو از یک نظر ریزش‌ها در این زمینه، خطرناکتر محسوب می‌گردد گرچه بخشی از ریزش‌ها در سطح عمومی ناشی از تأثیرپذیری از چهره‌ها و شخصیت‌هاست.

نمونه‌هایی از ریزش‌ها در طول حیات انقلاب اسلامی

پس از انقلاب اسلامی در فراز و فرودهای متعدد، شاهد ریزش‌های گوناگونی در سطوح مختلف بوده‌ایم. در سطح جریان‌های سیاسی می‌توان از جدایی نهضت آزادی، سازمان منافقین و چریک‌های فدایی خلق و ... در ابتدای شکل‌گیری انقلاب اسلامی نام برد که





فقدان باورمندی به مبانی و اصول انقلاب اسلامی و نگاه التقاطی این جریان‌ها موجب شد تا با انقلاب اسلامی و نیروهای انقلابی زاویه پیدا کرده و مسیر خود را از مسیر انقلاب اسلامی جدا نمایند. مآجرا به همین جریان‌ها ختم نشده و نفوذ فرهنگ غربی و حاکمیت تفکر سکولار و لیبرال در میان برخی جریان‌های سیاسی که به دنبال حاکمیت جریان اصلاحات فرصت عرض اندام یافت، با وجود آنکه فرصت حضور در قدرت و نقش آفرینی سیاسی پیدا کردند، اما به دلیل زاویه فکری و باور نداشتن مبانی انقلاب اسلامی در نهایت از مسیر انقلاب فاصله گرفته و دچار فروپاشی و ریزش شدند.

در همین دوران در سایه تساهل فرهنگی شاهد تاخت و تاز جریان روشنفکری غرب زده و سکولار بودیم و افرادی مثل سروش، کدیور، گنجی، بشیریه و... مجلات و روزنامه‌ها را به صحنه‌ای برای تخریب بنیان‌های فرهنگی انقلابی تبدیل نمودند و همین افرادی که در اثر نفوذ و دلبستگی به فرهنگ غربی، معتقد به نظام فکری انقلاب نبودند، راه خود را از انقلاب جدا نموده و امروز در قامت اتاق فکر اپوزیسیون به میدان آمده‌اند.

در سطح چهره‌ها و شخصیت‌های تأثیرگذار سیاسی می‌توان به آیت‌الله حسینعلی منتظری [۱]، آیت‌الله یوسف صانعی، آیت‌الله احمد آذری قمی و... اشاره کرد که با وجود سابقه در مبارزات انقلابی و عهده‌دار بودن مسئولیت و منصب‌هایی پس از انقلاب اسلامی، به دلایلی از جمله ضعف بصیرت، سادگی، تأثیرپذیری از اطرافیان، حب ریاست و... از صف انقلاب جدا شدند.

در میان شخصیت‌ها و چهره‌های غیرسیاسی نیز می‌توان از آیت‌الله شریعتمداری [۲]، آیت‌الله سیدمحمد روحانی، آیت‌الله سیدمحمد شیرازی، آیت‌الله سیدصادق شیرازی، شیخ محمود امجد و... نام برد که از مسیر انقلاب اسلامی فاصله گرفته و به رویارویی با آن پرداختند.

بدیهی است بررسی عوامل این ریزش‌ها و واکاوی دلایل و زمینه‌های آن، تحلیل جداگانه‌ای را می‌طلبد که خارج از موضوع این نوشتار است. در عین حال نگاهی به عواملی که این ریزش‌ها را در میان طیف‌های مختلف در تاریخ انقلاب اسلامی تا کنون به همراه داشته است، از منظر مقام معظم رهبری به عنوان دیده‌بان بصیر و هوشیار انقلاب اسلامی، می‌تواند راهگشا و چراغ راهی برای آینده باشد.

عوامل زمینه‌ساز ریزش‌ها از منظر مقام معظم رهبری

از نگاه مقام معظم رهبری عوامل مختلفی در بروز ریزش‌ها در سطوح سه‌گانه (شخصیت‌ها و چهره‌های سیاسی و غیرسیاسی، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی، توده مردم) تأثیرگذار است که مهمترین آنها را برمی‌شماریم:

۱. ضعف در تقوا و باورمندی به ارزش‌ها

از عوامل اساسی ریزش‌ها، نداشتن تقوا و باورمندی لازم در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی است. از الزامات حرکت در مسیر صحیح، تقوا و مراقبت همیشگی است. همانگونه که تقوا به انسان قدرت شناخت و تمییز حق از باطل می‌دهد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید برای شما وسیله‌ای برای جدایی حق از باطل قرار می‌دهد.» (انفال، ۲۹) ضعف در تقوا موجب لغزش خواهد گردید و این اختصاص به مسائل دینی و فردی نداشته و مسائل سیاسی اجتماعی را نیز دربرمی‌گیرد.

مقام معظم رهبری فرمودند: «اگر درون خودمان را مستحکم نکنیم، اگر پایه‌های تقوا را در دل و در جان خودمان و به تبع آنها در اعمال خودمان مستحکم نکنیم، هر عقیده‌ای که داشته باشیم، هر سیاستی را که قبول داشته باشیم، نخواهیم توانست آن را به‌درستی محقق کنیم. گاهی همین انحراف درونی، دید ما را نسبت به مسائل عوض می‌کند؛ ایمان و عقیده ما را تغییر می‌دهد. به‌هرحال، عدم پرهیز در عمل، به اعتقاد سرایت می‌کند، که این مضمون آیات متعددی از قرآن کریم است. در قرآن به کسانی که اهل دنیاطلبی و اهل لذت‌محوری و اهل تن دادن به شهوات و هواهای نفسانی - از هر نوع - هستند، هشدار داده شده که مراقب باشید؛ زیرا این حالت در دل، فکر، ذهن و در ایمان شما رخنه ایجاد خواهد کرد که باید به خدا پناه برد و از او کمک خواست.» (بیانات در دیدار جمعی از مسئولان وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳/۵/۲۵).

«دلها را باید نگه داشت. بعضی از دل‌ها می‌لرزند، می‌لغزند، نمی‌توانند خودشان را بر آن لبه مرتفع نگه دارند و حرکت را ادامه دهند؛ لذا سقوط می‌کنند. قرآن از اینها تعبیر کرده است به: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ» (مائده، ۵۴). ارتداد، به طور



مطلق همه جا به معنای برگشتن از دین نیست؛ پشت کردن به دین نیست؛ معنایش این است که از آن راهی که در گذشته می‌رفت، برمی‌گردد. بله، یک عده‌ای در انقلاب ما هم بوده‌اند، در صدر اسلام هم بودند، راهی را که در کنار پیغمبر حرکت می‌کردند، ادامه ندادند؛ اما آیا راه متوقف ماند؟ آیا راه متوقف می‌ماند؟ آیا قافله در جای خود می‌ایستد؟ قافله حرکت می‌کند: «قَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده، ۵۴)؛ رویش‌هایی به وجود خواهد آمد. یکی از این رویش‌ها، خود شما جوان‌ها هستید. شما که دوران جنگ را ندیدید، شما که امام را ندیدید، شما که در عرصه‌های جنگ نبودید؛ اما امروز سرتاسر کشور اسلامی و انقلابی ما از روحیه ایستادگی و ثبات و افتخار و احساس عزت، لبریز است.» (بیانات در دیدار خانواده‌های شهدا و ایثارگران استان خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۲۲).

۲. نداشتن بصیرت و بینش لازم، ضعف تحلیل سیاسی

نداشتن بصیرت و بینش لازم در برخی افراد و مجموعه‌های سیاسی و تشخیص ندادن معیارها و مرزهای حق و باطل موجب می‌شود که دچار لغزش و انحراف شده و از مسیر انقلاب اسلامی فاصله بگیرند.

مقام معظم رهبری در این باره فرمودند: «در اجتماعاتی که شما برادران عزیز و جوانان مؤمن و انقلابی این دوران دارید، آنچه که بیش از همه باید مورد توجه قرار گیرد... کامل کردن آگاهی از شرایط، کامل کردن معرفت به زمان، فهم صحیح زمان و تحلیل صحیح حوادث. اگر این تحلیل صحیح نباشد، مشکلات به وجود خواهد آمد و حتی ایمان‌های محکم، هم به سبب نبودن آگاهی و روشن‌بینی و تحلیل درست از وقایع، ممکن است در جهت خلاف قرار گیرد. همان طور که در قضیه خوارج اتفاق افتاد، خوارج اکثرشان دارای ایمان‌های محکمی بودند، که از آگاهی و نورانیت و معرفت، بی‌بهره بود، لذا در مقابل امیرالمؤمنین (ع) قرار گرفتند.» (بیانات در دیدار فرماندهان سپاه و مسئولین دفاتر نمایندگی ولی فقیه، ۱۳۷۱/۶/۲۶).

۳. معیار قرار دادن افراد به جای معیار قرار دادن حق

گاهی افراد ملاک و معیار ارزیابی‌ها قرار می‌گیرند و با لغزش و انحراف آنها، سایر افراد و گروه‌های سیاسی دچار لغزش می‌شوند.

امیرمؤمنان (ع) می‌فرمایند: «إِنَّ الْحَقَّ لَا يَعْرِفُ بِالرَّجَالِ، إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ؛ همانا حق به شخصیت‌ها شناخته نمی‌شود، خود حق را بشناس تا پیروان آن را بشناسی» (محمدری شهری، ۱۳۷۷ش، ج ۳، ص ۱۲۳۸) و نیز فرمودند: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يَعْرِفُ بِالرَّجَالِ بَلْ بِأَيَّةِ الْحَقِّ فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ؛ همانا دین خدا با موقعیت اشخاص شناخته نمی‌شود بلکه با معیار و نشانه حق شناخته می‌گردد، پس حق را بشناس تا اهلش را بشناسی» (همان).

مقام معظم رهبری در این باره فرمودند: «با چهره‌ها نمی‌شود حق را تشخیص داد. یک چهره موجه محترم است، مورد قبول است، مورد تکریم است؛ اما او نمی‌تواند شاخص حق باشد. گاهی چهره موجهی مثل بعضی از صحابه پیغمبر راه را عوض می‌روند، اشتباه می‌کنند. باید حق را شناخت، باید راه را تشخیص داد تا بفهمیم این شخص حق است یا باطل. هر که از این راه رفت، حق است؛ هر که از راه حق نرفت، مردود است. حق را باید شناخت. امام (ع) - کسی که پدر همه این جریان بود، حق حیات به گردن جامعه و این حرکت عظیم داشت - فرمودند اگر من از اسلام جدا شوم، مردم از من رو برخوانند گردانند. شاخص، اسلام است؛ شاخص، اشخاص نیستند.» (بیانات در جمع بسیجیان استان قم، ۱۳۸۹/۸/۲).

۴. دنیاطلبی و گرایش به دنیا

گرایش به دنیا و معیار قرار دادن آن و گرفتار روحیه اشرافی شدن، موجب می‌شود که معیار حبّ و بغض‌ها و جهت گیری‌ها و... مسائل دنیوی و ارزش‌های مادی قرار گرفته و ارزش‌های اسلامی و انقلابی در نزد این افراد کمرنگ شده و به حاشیه برود و ضد ارزش‌ها جای ارزش‌ها را بگیرد. با رسوخ چنین روحیه‌ای، اهداف و اصول نظام برای این افراد و جریان‌های سیاسی فاقد ارزش لازم خواهد شد.

مقام معظم رهبری فرمودند: «بعضی از عناصر انقلابی از راه برگشتند؛ انقلاب ریزش داشته است، دل کسانی بسته به دنیا شد. صدر اسلام هم همین‌جور بود؛ در صدر اسلام هم یک عده انقلابیونِ اوّل کار، بعد شدند دنیادارانِ اواسط و اواخر عمر» (بیانات در دیدار با جمعی از خانواده‌های شهدا، ۱۳۹۷/۹/۲۱).

«خواص طرفدار حق، دو نوعند. یک نوع کسانی هستند که در مقابله با دنیا، زندگی،



مقام، شهوت، پول، لذت، راحت، نام و همه متاع‌های خوب قرار دارند... اگر در مقابل این متاع‌ها و بهره‌های زندگی، خدای ناخواسته آن قدر مجذوب شدید که وقتی پای تکلیف سخت به میان آمد، نتوانستید دست بردارید، واویلاست! اگر ضمن بهره بردن از متاع‌های دنیوی، آن‌جا که پای امتحان سخت پیش می‌آید، می‌توانید از آن متاع‌ها به راحتی دست بردارید، آن وقت حساب است... اگر در جامعه‌ای، آن نوع خوب خواص طرفدار حق؛ یعنی کسانی که می‌توانند در صورت لزوم از متاع دنیوی دست بردارند، در اکثریت باشند، هیچ وقت جامعه اسلامی به سرنوشت جامعه دوران امام حسین علیه السلام مبتلا نخواهد شد و مطمئناً تا ابد بیمه است. اما اگر قضیه به عکس شد و نوع دیگر خواص طرفدار حق - دل سپردگان به متاع دنیا. آنان که حق شناسند، ولی درعین حال مقابل متاع دنیا، پایشان می‌لرزد - در اکثریت بودند، وامصیبتاست!» (بیانات در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمدرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، ۱۳۷۵/۳/۲۰).

۵. وابستگی‌های حزبی و تشکیلاتی

وابستگی‌های حزبی و معیار قرار دادن آن بدون توجه به حق یا ناحق بودن آن از دیگر عوامل ریزش‌هاست.

مقام معظم رهبری فرمودند: «ارتداد فقط برگشتن از دین نیست، برگشتن از راه است... گرفتاری‌های فراوان مالی و اقتصادی و اخلاقی و قدرتی و تشکیلاتی گریبانشان را گرفته است.» (بیانات در دیدار مسئولان سازمان صدا و سیما، ۱۳۸۱/۱۱/۱۵).

۶. شناختن زمان و مقتضیات آن

آگاهی و شناخت نسبت به تحولات زمان و شرایط آن از معیارهای مهم شناخت حق و باطل و در امان ماندن از لغزش‌هاست. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ، کسی که به زمان خویش آگاه باشد هجوم اشتباهات قرار نمی‌گیرد.» (مجلسی، ۱۴۱۳ق، ج ۷۸، ص ۲۶۹).

مقام معظم رهبری فرمودند: «کسی که زمانه را می‌شناسد؛ یعنی وقتی اوضاع و احوال محیط خود و محیط پیرامونی‌اش و محیط جهان را می‌داند و می‌فهمد جریان‌های گوناگون جهانی کی‌هایند، کجایند، اهدافشان چیست، چه جور با هم مواجه می‌شوند، دچار اشتباه

نی‌شود؛ در قضایای گوناگون، قضاوت اشتباه می‌کند و دچار اشتباه نمی‌شود.» (بیانات در دیدار جمعی از اساتید دانشگاه‌ها، ۱۳۹۰/۶/۲).

۷. خستگی از ادامه مسیر و نداشتن استقامت

خستگی و کم آوردن در پیمودن مسیر و کم صبری و استقامت نداشتن، موجب وادادگی در برابر مشکلات و فشارها و صرف نظر کردن از پیمودن مسیر و جدا شدن از آن می‌گردد. مقام معظم رهبری فرمودند: «راه انقلاب، راهی است که احتیاج دارد به عزم، به ایمان، به ثبات قدم. بعضی این ثبات قدم را دارند، بعضی در بین راه برمی‌گردند؛ البته اینها به ضرر خودشان عمل می‌کنند؛ «فَمَنْ نَكَبْ فَإِنَّمَا يَنْكُبْ عَلَى نَفْسِهِ» (فتح، ۱۰) آن کسانی که از راه انقلاب برگردند، مثل کسانی هستند که در تابستان روزه گرفته‌اند و تا اواخر روز، روزه را حفظ می‌کنند، اما یک ساعت به غروب، دو ساعت به غروب طاقتشان تمام می‌شود؛ افطار می‌کنند. این مثل همان کسی است که از اول روز، روزه نگرفته است. باطل کردن روزه در هر زمانی از ساعات روز باشد، ابطال روزه است. در راه انقلاب اگر ثبات قدم وجود نداشت، اگر پیوستگی حرکت وجود نداشت، انسان رابطه‌اش با انقلاب قطع می‌شود. این بی‌وفایی به انقلاب است.» (بیانات در مراسم نوزدهمین سالگرد رحلت امام خمینی رحمته الله، ۱۳۸۷/۳/۱۴).

۸. غفلت از دشمن، مرز بندی نکردن با دشمنان و ضعف در دشمن‌شناسی

غفلت از دشمن، نداشتن مرزبندی مشخص با دشمنان و ضعف در دشمن‌شناسی از دیگر عوامل لغزش و زاویه پیدا کردن با نظام و جدا شدن از این مسیر است. رهبر معظم انقلاب فرمودند: «هر آدم عاقلی تا دید دشمن برایش کف می‌زند، باید به فکر فرو برود و بگوید من چه غلطی کردم؛ من چکار کردم که دشمن برای من کف می‌زند؟! باید به خود بیاید. این مایه غصه است که بعضی از کف زدن دشمن خوششان می‌آید! اگر گلزن مهاجم ما در میدان فوتبال، اشتباهاً به دروازه خودش گل بزند، چه کسی در آن میدان کف خواهد زد؟ طرفداران تیم مقابل و مخالف. حالا شما وقتی که می‌بینی دشمن برایت کف می‌زند، باید بفهمی که به دروازه خودی گل زده‌ای! بین چرا زدی؟ بین چرا کردی؟ بین چه اشتباهی کرده‌ای؟ بین مشکل کجاست؟ بگرد مشکل خودت را پیدا



کن و توبه کن... دل انسان غمگین می شود و می شکند به خاطر اینکه چرا کسانی که نان انقلاب را خوردند، نان اسلام را خوردند، نان امام زمان علیه السلام را خوردند، دم از امام زمان علیه السلام زدند، دم از ائمه معصومین علیهم السلام زدند، حالا طوری مشی کنند که اسرائیل و آمریکا و سیا و هر کسی که در هر گوشه دنیا با اسلام دشمن است، برایشان کف بزنند! این، انسان را غصه دار می کند. ولی به شما عرض کنم، بشارت های الهی این قدر زیاد است که هر غمی را از دل پاک می کند. بشارت های الهی خیلی زیاد است. نباید خیال کرد که اگر چهار نفر آدمی که سابقه انقلابی دارند، از کاروان انقلاب کنار رفتند، پس انقلاب غریب ماند. نه آقا، همه انقلاب ها، همه فکرها، همه جریان های گوناگون اجتماعی، هم ریزش دارند، هم رویش دارند؛ ریزش در کنار رویش.» (خطبه های نماز جمعه، ۱۳۷۸/۹/۲۶).

۹. جاه طلبی، حب و بغض ها و عقده ها

گاهی قدرت طلبی، کینه ها و عقده ها نسبت به یک فرد یا یک مسئله موجب فاصله گرفتن برخی از مسیر انقلاب و در ادامه جدا شدن از آن می گردد.

مقام معظم رهبری فرمودند: «بعضی عناصری که هیچ سودی در سلطه آمریکا بر این کشور ندارند، از روی غفلت و اشتباه و ضعف ها و عقده ها، برای سلطه آمریکا بر این کشور تلاش می کنند! البته اشخاص مختلفند؛ بعضی ها عقده ای دارند؛ بعضی ها کینه ای دارند؛ بعضی ها گله ای از کسی دارند؛ برای خاطر دستمالی، قیصریه را آتش می زنند؛ به خاطر یک دشمنی و یک کینه شخصی و یک محرومیت از فلان مسؤولیت که مایل بوده به او بدهند و مثلاً نشده و به خاطر یک اشتباه در فهم، می بینید که حرفی می زنند، اقدامی می کنند، موضعی می گیرند و کاری می کنند که به ضرر تمام می شود و در خدمت دشمن قرار می گیرند!» (همان).

۱۰. کم ظرفیتی و تحلیل نادرست

بخشی از ریزش ها ناشی از کم ظرفیتی، هضم نکردن برخی مسائل و تفکیک نکردن ضعف های عملکردی و ناکارآمدی برخی مسئولان با مواضع نظام و تمرکز بر مشکلات و کاستی ها و نادیده گرفتن دستاوردها و پیشرفت هاست.

مقام معظم رهبری فرمودند: «بله، ریزش هایی وجود دارد؛ کسانی هستند که از راه برمی

گردند، کسانی هستند که احساس خستگی می‌کنند، کسانی هستند که به گذشته خودشان شک می‌کنند، کسانی هستند که به لبخند دشمنان و فریب دغلکاران از راه درمی‌روند» (بیانات در دیدار خانواده‌های شهدا و ایثارگران استان خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۲۲).

جمع بندی

در طول بیش از چهل سال از حیات انقلاب اسلامی در کنار رویش‌های فراوان آن، شاهد ریزش‌هایی نیز بوده‌ایم که در سطح جریان‌های سیاسی، چهره‌ها و شخصیت‌های تأثیرگذار سیاسی و غیرسیاسی و توده مردم رخ داده است. مقام معظم رهبری این ریزش‌ها را ناشی از عوامل متعددی می‌دانند که طیف متنوعی از عوامل اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی را دربرمی‌گیرد؛ ضعف باورمندی به ارزش‌ها، فقدان بصیرت و بینش لازم، ضعف تحلیل سیاسی، معیار قرار دادن افراد به جای حق، دنیاطلبی و گرایش به دنیا، وابستگی‌های افراطی حزبی، عدم شناخت زمانه، نداشتن استقامت و خستگی از ادامه مسیر، مرزبندی نکردن با دشمنان و عدم شناخت دشمن، جاه‌طلبی، حب و بغض‌ها و عقده‌ها و کم ظرفیتی و تحلیل نادرست از مهمترین عوامل ریزش‌های انقلاب اسلامی از منظر ایشان است.

ناگفته نماند در مواجهه منطقی با ریزش‌های انقلاب، به همان میزان که نادیده گرفتن ریزش‌ها و چاره‌جویی و تلاش برای کاهش آسیب‌های ناشی از آن، نادرست است، نگاه افراطی به آن و القای یأس و ناامیدی در جامعه نابجاست. مهم آن است که از ریزش‌ها تجربه و درس آموخت و آن را چراغ راه آینده قرار داد. همانگونه که مقام معظم رهبری فرمودند: «انقلاب زنده است، این اصول زنده است؛ هیچ مانعی ندارد که برگ و بار عوض بشود. خزان‌هایی در راه است؛ این یک حرکت طبیعی است برای موجودات زنده عالم. همیشه ریزش و رویش وجود دارد؛ مهم این است که در کنار ریزش، رویش هم وجود داشته باشد؛ و امروز این‌جور است. بحمدالله انقلاب علی‌رغم همه تبلیغات، همه تخریب‌ها، همه ضربه‌ها، همه تهاجم‌های از اطراف و اکناف - تهاجم سیاسی، فشار اقتصادی، تهاجم فرهنگی - پیشرفت کرده؛ این انقلاب زنده، بانشاط و مشغول پیشرفت است؛ منتها خیلی از افراد ظاهربین نمی‌فهمند و حقیقت را درک نمی‌کنند... واقعیت قضیه این است که این ملت با حرکت خود، با حضور خود، با نشاط خود، بر روی همه توطئه‌ها خط بطلان کشید، بعد از این هم همین‌جور



خواهد بود؛ منتها شرطش ادامه تقواست، که تقوا موجب رحمت الهی است. به خودمان مغرور نشویم. مغرور شدن ملت‌ها و مسئولان ملت‌ها همیشه مایه سرنگون شدن و سقوط آنها شده است... ما باید تلاش کنیم؛ ما باید مجاهدت کنیم. هیچ ملتی بدون مجاهدت، بدون تلاش، بدون ابتکار، بدون نوآوری، بدون فتح مراحل گوناگون پیشرفت، به جایی نمی‌رسد؛ اما برکت از خداست، توفیق از خداست و تقوا زاد راه است.» (بیانات در دیدار مسئولان دستگاه قضایی، ۱۳۸۴/۴/۷).

«بعد از چهل سال شما می‌بینید جوان مؤمن مسلمان که نه امام را دیده است، نه انقلاب را دیده است، نه دوران دفاع مقدس را دیده است، نه آن حماسه‌ها را از نزدیک دیده، اما امروز با روحیه انقلابی، مثل همان جوانِ اوّل انقلاب -مثل همّت و خرازی و بزرگانی از این قبیل- می‌رود وسط میدان و با علاقه، با احساس مسئولیت، با شجاعت تمام در مقابل دشمن می‌ایستد. اینکه من می‌گویم جوان‌های مؤمن امروز، از لحاظ انگیزه از جوان اوّل انقلاب اگر جلوتر نباشند عقب‌تر نیستند؛ یعنی این. اینها رویش‌های انقلابند. این معجزه انقلاب است، این معجزه نظام جمهوری اسلامی است که می‌تواند همان روحیه‌های پُر تلاش و قوی و فولادین را بازآفرینی کند به شکل همین شهدای امروز شما؛ اینها مایه افتخارند، اینها ستون‌های این انقلاب و این کشورند.» (بیانات در دیدار جمعی از خانواده‌های شهدای دفاع مقدس و مدافع حرم، ۱۳۹۷/۹/۲۱).

چهار دهه حیات انقلاب اسلامی با همه فراز و فرودها و رویش‌ها و ریزش‌ها، تجربه ارزشمندی را در اختیار همگان قرار داده که می‌تواند چراغ روشنی در ادامه مسیر حرکت نظام جمهوری اسلامی تا تحقق آرمان‌ها و ارزش‌های خود باشد.

پی‌نوشت

[۱]. نمونه بارز این طیف را می‌توان آیت‌الله منتظری برشمرد. وی از شخصیت‌هایی بود که در مبارزات مردمی علیه رژیم ستمشاهی نقش فعالی داشت و شخصیت علمی و سابق مبارزاتی وی موجب گردید پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بالاترین مراکز تصمیم‌گیری کشور حضور یابد از جمله ریاست مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی و امام جمعه تهران و قم. با توجه به جایگاه وی و وضعیت جسمی امام و نگرانی از

ایجاد اختلاف بین نیروهای انقلاب بعد از امام و سوء استفاده دشمنان، در سال ۶۲ توسط مجلس خبرگان به عنوان قائم مقام رهبری برگزیده شد هر چند در قانون اساسی از مسئله قائم مقامی رهبری سخنی به میان نیامده بود.

جایگاه قائم مقامی و جانشینی رهبر موجب می شد که مسئولان کشور خود را موظف به رعایت دیدگاه‌ها و نظرات آیت الله منتظری دانسته و گزارش اقدامات و فعالیت‌های خود را برای وی می فرستادند. آیت الله منتظری نیز در مسائل کشور دخالت چشمگیری داشت و بسیاری از عزل و نصب‌های نمایندگان رهبری در نهادهای انقلابی و وزارتخانه‌ها با نظر ایشان صورت می گرفت. اما متأسفانه، آیت الله منتظری به جای انجام وظیفه قائم مقامی و توجه به رهنمودها و نصایح حضرت امام خمینی (ره) و نیز حمایت از آرمان‌های انقلاب و نهادهای کشور، به تدریج زاویه و فاصله خود را با امام و نظام بیشتر و بیشتر نمود.

عواملی چون عدم استقلال شخصیت سیاسی و اجتماعی، سادگی، عدم ثبات فکری، تأثیرپذیری از لیبرال‌ها و منافقین، نداشتن تحلیل جامع از اوضاع ایران و جهان را می توان درباره شخصیت منتظری و دلایل عزل او مورد توجه قرار داد. برخی مواضع و عملکردهای منتظری منجر به فاصله گرفتن او از امام و انقلاب شد که از جمله می توان به این موارد اشاره نمود.

- تضعیف نهادهای انقلاب اسلامی؛

- تضعیف دادگاه‌های انقلابی و زیر سؤال بردن احکام صادره توسط مراجع قضایی به خصوص در رفتار با گروهک‌های محارب، معاند و برانداز؛

- انتقاد مستمر از نیروهای ارزشی و انقلابی و نزدیکی و همفکری و غالباً حمایت از لیبرال‌ها و ملی گرایان؛

- ساختار شکنی و حرمت شکنی در نادیده انگاشتن فصل الخطاب بودن رهنمودها و

دیدگاه‌های رهبری و صف‌آرایی و رودررویی در برابر امام؛

- حمایت از باند مهدی‌هاشمی.

مهدی‌هاشمی در سال ۱۳۲۳ هـ ش در نجف آباد اصفهان به دنیا آمد. پس از



تحصیلات ابتدایی راهی حوزه علمیه اصفهان و سپس قم شد. وی در سال ۱۳۴۶ به اتهام تکثیر و پخش اعلامیه توسط ساواک دستگیر و پس از سپردن تعهد از زندان آزاد گردید. عملکرد و سخنان انحرافی مهدی‌هاشمی، همچنین مشخص شدن تعارض بسیاری از سخنان وی با مفاهیم اصیل دینی و اصول تشیع، علما و روحانیون منطقه را به مقابله با این جریان فکری واداشت؛ تا جایی که آیت‌الله شمس‌آبادی یکی از علما اصفهان به دلیل روشنگری و مقابله فکری با این جریان منحرف قربانی توطئه آنها شد و در سال ۱۳۵۵ توسط وی به شهادت رسید. پس از این جریان، نیروهای امنیتی رژیم وی را دستگیر کرده و تا سال ۱۳۵۷ را در زندان به سر برد.

با پیروزی انقلاب اسلامی، مهدی‌هاشمی از زندان آزاد شد. و با وجود اینکه به‌عنوان یک مجرم و یا لاقط متهم به قتل شناخته می‌شد، با توجه به شرایط سال‌های اول پیروزی انقلاب در پناه حمایت‌های آیت‌الله منتظری توانست به احراز مسئولیت واحد نهضت‌های سپاه پاسداران ارتقا یابد. وی با سوء استفاده از این موقعیت و امکانات سپاه، دست به اقدامات خودسرانه زد که از جمله می‌توان به گردآوری مقادیر زیادی اسلحه، شبکه سرقت اسناد از ادارات، به انحراف کشاندن جوانان مسلمان، ایجاد اختلاف در میان پاسداران، انتشار شایعات از طریق شب‌نامه علیه مسئولان نظام و تلاش برای رودررو قرار دادن آنها اشاره نمود. تا اینکه امام با درایت و دور اندیشی خود، دستور پیگیری این جریان را صادر نمودند که به دستگیری وی منجر شد. وی پس از دستگیری در مصاحبه‌ای تلویزیونی به قتل آیت‌الله شمس‌آبادی قبل از انقلاب، انجام ترورها و انجام قتل‌هایی بعد از انقلاب، تلاش برای ایجاد تنش بین نهادهای انقلابی، جمع‌آوری سلاح و مهمات، تلاش برای سوء استفاده از موقعیت آیت‌الله منتظری و اختلاف افکنی میان وی و امام اعتراف کرد. وی بعد از محاکمه سرانجام در مهرماه ۱۳۶۶ اعدام شد.

(برای آشنایی بیشتر ر.ک: بن بست مهدی‌هاشمی، ریشه‌های انحراف، سید احمد خمینی، رنجامه؛ خاطرات سیاسی محمدی ری‌شهری، خاطرات حجت الاسلام دری نجف آبادی، تدوین حیدر نظری؛ پرونده مهدی‌هاشمی، آرشیو مرکز اسناد انقلاب

اسلامی، شمارهٔ بازیابی، ۲۰۶۳۱. رسول جعفریان، جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران، ۱۳۵۷-۱۳۲۰).

سرانجام این مواضع و انحرافات موجب شد تا حضرت امام علیه السلام پس از ناامید شدن از تذکرات، راهنمایی‌ها، پیام‌ها و هشدارها وارد عمل شود عدم صلاحیت ایشان برای تصدی رهبری نظام را اعلام نمودند. به دنبال این نامه آیت‌الله منتظری در نامه‌ای به امام استعفای خود را از قائم مقامی رهبری اعلام کرد.

حضرت امام علیه السلام در پاسخ به نامهٔ ایشان این گونه مرقوم فرمودند: «...از اینکه عدم آمادگی خود را برای پست قائم مقامی رهبری اعلام کرده‌اید پس از قبول، صمیمانه از شما تشکر می‌نمایم. همه می‌دانند که شما حاصل عمر من بوده‌اید؛ و من به شما شدیداً علاقه‌مندم. برای اینکه اشتباهات گذشته تکرار نگردد، به شما نصیحت می‌کنم که بیت خود را از افراد ناصالح پاک نمایید؛ و از رفت و آمد مخالفین نظام، که به اسم علاقه به اسلام و جمهوری اسلامی خود را جا می‌زنند، جداً جلوگیری کنید. من این تذکر را در قضیه «مهدی‌هاشمی» هم به شما دادم. من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند. از پخش دروغ‌های رادیو بیگانه متأثر نباشید. مردم ما شما را خوب می‌شناسند، و حیل‌های دشمن را هم خوب درک کرده‌اند که با نسبت هر چیزی به مقامات ایران کینه خود را به اسلام نشان می‌دهند...جناب‌عالی ان‌شاء‌الله با درس و بحث خود حوزه و نظام را گرمی می‌بخشید.» (صحیفه امام، ۱۳۷۸ش، ج ۲۱، ص ۳۳۴-۳۳۵)

متأسفانه آیت‌الله منتظری پس از ارتحال امام نیز همچون دوران حیات ایشان به نصایح امام عمل ننموده و برخلاف توصیه امام همچنان راهبرد مقابله با نظام و رهبری را در دستور کار خود قرار داد. ارتباط گسترده با اپوزیسیون، برقراری مصاحبه‌ها و گفت‌وگوهای مستمر با رسانه‌های بیگانه، تبدیل دفتر و حسینیه به عنوان کانونی برای رفت و آمد ضد انقلاب و اتخاذ مواضع ضد انقلاب و رهبری به طور مستمر از جمله رویکردهای منتظری در این دوران بود.

وی که خود به عنوان یکی از حامیان اصلی نظریه ولایت فقیه به شمار می‌رفت با



چرخشی کاملاً سیاسی در جرگه مخالفین ولایت فقیه قرار گرفت که بروز آن پس از رخداد دوم خرداد ۷۶ و موضع‌گیری و اهانت به نظام و رهبری بود و موجب اعتراضات مردمی علیه وی و حصر او توسط شورای عالی امنیت ملی گردید با این حال، این پایان کار نبوده و تقابل وی با نظام و رهبری تا پایان عمر وی ادامه یافت. وی سرانجام در سال ۱۳۸۸ درگذشت.

[۲]. از چهره‌های شاخص این دسته، می‌توان از آیت‌الله شریعتمداری نام برد. به طور مشخص پس از انقلاب اسلامی، برخی موضع‌گیری‌ها و عملکردهای وی بیانگر تفاوت دیدگاه ایشان با امام خمینی رحمته الله علیه و جریان انقلاب اسلامی را نشان می‌داد. به عنوان نمونه وی در جریان تصویب قانون اساسی، مخالفت خود را با نحوه تصویب آن اعلام داشت و مانعی در برابر شکل‌گیری قانون اساسی محسوب می‌شد، اما با قاطعیت امام، از موضع خود عقب‌نشینی کرد و مخالفت خود را با تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی پس گرفت. موضوع دیگری که آیت‌الله شریعتمداری را در برابر حضرت امام رحمته الله علیه و جمهوری اسلامی قرارداد، غائله آذربایجان و حزب جمهوری خلق مسلمان آذربایجان بود. به دنبال اعلام موجودیت حزب جمهوری اسلامی، حزب جمهوری خلق مسلمان که حمایت آیت‌الله شریعتمداری را پشت خود داشت اعلام موجودیت کرد. این حزب تحت حمایت صریح آیت‌الله شریعتمداری به فعالیت‌های ضد انقلابی و جدایی‌طلبانه در آذربایجان ادامه می‌داد. در مهم‌ترین اقدام، صدا و سیمای آذربایجان به تصرف این حزب درآمد و سایر نهادهای دولتی را نیز تهدید و یا تصرف نمودند. ادامه کار این گروه ضد انقلابی و حمایت آیت‌الله شریعتمداری از آن حضرت امام را نگران ساخته بود. حجه الاسلام فلسفی در خاطرات خود می‌گوید: امام خمینی رحمته الله علیه روزی مرا خواست. خدمت ایشان رسیدم. تنها بودند. در مورد حزب جمهوری خلق مسلمان گفتگو نمودند. از من خواستند نزد آیت‌الله شریعتمداری بروم و به صورت خصوصی از قول امام خمینی رحمته الله علیه به او بگویم که دست از حمایت این حزب ضد انقلاب بردارید. همان موقع حرکت کردم و پیام امام را به او رساندم. شریعتمداری در جواب می‌گوید من همه جا علناً از این حزب حمایت کردم و اگر بگویم به این حزب وابستگی ندارم، اعتبار و حیثیت من از بین می

رود. حجت الاسلام و المسلمین فلسفی از جانب امام قبول می‌دهد که حیثیت شریعتمداری حفظ و جبران شود. حتی قرار شد مجلسی در مسجد اعظم قم برگزار شود و رادیو و تلویزیون هم پوشش خبری بدهند. در این مجلس آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی، گلپایگانی و امام حضور به هم رسانند و آقای فلسفی منبر برود و از خدمات و فداکاری‌های آیت‌الله شریعتمداری در راه انقلاب تجلیل گردد و به این ترتیب اعتبار شریعتمداری در جریان کناره‌گیری از حزب خلق مسلمان صدمه نبیند. با این حال، آیت‌الله شریعتمداری حاضر نمی‌شود دست از حمایت خود از حزب ضد انقلابی جمهوری خلق مسلمان بردارد. (خاطرات و مبارزات حجت الاسلام و المسلمین فلسفی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۸۲، صص ۳۹۹ - ۳۹۶) ایشان در ماجرای کودتای نوژه و هم‌گذاری جماران نقش مستقیمی نداشته است، ولی ظاهراً در این زمینه اطلاع داشته‌اند. مرحوم حجه الاسلام و المسلمین محمدی ری‌شهری، وزیر اطلاعات اسبق در این رابطه می‌نویسد: کودتای نوژه به لطف خدا شکست خورد و خائنان به سزای عمل خود رسیدند. اما شریعتمداری به علت اینکه به‌صورت مستقیم در کودتا دست نداشت، تحت تعقیب قرار نگرفت. کودتاگران در بازجویی‌ها و مصاحبه تلویزیونی خود به ارتباط کودتا با بیت آیت‌الله شریعتمداری اعتراف نموده بودند، اما این بخش از اعترافات و مصاحبه‌ها به دلایل امنیتی و سیاسی حذف شد و به اطلاع عموم نرسید (ری‌شهری، ۱۳۷۷، ص ۱۶۹). پس از این واقعه آیت‌الله شریعتمداری در تلویزیون از پیشگاه مردم عذرخواهی کرد. ایشان سرانجام در فروردین ۱۳۶۵ درگذشت. (جهت آشنایی بیشتر ر.ک: شریعتمداری در دادگاه تاریخ، حمید روحانی، نشر- دفتر اسناد انقلاب اسلامی قم، ۱۳۶۲؛ جریان‌ها و جنبش‌های مذهبی - سیاسی ایران، رسول جعفریان، نشر- پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۰، خاطره‌ها، محمد محمدی ری‌شهری، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۳).

همچنین می‌توان به چرخش شیخ محمود امجد اشاره کرد.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. پایگاه اطلاع رسانی دفتر مقام معظم رهبری، بیانات در جمع فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله ﷺ، ۱۳۷۵/۳/۲۰.
۲. _____، بیانات در خطبه‌های نماز جمعه، ۱۳۷۸/۹/۲۶.
۳. _____، بیانات در دیدار با جمعی از خانواده‌های شهدا، ۱۳۹۷/۹/۲۱.
۴. _____، بیانات در دیدار جمعی از مسئولان وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳/۵/۲۵.
۵. _____، بیانات در دیدار جمعی از اساتید دانشگاه‌ها، ۱۳۹۰/۶/۲.
۶. _____، بیانات در دیدار جمعی از خانواده‌های شهدای دفاع مقدس و مدافع حرم، ۱۳۹۷/۹/۲۱.
۷. _____، بیانات در دیدار خانواده‌های شهدا و ایثارگران استان خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۲۲.
۸. _____، بیانات در دیدار خانواده‌های شهدا و ایثارگران استان خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۷/۲۲.
۹. _____، بیانات در دیدار فرماندهان سپاه و مسئولین دفاتر نمایندگی ولی فقیه، ۱۳۷۱/۶/۲۶.
۱۰. _____، بیانات در دیدار مسئولان سازمان صدا و سیما، ۱۳۸۱/۱۱/۱۵.
۱۱. _____، بیانات در دیدار مسئولان دستگاه قضایی، ۱۳۸۴/۴/۷.
۱۲. _____، بیانات در مراسم نوزدهمین سالگرد رحلت امام خمینی (ره)، ۱۳۸۷/۳/۱۴.
۱۳. _____، بیانات معظم له در جمع بسیجیان استان قم، ۱۳۸۹/۸/۲.
۱۴. موسوی خمینی، (امام) روح الله، صحیفه امام (ره)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸.
۱۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق.
۱۶. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، قم: دارالحديث، ۱۳۷۷.



احکام فقهی حیوانات خانگی / نشست علمی*

حسین وحیدپور*

اشاره

نکته‌ای که در مجامع جهانی مطرح و بعضی از کشورهای غربی مدعی آن هستند، مسئله حقوق حیوانات است، اما وقتی به مکتب اسلام ناب نگاه می‌کنیم می‌بینیم بیش از ۱۴۰۰ سال پیش اسلام برای حیوانات حقوق قائل شده و برای آن دستوراتی صادر کرده که اینها در منابع به وفور دیده می‌شود. می‌خواهیم ببینیم اصلاً نگاه اسلام به حیوان و توجه به حیوان و نگهداری حیوان چیست. این نشست در مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات و با حضور جناب حجت الاسلام و المسلمین استاد وحیدپور به بحث و بررسی موضوع احکام فقهی حیوانات خانگی می‌پردازد.

استاد وحیدپور: بنده بنا دارم بیشتر به متون اصلی دین؛ یعنی آیات و روایات مراجعه کنم. البته شعار ما، حسبنا کتاب الله نیست، بلکه کلام رسول خدا ﷺ هم است که همه اعم از شیعه و سنی و همه فرقه‌های اسلامی آن را به عنوان یک حدیث متواتر قطعی پذیرفته‌اند که هیچ شک و شبهه‌ای ندارد، «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» بنابراین قرآن و عترت در کنار هم هستند. در ابتدا باید کلیدواژه‌های بحث را روشن کنیم. ابزار کار ما فقط

*. این نشست در تاریخ ۱۴۰۱/۰۴/۰۶ در مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات - حوزه‌های علمیه برگزار شده است.

*. استاد حوزه علمیه قم و کارشناس مذهبی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران.



آیات نیست، آیات و روایات با هم است. با مراجعه به این دو منبع، می‌بینیم قرآن و روایات، راجع به حیوانات بحث‌های بسیار مفصلی دارند، بخشی از احکام ما، چه در روایات و چه در آیات مربوط به حیوانات است؛ یعنی ما در قرآن راجع به احکام، ۵۵۰ آیه‌ای که داریم، تعداد زیادی راجع به حیوانات است. این خیلی عجیب است.

دبیر علمی: بعضی از سوره‌ها نیز به نام برخی حیوانات نام‌گذاری شده است.

استاد وحیدپور: بله. در قرآن شش سوره به نام حیوانات داریم. سوره بقره، انعام، فیل، نحل، نمل، عنکبوت. این نشان می‌دهد که زندگی ما انسان‌ها با حیوانات یک پیوند بسیار نزدیکی دارد. البته در زمان گذشته مخصوصاً زمان نزول آیات و صدور روایات این پیوند بیشتر بوده است، چون ماشین و قطار نبوده و حیوانات وسیله حمل و نقل و سفر بودند. به هر حال حیوانات همیشه مورد انتفاع انسان‌ها بوده‌اند و در هر زمانی از آنها استفاده می‌شد، از پوست، گوشتشان یا مثل زنبور عسل که منافی دارند. لذا شش سوره قرآن به نام حیوانات است. در سوره‌های دیگر هم، مختلف از خود حیوانات نام برده شده است. در فقه و روایات ما برای انسان حقوق و وظایفی در تعامل با حیوانات مقرر شده که جالب است. هر جا می‌گوییم حق، معمولاً دو طرفه است. مثلاً می‌گوییم حق شوهر برعهده زن، حق زن برعهده شوهر است، چون هر دو مکلف هستند. اما در خصوص حیوانات قضیه فرق می‌کند. حق در اینجا یک‌طرفه است. انسان نسبت به حیوان باید وظایفی را انجام دهد. مقررات و تکالیفی دارد. حیوان که مکلف نیست. از آن طرف هیچ حقی برای ما بر گردن حیوان مقرر نشده است، چون آنها مکلف نیستند. لذا اینجا حق یک طرفه است، کما اینکه بعضی جاهای دیگر هم داریم. پس یکسری حقوق برای حیوانات برعهده انسان قرار داده شده است، جزء تکالیف است، که برخی واجب و برخی جزء مستحبات است. به هرصورت احکام پنج گانه را دارد. ممکن است واجب، مکروه، مباح، حرام یا حلال باشد. نکته دیگر اینکه گریزی به فلسفه داشته باشیم. فلسفه؛ یعنی جهان‌شناسی. ما جهان را یک جهان به هم پیوسته می‌دانیم. بحث خوبی شهید مطهری در کتاب عدل الهی دارد، بحثی که آنجا می‌کند این است که جهان ما، یک جهان واحد است؛ یعنی به هم پیوسته، نه از هم گسسته. اینطور نیست که انسانی هست که ارتباطی با حیوان ندارد یا حیوانی هست که



ارتباطی با انسان ندارد. هر آنچه که در مجموعه هستی هست، ارتباط با هم دارند؛ یعنی تأثیر و تأثر.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
مهم این است که ما یک نگاه کلی‌نگر داشته باشیم، نه جزئی‌نگر؛ یعنی نگاه این است که کل جهان همه را در هم مؤثر بدانیم؛ یعنی چه؟ یعنی انسان تأثیر در این عالم دارد، حیوان هم تأثیر دارد. تأثیر چطور است؟ انسان می‌تواند تأثیر در حیوانات داشته باشد. حیوانات نیز می‌توانند در انسان‌ها تأثیر داشته باشند که خواهیم گفت این تأثیر چیست، چون بعدش در بحث نگهداری حیوان عرض خواهیم کرد. این را هم در کنار مبانی دینی ما که آیات و روایات است، باید توجه کنیم که این ثابت شده است. نگاه دین هم همین است. عالم را اینطور به ما معرفی می‌کند. مثلاً در این آیات شریف قرآن مکرر داریم «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (جمعه: ۱)؛ یعنی همه عالم در حال بندگی هستند، ولی اینطور نیست که فقط انسان بندگی خدا را بکند. پس آنها هم به نحوی برای خودشان فهم و شعوری دارند، البته نه شعور انسانی. لذا تعامل انسان‌ها با حیوانات بحث ماست. این تعامل برخاسته از تأثیر و تأثر است. اگر حیوانات هیچ اثری در زندگی ما نداشتند، ما بحث نگهداری حیوان، خوب یا بد را مطرح نمی‌کردیم، ولی به دلیل اینکه این تأثیر و تأثر وجود دارد، ما دنبال کشف آن تأثیرات می‌رویم.

بنابراین چه کسی این تأثیرات را کشف می‌کند؟ نه علم تجربی، نه عقل، نه شهود، نمی‌توانند این تأثیرات را کشف کنند. چون ما چهار راه برای شناخت بیشتر نداریم. تنها راهی که وجود دارد، علوم وحیانی است؛ یعنی این آیات و روایات است که به ما خواهد گفت تأثیر این حیوان در زندگی انسان چیست، تأثیر آن حیوان چیست. آن وقت این ما خواهیم بود که براساس اعتقادات دینی علم پیدا خواهیم کرد؛ یعنی خواهیم گفت: عجب! پس تأثیر فلان حیوان این است. پس چه خوب است آدم فلان حیوان را در خانه داشته باشد. این نکته عجیب و مهمی است. اینکه ما کدام حیوان را داشته باشیم و کدام حیوان را نداشته باشیم، براساس آن قانون تأثیر و تأثر است. چون هنوز وارد بحث‌های جزئی نشدیم. بنده از حیوانی نام نمی‌برم. مثلاً همه حیوانات را داشته باشید، همه‌شان خوب هستند. اینجا بحث

خوبی و بدی نیست. بحث تأثیرگذاری است؛ یعنی حیوانات می‌توانند در زندگی ما اثر داشته باشند. در زندگی ما؛ یعنی رزق و روزی ما را زیاد کنند؟ بله. چه عواملی رزق و روزی ما را زیاد می‌کند؟ بعضی از عوامل مادی نیستند. فرامادی است. آنها را علوم وحیانی به ما می‌گویند.

دبیر علمی: یعنی آن حیوان یک ویژگی و خصوصیتی دارد که می‌تواند این تأثیر را داشته باشد.

استاد وحیدپور: بله. البته نه هر حیوانی. حیوان خاص است. از کجا می‌توانیم این را تشخیص دهیم. از کجا می‌توانیم بفهمیم این حیوان خصوصیت و ویژگی‌اش چیست؟ دین این را برای ما تعریف می‌کند که مثلاً این حیوان در رزق و روزی شما، مؤثر است. فلان حیوان برکات را از زندگی انسان می‌برد. فلان حیوان طوری است که فرشتگان الهی از حضور او در محیط خانه ناراحت هستند و اذیت می‌شوند. پس این یک امر مقبول است. اول ما این را قبول کنیم. چون وقتی ما بحث علمی می‌کنیم، باید از یک مشترکاتی شروع کنیم. این جزء مشترکات ماست. چون کسی که مخاطب ما هست، فرض بر این است که علوم وحیانی، قرآن و روایات را قبول دارد. این نکته‌ای که عرض کردم خیلی مهم است که تأثیر و تأثرها را ما براساس آیات و روایات بپذیریم. بر این اساس که حیوانات در زندگی ما تأثیر دارند و ما هم به ناچار با آنها تعامل داریم. ما هیچ وقت نمی‌توانیم حیوان را از زندگی خودمان جدا کنیم. هر چه علم از لحاظ تکنیک و صنعت پیشرفت کند. به‌هرصورت، حیوان، جزء زندگی شماست. پس ما باید روی آن حیوان، آداب و احکام شبیه یک جامعه انسانی حساب کنیم. جامعه انسانی چطور مقررات می‌خواهد. جامعه حیوانی هم مقررات و قانون می‌خواهد.

دبیر علمی: در فضای مجازی شبهه سنگدلی افرادی که سر حیوان را می‌برند و می‌خورند، اینگونه مطرح شده که چطور دلتان می‌آید سر یک گوسفند را بپزید، بعد هم از گوشت این گوسفند بخورید. این یک مسئله خیلی ساده‌ای است که فلسفه خلقت این موجود همین است ولی نگاه برخی گاهی چقدر منحرف می‌شود.



استاد وحیدپور: اینکه تعامل ما با حیوانات چگونه است را مقررات تعیین می‌کند. ما نمی‌توانیم سر انسانی را به ناحق ببریم. آن هم گاهی به حق بریده می‌شود. موارد استثنا و تبصره دارد. اما حیوانات اینطور نیستند. حیوانات یک رده موجود ذی حیاتی هستند که در خدمت انسان هستند. خدای متعال آنها را برای انسان خلق کرده است. لذا با مخاطبانی صحبت می‌کنیم که قرآن و روایات را قبول دارند. قرآن می‌گوید: احشام و چهارپایان برای شماست. قرآن می‌گوید گوشت کدام حیوان حلال یا حرام است؛ یعنی چه؟ اگر بناست، گوشت گوسفند را نخوریم، پس همه‌شان حرام است. چطور گربه را سر نمی‌بریم و از گوشتش استفاده نمی‌کنیم، در مقابل از گوشت گوسفند و مرغ استفاده می‌کنیم. اگر اینطور باشد که اینها می‌گویند قرآن باید می‌گفت همه اینها بر شما حرام است. همانطور که یهود این گونه تصور دارد. یهود تصور می‌کرد که کلاً خوردن گوشت حرام است. این حرف‌ها گاهی مغالطه و گاهی هم پسمانده‌های حرف‌های دیگران است. ما به اینها اسرائیلیات می‌گوییم؛ یعنی دیگران در افکار ما وارد کرده‌اند. وقتی یک چیزی در فضای مجازی می‌آید ما باید بدانیم این از کجا آمده. «أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ» (مائده: ۱). این آیه چیست؟ بر شما حلال شده است بهیمه الانعام، بهیمه؛ یعنی چهارپایان الا آنها که تبصره دارند که درندگان هستند. درندگان حرام هستند. اما شتر، گاو، گوسفند، بز، گوزن و آهو. اینها همه بر شما حلال است و در خدمت بشر و بشر را هم برای خدا قرار دادیم. ولی معنای تعامل با حیوانات این نیست که آنها را سر نبریم و از گوشتشان استفاده نکنیم. اتفاقاً استفاده از حیوانات به این معناست که آنها با این استفاده ما از آنها، به کمال می‌رسند و الا شما گوسفند را استفاده نکنی، خلقت او لغو است.

دبیر علمی: در واقع کمال گوسفند در همین است که به یک رشدی برسد که برای انسان ذبح شود.

استاد وحیدپور: بله. میوه را خدا برای چه می‌آفریند؟ اگر شما میوه را نخورید و میوه را هم بگویید نباید خورد، این چه ظلمی است که ما به میوه می‌کنیم. در آن صورت میوه می‌رسد و می‌پوسد و از بین می‌رود. پس این نقص است. کمالش در این است که مورد استفاده بشر قرار بگیرد. این چیز واضحی است. بنابراین طبق قانون تأثیر و تأثر ما رفتارمان

با حیوانات باید طوری باشد که برگرفته از مناسک دینی ما باشد؛ یعنی برگرفته از آیات و روایات باشد. عجیب اینکه ما صدها روایت راجع به حیوانات داریم. حتما مخاطبان ما با کتاب شریف کافی آشنا هستند. کافی از کتب معتبر شیعه و جزء کتب اربعه است. کتاب کافی سه قسمت است. بخش اول: اصول است که به آن اصول کافی می‌گویند که معمولاً همه با این نام می‌شناسند و در مورد اخلاق و اعتقادات است. قسمت دوم: فروع کافی است. فروع کافی فقه است. بخش سوم: که یک جلد بیشتر نیست و به آن روضه کافی می‌گویند. این کتاب یک جلدی شش فرع دارد که مجموع آن راجع به حیوانات است. اطعمه؛ یعنی خوراکی‌ها. خیلی مفصل است. بخش دیگر مربوط است به اینکه کدام حیوان را نگه نداریم و کدام را نگه نداریم. باب الحمام؛ یعنی کبوتر. فصلی راجع به کبوتر در روایات داریم. باب الغنم، یک فصلی راجع به گوسفند، یک فصلی راجع به شتر، فصلی دیگر راجع به مرغ و خروس داریم تا اینکه به بحث سگ و غیره برسیم. بعد از آن توصیه به نگهداری یا دوری از بعضی حیوانات دارد که به برخی معیارها و دلایل آن و گاهی به بعضی از حکمت‌هایش اشاره شده است و گاهی هم روایات به صورت مطلق و دستوری آمده است. توصیه به نگهداری چهار حیوان؛ گوسفند، شتر، اسب، گربه دارد. گاو نه. علتش را نمی‌دانیم. فقط گوسفند، شتر، اسب و گربه.

در مورد چهارپایان، همین موارد بود. اخیراً در مورد گربه که به نگهداری آن توصیه هم شده است، نیز زیاد می‌پرسند. از پرندگان، دو پرنده است که توصیه به نگهداری آنها شده، یکی خروس و دیگری کبوتر است و کبوتر انواعی دارد. در مورد گوسفند حکمتش بیان شده که مایه برکت است. یک تأثیر و تأثیری حیوانات در زندگی بشر دارند؛ یعنی وقتی حیوان را نگه می‌دارید، گاهی برکت می‌آورد و گاهی برکت را می‌برد. این اعتقاد به برکت، یک بحث دینی است. بعضی‌ها می‌گویند برکت چیست؟ این حرف‌ها چیست؟ طرف می‌لارد است، شما می‌گویید مال او برکت ندارد، یکی دیگر که مال کمتری دارد، می‌گویید مال او برکت دارد. بعضی‌ها عقیده ندارند و این خلاف روایات است. برکت؛ یعنی زندگی مبارک. وقتی خدا فرزندی به کسی می‌دهد شما می‌گویید مبارک است؛ یعنی این مولود ان شاء الله برای شما مایه برکت باشد و در مقابل حیوانی مثل گوسفند، مایه برکت است. در مورد خروس



عن النبی ﷺ «اَكْثَرُوا فِي بُيُوتِكُمُ الدُّيُوكَ فَإِنَّ إِبْلِيسَ لَا يَدْخُلُ بَيْتًا فِيهِ دِيكٌ أَفَرَّقُ» (نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۸، ص ۲۸۹)، دیک؛ یعنی خروس، در خانه‌های خود خروس‌ها را زیاد کنید که شیطان در خانه‌ای که خروس‌ها در آن پراکنده شوند، وارد نمی‌شود. اینها را چه کسی می‌فهمد غیر از اینکه از ناحیه وحی به ما گفته‌اند. این را آیا تجربه می‌فهمد؟ در آزمایشگاه می‌شود فهمید؟ خیر، پیغمبر ﷺ فرمود: ابلیس؛ یعنی شیطان، سردهسته تمام شیاطین، وارد خانه‌ای که در آن خروس تاج‌دار باشد، نمی‌شود. حالا قطعاً در فضای مجازی بعضی به ما می‌خندند و مسخره می‌کنند که این حرف‌ها یعنی چه؟ پیامبر عظیم‌الشان ﷺ فرموده‌اند. این از چیزهایی است که ما با عقلمان درک نمی‌کنیم، از چیزهایی است که با آزمایش و تجربه نمی‌فهمیم که این خروس اگر در زندگی انسان باشد چگونه جای شیطان و ابلیس نخواهد بود.

دبیر علمی: آیا پیامبر ﷺ برای یک مقطع زمانی خاص که زمان خودشان باشد، این فرمایش را داشته‌اند؟ از طرفی وقتی به زندگی شهری و آپارتمان نشینی نگاه می‌کنیم، قاعدتاً این حدیث عملیاتی نمی‌شود. چه کار باید کرد؟

استاد وحیدپور: خیر. قطعاً فرمایش حضرت برای زمان خاص یا زمان خودشان نبوده است و از طرفی هم نگه داشتن آن را واجب ندانسته‌اند. البته امری هم که اسلام واجب می‌کند، مبتنی بر شرایطش است. یکی از شرایط قدرت و امکان است. گاهی شرایطش نیست. وضو بر شما واجب است ولی اگر برایتان ممکن نباشد، وجوبش برداشته می‌شود. نگفته واجب است، فرموده این اثر را دارد که این اثر خیلی مهم است. من می‌خواهم اینجا یک گریز بزنم. می‌خواهم عرض کنم زندگی‌های شهرنشینی امروزه ما بسیاری از برکات از آن برداشته شده است. یک بحثی جامعه‌شناسان دینی دارند، نه جامعه‌شناسان غربی. امروزه جامعه‌شناسان اسلامی باید آسیب‌شناسی کنند و بین زندگی شهرنشینی با زندگی روستائیشان مقایسه کنند. ببینند زندگی روستائیشان چه برکاتی دارد. همان گوسفند و خروس چه برکاتی دارد، همان کشاورزی و دامداری چه برکاتی دارد و این زندگی ماشینی ما، این زندگی شهرنشینی چه بلایی بر سر بشر آورده است که این برکات را برده است. این در مورد حیواناتی که توصیه به نگهداریشان شده است.

حیواناتی که سفارش به نگهداریشان شده، بیشتر از حیواناتی است که نکوهش از نگهداریشان شده است. مثل حلال و حرام‌ها است. خودتان می‌دانید در احکام می‌گوییم هر چه هست، حلال است و حرام‌ها خیلی کم است. بعضی از حیوانات را خیلی نادر و کم است که شرع مقدس فرموده که نگهداری آنها مذمت دارد و نکوهش شده است. یکی سگ است. در مورد اصل نگهداری سگ، روایات فراوان داریم. از نبی مکرم اسلام ﷺ داریم «لَا تَدْخُلُ الْمَلَائِكَةُ بَيْتًا فِيهِ صُورَةٌ وَلَا كَلْبٌ وَلَا جُنُبٌ» (نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۳، ص ۴۵۳) ملائکه و فرشتگان وارد خانه‌ای نمی‌شوند که در آنجا یا مجسمه باشد - مجسمه هم از نظر اسلام خیلی مذمت شده - یا سگ و یا شخص جنب باشد. قدیم کسی که محتلم می‌شد، می‌گفتند شیطونی شده است. جنابت از شیطان است. لذا اسلام هم فرمود: غسل کن و تمام بدنت را شستشو بده که این حالت شیطانی از بین برود. جنابت و وجود سگ و مجسمه، سه موردی هستند که اگر در منزلی باشند، فرشتگان وارد زندگی انسان نمی‌شوند. اینجا یک استثنایی وجود دارد که کلب معلّم است؛ یعنی سگ آموزش دیده. سگ آموزش دیده برای چیست؟ برای صید است. الان البته اینطور نیست ولی قبلاً بوده که سگ گله شکار می‌کرده است. این سگ آموزش می‌بیند که دنبال گله برود یا سگ نگهبان باغ یا زراعت است. مخصوصاً برای خانه‌های بسیار بزرگ که مورد استفاده قرار می‌گیرد. پس اصل نگهداری سگ مذموم است و نکوهش شده مگر مواردی از سگ که آموزش دیده باشد، قیمت دارد - این هم مهم است از نظر شرعی که قابل قیمت‌گذاری است - غرض عقلایی برای نگهداریش وجود دارد که مصادیقش را عرض کردیم.

دبیر علمی: در فضای مجازی کسانی که طرفدار سگ و حیوانات هستند و لقمه نانی یا کمی آب به سگ یا حیوانی می‌دهد این را منتشر می‌کنند و کلی نسبت به این موضوع مانور می‌دهند. آیا در آموزه‌های دینی چنین چیزی داریم؟ توجه به حیوان، سیر کردن حیوان، چه با غذا، چه با آب، یا از آن طرف در مورد آزار دادن حیوانات چیزی داریم که مذمت شده باشد؟

استاد وحیدپور: عجیب اینکه هر دو طرفش؛ یعنی هم امر به نیکی به حیوان و هم نهی از آزار و اذیت به حیوان، را در روایات بسیار فراوان داریم. نکته اول: همانطور که انسان باید



نفقه همسر و فرزندان فقیرش را بدهد، فرزندان هم باید نفقه پدر و مادر فقیرشان را بدهند. از این جهت هر موجود زنده‌ای اعم از انسان و حیوان که زیردست شما هستند نفقه آنها واجب است؛ یعنی اگر شما گوسفند را پرورش می‌دهید، باید به آن آب و علف بدهید. قدیم از اسب یا شتر زیاد استفاده می‌کردند لذا جزء نفقه محسوب و نفقه آن واجب است. در فقه احکام نفقات، مواردی هست که از وجوبش گذشته و واجب نیست ولی چقدر سفارش شده به اینکه ما حیوانات را به لحاظ سلامتشان مورد توجه قرار دهیم. اینکه الان واکسن می‌زنند این چیزی نیست که علم جدید آورده باشد اینها همه خمیرمایه و اصلش از منابع دینی ماست. سلامت حیوان، تغذیه حیوان، خداوند حضرت آیت الله جوادی آملی را سلامت بدارد. ایشان کتاب زیاد نوشته‌اند ولی برای نوشتن «مفاتیح الحیات» خیلی زحمت کشیده‌اند. این مفاتیح الحیات کلیدهای زندگی است. فارسی هم نوشته شده است و به‌نظم خوب است هر مسلمان فارسی‌زبانی این را بخرد مطالعه کند و در خانه داشته باشد. ایشان یک فصلی باعنوان حقوق حیوانات دارند که همه روایات با منابع اصلی‌اش ذکر شده، شاید ایشان صد تا روایت را آنجا آورده‌اند. آن وقت می‌فهمید مدافع حقوق حیوانات کیست؟! منشور حقوق حیوانات در سازمان ملل است. چه کسی و چه زمانی نوشته شده؟ صد سال است. روایات را چه کسی و چه زمانی نوشته‌اند؟ برای ۱۴۰۰ سال پیش است. چون روایاتی که از پیامبر عظیم‌الشان صلی الله علیه و آله رسیده، بیش از ۱۴۰۰ سال می‌شود. در همه زمینه‌هایش وجود دارد؛ یعنی هیچ نکته مبهم و مجهولی اینها برای ما نگذاشته‌اند. عرضم این است که ما جو زده نشویم. که بگوییم عجب! اروپایی‌ها چه کار کرده‌اند! چقدر اروپایی‌ها واقعا انسانیتشان گل کرده و چه قوانینی برای حیوانات آورده‌اند. جو زده نشوید. هویت دینی خودتان را فراموش نکنید.

دبیر علمی: آنها دنبال این چیزها هم نیستند. آنها روزی را اختصاص به روز جهانی دوچرخه سواری عریان داده‌اند که در برخی از کشورها هم عریان زن و مرد به خیابان رفتند. این را نوعی آزادی و حقوق بشر می‌دانند.

استاد وحیدپور: آزادی همجنس‌گرایی. ازدواج مرد با مرد؛ یعنی برکندن بنیان خانواده. اینها بحث‌های مفصل دارد. ما باید بدون تعصب غرب را بررسی کنیم. ما نمی‌خواهیم با تعصب

بگوییم، هر چه که هست بد است. از آن طرف هم بگویید که اینطور نیست که هر چه که هست خوب است. دانش دارند، صنعت دارند، استفاده می‌کنند، ولی بدانید هویت ما دینی و اسلامی است. بعضی از بزرگان ما مثل استاد جوادی آملی یا بزرگانی که از دنیا رفته‌اند، مثل علامه جعفری، ایشان کتاب منشور حقوق بشر اسلامی را نوشته است. حداقل همان را بگیرید، مطالعه کنید. ببینید امیرالمؤمنین (ع) در نامه خودش به مالک اشتر راجع به حیوانات چه می‌فرماید. خیلی عجیب است! مالک اشتر را دارد والی مصر می‌کند ولی به او دستور می‌دهد راجع به حیوانات چه کند. اینجا خیلی مهم است. اسلام مدافع حقوق حیوانات است و در نهی از آزار حیوانات من فکر می‌کنم ما منشوری مثل این روایات نداریم. این مقدار نهی از آزار حیوانات که وقتی بنده می‌خواستم عناوینش را بنویسم، دیدم بسیار زیاد است. گفتم رها کنم. در این برنامه که اینقدر فرصت نیست. بعضی‌هایش را عرض کنم. حضرت (ع) فرمودند به صورت چهارپایان نزنید. وقتی می‌خواهید چهارپایان را برانید یا حرکت دهید، به صورتشان نزنید. آنها را نفرین نکنید. در لانه حیوانات ادرار نکنید. در رساله‌ها هم هست که به آن احکام تخلی یا قضای حاجت می‌گویند.

در مورد حبس حیوان، وقتی پیامبر اسلام (ص) به آسمان‌ها و به معراج مشرف شدند. پیغمبر (ص) هم بهشت و هم جهنم را دیده است. در جهنم زنی را در حال عذاب می‌بیند. می‌پرسند علت حضور این زن در جهنم چیست؟ می‌گویند به این خاطر که گربه‌ای داشت که «دَخَلَتْ امْرَأَةً النَّارَ فِي هِرَّةٍ رَبَطَتْهَا فَلَمْ تُطْعَمْهَا وَ لَمْ تَدَعْهَا تَأْكُلْ مِنْ خَشَاشِ الْأَرْضِ» (نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۸، ص ۳۰۳). - برخی از مردم گربه‌ها را اذیت می‌کنند، می‌گویند گربه اذیت می‌کند. این زن گربه را در اتاق حبس کرده و آب و غذا به او نداده و گربه مرده است. این در جهنم جایگاه دارد. اینطور نیست که بگوییم این تارک الصلاة است که به جهنم رفته است. بلکه کنار تارک الصلاة، کنار کسی که در ماه رمضان روزه خواری عمدی می‌کند، کنار کسی که خدا را عبادت نمی‌کند، کسی که حیوان را نیز آزار می‌دهد، حیوان را شکنجه داده است در جهنم است. اینها همه در روایات آمده است. سوزاندن حیوان حرام است. بعضی‌ها برای خوشحالی در جشن عروسی‌شان، سگ را می‌آورند و می‌سوزانند و چه بلاهایی که بر سر آنها آمده است که دیگر همانند. مخصوصاً آزار



و اذیت گربه که اصلاً آثار عجیبی در زندگی انسان دارد. از آن طرف نگهداری گربه و از این طرف هم نهی از آزارش. ما نمی‌فهمیم تأثیر و تأثرات چیست. می‌گویید این آثار را دارد، زندگی‌ات را به هم می‌ریزد. سوزاندن حیوان و شکنجه آنها که خودش نوعی سادیسم است. یک بیماری و حیوان آزاری است. البته در این بین - ما چون احکام را هم جواب می‌دهیم - گاهی می‌پرسند ما با حیواناتی که اذیتمان می‌کنند چه کنیم؟ حیوانات موذی اشکال ندارد. ما روایت داریم «نهی [رسول الله صلی الله علیه و آله] عن قَتْلِ كُلِّ ذِي رُوحٍ إِلَّا أَنْ يُؤْذِيَ»؛ (متقی هندی، کنز العمال، ج ۳۹۹۸۱) پیامبر ﷺ مردم را از کشتن هر جاننداری نهی فرمود، مگر آن که آزار و آسیب برساند. لذا از کشتن هر چیزی که صاحب روح است، حضرت نهی فرمودند. مورچه اگر آزارت نمی‌رساند چرا می‌خواهی بکشی او را اگر با تو کاری ندارد؟! یک وقتی مورچه در اتاقت ریخته و اصلاً بچه کوچک هست و وارد بدنش می‌شود. آنجا مثلاً پودر بزنید، داروی مورچه‌کش استفاده کنید. حیوان ذی روح را نکشید الا آنکه اذیت می‌کند. بعضی از حیوانات هم هستند بخصوص حضرت نام بردند «أَمَرَ بِقَتْلِ خَمْسَةِ الْغُرَابِ وَ الْحِدَاةِ وَ الْحَيَّةِ وَ الْعَقْرَبِ وَ الْكَلْبِ الْعَقُورِ»؛ (صدوق، خصال، ج ۱، ص ۲۹۷) سگ هار است. الان شهرداری می‌گوید موارد موذی را به ما اطلاع بدهید. این سگ‌های ولگرد خیلی وحشی هستند. خیلی به بچه‌ها آسیب رسانده‌اند، بیماری هم دارند. اینجا هم بعضی‌ها غیرتشان گل می‌کند. داعش آدم‌ها را می‌کشد اینها صدایشان در نمی‌آید. جای دیگر حادثه می‌شود اینها صدایشان در نمی‌آید، ولی چهار تا سگ هار یا سگ ولگرد را شهرداری گرفته برده است، اینها هشتگ درست می‌کنند. هشتگ نه به کشتن سگ «یا رسول الله فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْ لَنَا فِي الْبَهَائِمِ أَجْرٌ قَالَ نَعَمْ فِي كُلِّ كَيْدٍ رَطْبَةٌ أَجْرٌ» (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۲، ص ۶۵) ما اگر به یک حیوانی خدمت کنیم ثواب هم به ما می‌دهند، هر جگر تشنه‌ای را شما سیراب کنید - در فارسی می‌گوییم جگرش دارد می‌سوزد- اجر دارد. فرق ندارد حیوان، انسان یا سگ نجس‌العین باشد. نجاست ربطی به این بحث‌ها ندارد. این بحث‌ها برای این است که ابعاد مختلف بحث مخلوط نشود. نگهداری یک بحث است، نجاست بحث دیگری است تغذیه بحث دیگری است، آزار نرساندن به این سگ یک بحث است. اینها همه جداست، ربطی به

همین سگ را دیده‌اید، تشنه می‌شود و زبانش را بیرون می‌آورد. این حیوان را شما باید

سیراب کنید. بنده با بررسی که در احکام داشته‌ام، مخصوصاً در بحث تیمم، در هفت مورد، تیمم جایز است؛ یعنی وضو نگیرید. یکی از مواردی که شما تیمم می‌کنید، آنجاست که حیوانی تشنه است و در حال هلاک شدن است. آب به قدری است که یا شما باید وضو بگیری یا آن حیوان آب بخورد. وضو که مقدمه نماز است و نماز رکن و عمود اسلام است، در اینجا دستور به بدل وضو که تیمم است داده شده است، چون آن حیوان هلاک شود، بدل ندارد. در کدام مکتب و مذهبی اینطور به همه ابعاد توجه شده است. آن وقت به ما می‌گویند چنین و چنان هستید. دین، مکتب و منابع‌مان این است. آنقدر روایات عجیب در این موارد داریم که حساب ندارد. از طرفی دیگر، از نگهداری بعضی حیوانات مذمت شده که آثار هم دارد، یکی سگ است. کتاب فروع کافی، جلد ۶، صفحه ۲۵۲، بابی هست به‌نام باب الکلاب. یک فصل است که دوازده روایت دارد. سند روایت را نمی‌خوانم. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ يَتَّخِذُ كَلْبًا إِلَّا نَقَصَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ عَمَلِ صَاحِبِهِ قِيرَاطٌ» امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کسی که سگی را نگهداری می‌کند هر روز از اعمالش یک مقداری کم می‌شود. (مجلسی، بحار الأنوار، ج ۶۲، ص ۵۱) ما نمی‌گوییم نگهداری سگ حرام است می‌گوییم خوب نیست، مذمت شده است، مکروه است. مکروه: یعنی خدا دوست ندارد. درست است شما سگ نگهداری کنید روز قیامت شما را عذاب می‌کنند، جهنم نمی‌برند ولی خدا دوست ندارد. باز در روایت دیگر دارد عن ابی عبدالله ما من احد يتخذ كلباً الا نقص فی کل یوم، هر کسی که سگی را نگهداری می‌کند هر روز از اعمالش یک مقداری کم می‌شود. الا نقص فی کل یوم من عمل صاحبه قیراط، یک مقداری اثر می‌گذارد. قال أمير المؤمنين عليه السلام: لا خير في الكلاب إلا كلب صيد أو كلب ماشية. نگهداری سگ فایده‌ای ندارد مگر سگ شکار و سگ گله» (فیض کاشانی، الوافی، ج ۲۰، ص ۸۶۹) امروزه سگ‌های دیگری هم هستند که غرض عقلایی دارند، قیمت دارند. سگ شکار و گله را هم که نگه می‌دارند، همان را نیز می‌فرمایند یک حایلی و فاصله‌ای باشد، پهلویت نباشد؛ یعنی همان سگ‌ها همان آثار را دارند لذا جایشان را جدا کن. در روایت دیگر «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ كَلْبِ الصَّيْدِ يُمَسَّكُ فِي الدَّارِ قَالَ إِذَا كَانَ يُغْلَقُ دُونَهُ الْبَابُ فَلَا بَأْسَ» آیا می‌شود آدم در خانه‌اش سگ شکارش را نگه دارد حضرت فرمودند: طوری باشد که در بسته‌ای باشد که شما یک جا باشید



و او جای دیگر اشکالی ندارد. (کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۵۵۲) حتی سگ شکاریان که قیمتی هست جایش جدا باشد. خیلی روایات دیگر هم داریم.

دبیر علمی: خرید و فروش را هم بفرمایید.

استاد وحیدپور: خرید و فروش سگ مفصلاً مورد بحث قرار گرفته است. البته مبتنی بر آن

بحثی است که چیزهایی که نجس هستند قابل خرید و فروش نیستند، مگر مواردی که شرع مقدس خودش استثنا کرده باشد. سگ صید را استثنا کرده و فرموده قابل خرید و فروش است. سگ گله نیز همینطور. مثل مواردی که آقایان امروزه ملحق کرده‌اند، مثلاً سگ موادیاب یا سگ زنده یاب را هم ملحق کرده‌اند. اینها سگ‌هایی است که ارزش دارد، قابل خرید و فروش است. سؤال می‌کنند سگ‌هایی که امروزه در خانه نگهداری می‌کنند. سگ‌های زینتی و سگ‌های همراه که همراه خودشان می‌برند و سگ گردانی می‌کنند چی؟ جواب: اینها قابل خرید و فروش نیستند. اینها از نظر شرعی مالیت ندارند. می‌گوید: ده میلیون خرید و فروش می‌کنند. جواب: یک شیشه مشروب را هم ممکن است پنج میلیون خرید و فروش کنند، ولی شرع مقدس می‌گوید نه، این مالیت ندارد. کسبش هم حلال نیست، خرید و فروش هم نمی‌شود کرد. آن کسی هم که می‌فروشد پولش را مالک نمی‌شود. ارزش عرفی دارد، در عرف بعضی‌ها، نه در عرف همه. ولی از نظر شرع ارزش و مالیت ندارد. قابل خرید و فروش هم نیست. مگر موارد خاص خودش که آن سگ‌های مشخص است.

دبیر علمی: همه اینها مقدمه‌ای بود بر اینکه بحث حقوق حیوانات، نگهداری حیوانات و

مذمت نگهداری حیوانات روشن شود. نگاه اسلام به آنها چیست و مواردی از این دست که استاد به آنها اشاره فرمودند. بحث بعدی بحث نجاست سگ هست که از موارد اصلی و کلیدی است که نیاز به گفتگو دارد. در بین مجموعه حیوانات چه حیواناتی نجس‌العین هستند؟

استاد وحیدپور: فقط دو تا حیوان نجس‌العین هستند. معنای نجس‌العین هم این است که

مثل خون هستند. شما قبول دارید خون نجس است؟ بله. این خون تا زمانی که خون است،

نجس است. برخلاف بقیه چیزها که پاک هست و ممکن است با ملاقات با نجس، نجس شوند. نجس‌العین؛ یعنی چیزی که ذاتاً نجس است، مثل خون، مردار، سگ و خوک خشکی نه دریایی. چون که در دریا هم سگ دریایی و خوک دریایی داریم که نجس‌العین بودن شامل آنها نمی‌شود. ولی سگ و خوک خشکی، این دو نجس هستند؛ یعنی ذاتاً نجس هستند. معنای ذاتاً نجس بودن؛ یعنی شما هر چقدر هم آنها را شستشو بدهید، فایده ندارد. چون ذاتاً نجس است. این دو حیوان نجس هستند. بقیه حیوانات ولو حرام گوشت باشند. پاک هستند؛ یعنی حرام گوشت بودن یا حلال گوشت بودن ربطی به موضوع نجاست ندارد.

گراز هم خوک است. فرقی نمی‌کند. گراز هم مثل خوک، نجس‌العین و حرام گوشت است. اصلاً گراز و خوک یکی هستند، منتهی فرقشان در اهلی و وحشی بودنشان است. یکی پرورشی و دیگری وحشی است.

دبیر علمی: این بحث نجاست در دایره اسلام است. چه بسا یک مسیحی یا یهودی بگوید یعنی چه؟

استاد وحیدپور: در واقع ما دو جور احکام داریم یک سری احکام تکلیفی داریم، تکلیف است. نماز را بخوان. دروغ نگو. غیبت نکن. شراب نخور. روزه بگیر. یک سری احکام هم وضعی هستند؛ یعنی اینها تکلیف نیست. باید و نباید نیست. احکام وضعی است؛ یعنی وضعیت چیزی را روشن می‌کند، مثلاً شما معامله را با این شرایط انجام دادید به شما می‌گوید معامله‌تان صحیح است؛ این صحیح است، حکم وضعی می‌شود. نجاسات جزء احکام وضعی هستند. سگ نجس است، حکم وضعی می‌شود. این هم جزء احکام است فرقی نمی‌کند. مسلمانی که مجموعه دین را پذیرفته، همه چیز آن را می‌پذیرد. پس احکام را پذیرفته می‌گوید: نماز واجب است پس نماز می‌خوانم. سگ هم نجس است پس جزء احکام می‌شود. هیچ فرقی نمی‌کند. اینکه ما به بعضی از احکام ملتزم باشیم و به بعضی دیگر از احکام ملتزم نباشیم این همان چیزی است که آیه قرآن می‌فرماید «تُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَتُكْفَرُ بِبَعْضٍ» (نساء: ۱۵۰) یا مسلمانِ مسلمان باش یا نه. دین و مذهب دیگری انتخاب کن. طبق آیین آن مذهب عمل کن. لذا مخاطب ما مسلمانی است که ملتزم به احکام است.



دبیر علمی: استاد در ابتدای بحث توضیح دادند که براساس حدیث ثقلین، ما قرآن و روایات را معیار قرار می‌دهیم. اینکه بگوییم فقط قرآن یا فقط بگوییم روایات اینطور نیست. نجاست سگ کجای قرآن آمده است؟

استاد وحیدپور: بعضی‌ها می‌گویند در قرآن که نگفته سگ نجس است، بله. در قرآن نگفته است. اصلاً سؤال این است که شما چرا روی نجاست سگ حساسیت دارید؟ خوک چطور؟ خوک را هم در قرآن نگفته است که نجس است. خون را هم نگفته است. اصلاً نجاسات را در قرآن نگفته است. یک واژه نجس آمده، آن هم نه «نجس». «إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ» (توبه: ۲۸) که حالا این نجس، همین نجس است یا نه؟ این بین مفسرین بحث است. هیچ کدام از نجاسات ده‌گانه یا یازده‌گانه در قرآن نیامده است. پس شعار ما «حسبنا کتاب الله» نیست. در قرآن تعداد رکعات نمازها و ده‌ها هزار احکام نیامده است. اصلاً آیات احکامی ما ۵۵۰ تاست و خیلی چیزها نیامده است. اهل سنت هم همینطور هستند، آنها هم سراغ روایات می‌روند. مگر اینکه شما بگویید در قرآن گفته است پاک است. آنجا تکلیف دیگر معلوم است. در قرآن نسبت به پاکی و نجاست سگ چیزی نداریم. پس سراغ روایات می‌رویم. روایات ما وقتی متراکم شدند نه یکی نه دوتا متراکم شدند و مبتنی بر این بود که سگ نجس است می‌گوییم سگ نجس است. نمی‌توانیم بگوییم علی‌رغم اینکه روایات ما گفته‌اند، ما سگ را پاک می‌دانیم. آن هم روی سلیقه‌های شخصی غیرتخصصی، هر که حرف می‌زند باید تخصصی حرف بزند. یک پزشک نسخه‌اش را که مهر می‌کند، پایینش نوشته نون پ؛ یعنی نظام پزشکی. یک عددی دارد بنده اگر یک نظریه پزشکی را ابراز کنم از من نمی‌پذیرند. می‌گویند تو دکتر نیستی. متأسفانه در امر دین بعضی‌ها که ورود و تخصصی ندارند، کارشناس نیستند، اصلاً از اجتهاد بویی نبرده، کلیپ می‌گذارد. به نظر شما یعنی چه؟ از کجا آوردی؟ نظر مال صاحب نظر است. شما در این زمینه صاحب نظر نیستی. چطور می‌شود که ۱۴۰۰ سال تمام فقها و بزرگان دین از شیخ طوسی و شیخ مفید تا به الان گفته‌اند، سگ نجس است. یک دفعه، یک آدم پیدا می‌شود در فضای مجازی، می‌گوید نه. اینکه معلوم است بنده هم در خیابان شروع کنم به فحش دادن، همه اطراف من جمع می‌شوند، چرا؟ چون می‌گویند همیشه می‌خواهی مشهور شوی، مخالفت

کن. اینکه هنر نیست. هنر این است که ما علمی و فنی حرف بزنیم. بعد هم نیایم رطب و یابس را به هم بیافیم. می‌گویند سگ حیوان نجیسی و وفادار است. ما هم همین را می‌گوییم. مباحث را خلط نکنیم. نجابت با نجاست هیچ ارتباطی ندارد. اصلاً سگ کاربرد دارد. سگ ده‌ها کاربرد دارد. سگ صید، سگ گله، سگ مواد یاب. اینها خیلی مهم است. یک زلزله‌ای می‌آید سگ را می‌برند انسان را از زیر آوار پیدا می‌کند. اینها خیلی مهم است. اینها هیچ ارتباطی با بحث نجاست ندارد؛ یعنی نجاست به معنای بی‌ارزش بودن آن شیء نیست. این نطفه انسان است که شخص مخاطب را به وجود آورده ولی نطفه، نجس است. بعد از انعقاد نطفه باید زن و مرد هر دو بروند تمام وجودشان را بشویند و غسل کنند. اما این نطفه چقدر ارزش دارد؟ آنقدر ارزش دارد که حق سقطش را ندارد. نمی‌تواند آن را سقط کند. مثلاً خون که همه می‌گویند نجس است. الان گاهی می‌بینید یک بیماری است که گروه خونی نادری دارد بعضی گروه خون‌ها خیلی کم است. پول هم می‌دهند می‌خرند. چند سی سی خون ممکن است بتواند شخصی را نجات دهد. اهدای خون، اهدای زندگی است. پس بفرمایید چرا خدای متعال خون را نجس قرار داده؟ خونی که اینقدر با ارزش است. ارزش خون بیشتر است یا سگ؟ مسلماً خون. زندگی نجات می‌دهد، مرده را نجات می‌دهد، ولی نجس است. هیچ کس هم شبهه نکرده، چرا نجس است. ما تا حالا چنین شبهه‌ای ندیده‌ایم. پس ارزش و وفاداری و نجابت، هیچ ربطی به نجاست ندارد. حتی اگر نجس هم باشد قابل خرید و فروش است. خون را خرید و فروش می‌کنند. همه فقها فرمودند: اشکالی ندارد. پس سگ اگر می‌گوییم نجس است هیچ ارتباطی با مباحث دیگر ندارد ما همه آنها را قبول داریم، منکر هم نیستیم اما اینکه چرا سگ نجس است، این چه ضرری به شما می‌زند؟ چه ضرری دارد که ما بیایم درمورد نجاست سگ چون و چرا کنیم؟ فرض کنید همه عالم، همه فرق مسیحی‌ها و بودایی‌ها و همه ادیان سگ را نجس دانستند. ثمره اینکه ما در این چون و چرا کنیم چیست؟ نمی‌گوییم نگهداری‌اش حرام است. آثارش را گفتیم. برکت را از خانه می‌برد، ملائکه وارد خانه نمی‌شود. مکروه است. ولی نمی‌گوییم حرام است اگر هم در خانه‌اش نگهداری کرد، باید رعایت پاکی و نجاست کند؛ یعنی لباس و بدن و مکان نمازش باید پاک بماند. چون آب دهان سگ هم نجس است. ما نگفتیم حرام است،



ولی این حساسیتی که در دفاع از سگ و نجاستش می‌شود، بی‌معناست. مثل این است که بگوییم خون خیلی باارزش است پس نباید نجس باشد. این ملازمه، غلط است؛ یعنی اگر سگ نجیب یا وفادار است، پس پاک است. این ملازمه، غلط است. بسیاری از چیزهای باارزش نجس هستند. بالاتر از این، بسیاری از چیزهای باارزش حرام هستند. خاک باارزش است و در موارد مختلف کاربرد دارد. اصلاً یکی از موادی است که اگر نباشد، شما گیاه و میوه ندارید، ولی خوردنش حرام است. آب هم مثل خاک است ولی خوردن آب حلال است، خوردن خاک حرام است. معلوم می‌شود ما باید این مقررات را به خود قانون‌گذارش بسپاریم؛ یعنی یک حکمت‌هایی هست. چرا خوردن خاک را حرام کرده، چرا سگ و خون را نجس دانسته است. تازه آنجا هم هر خونی نجس نیست. خون ماهی و مار، پاک است. خون مرغ، نجس است. خون گوسفند در زمان ذبح که خارج می‌شود نجس است ولی خونی که داخل این حیوان می‌ماند، پاک است. ما باید خودمان را به دست قانون الهی بسپاریم و آنچه که او می‌گوید را بپذیریم و ملتزم باشیم به اینکه حتماً در اینها حکمت‌هایی هست. البته در نجاسات، مبانی مهم و بحث‌های مفصلی هم هست که کتاب‌هایی هم نوشته‌اند. نه اینکه مخاطبان خیال کنند ما الان از آن بحث‌ها غافل هستیم، کتاب‌ها را ندیده‌ایم و نخوانده‌ایم. مثلاً بعضی‌ها می‌گویند ما در اسلام نجس ذاتی نداریم و اگر واژه نجس هم به‌کاربرده‌اند، منظور از نجاست یعنی آلودگی، پس اگر سگ را شستشو و تمیز کنیم، آلودگی و نجاست آن از بین می‌رود. ما این مبنا را قبول نداریم. بحث مفصل و مبنایی دارد. این نظریه که نجاست یعنی آلودگی، مبنایی باطل است و بطلانش ثابت شده است و خلاف نظر هزاران نفر از بزرگان و اعظم فقها و بزرگان دین است. این نظرات در بین فقهای دین و در کتاب‌های فقهی، بررسی و بحث شده است که نجاست یک امر قراردادی است. قراردادی؛ یعنی سگ را خدای متعال نجس قرار می‌دهد. حکم وضعی است. آن یکی را پاک قرار می‌دهد. ممکن است دلایلی هم داشته باشد که ما از آن بی‌خبر هستیم. بعضی گفته اند نجاستش به این خاطر است که سگ دارای یک آلودگی‌ها و میکروب‌هایی است، دهانش فلان است و این برای این است که ما با آن خیلی مأنوس نشویم و لذا اگر شستشویش دادیم مشکلی ندارد. صرفاً این نیست. ممکن هست این حرف تا جایی درست باشد و شاید

یکی از حکمت‌ها باشد و منکر نیستیم ولی ممکن است چیزهای دیگر هم باشد که ما از آن خبر نداریم. بنده می‌خواهم اول پایه را محکم کنم که بحث نجاسات بحث حکم شرعی است مثل احکام تکلیفی، احکام وضعی ما هیچ فرقی نمی‌کنند. ما ملتزم به مجموعه دین براساس حکمت‌هایی که وجود دارد با جزئیاتش هستیم و آن را می‌پذیریم که سگ نجس است. البته مقلدین براساس فتوا عمل می‌کنند؛ یعنی آنها دیگر دنبال این نمی‌گردند که در قرآن، این طرف و آن طرف هست یا نه؟ اگر براساس فتوا است و مخاطبین جزء مقلدین هستند می‌گویم به فتوای فقها رجوع کنند. فتوا چه می‌گوید؟ عجیب است. اینها می‌خواهند بگویند چه دلیلی بر نجاست سگ دارید؟ بنده می‌خواهم بگویم چه دلیلی بر طهارت دارید؟ چون فتوای تمام فقها در تمام عصرها و در تمام مکان‌ها قائل به نجاست سگ و خوک بوده‌اند. مقلد می‌خواهد تقلید کند کتاب فقهی مرجع مهم، در این دوره «العروة الوثقی» است این را مرحوم سید محمدکاظم یزدی تقریباً صد سال قبل نوشته‌اند که محور فقه در دوره اخیر شده است. حدوداً ۴۵ حاشیه از بزرگان فقها بر این کتاب زده شده است. حاشیه؛ یعنی آنجایی که نظرشان با مرحوم عروه فرق می‌کرد، در پاورقی نوشته‌اند. اما اینکه مرحوم سید فرموده‌اند که دو تا از نجاسات سگ و خوک خشکی هستند احدی کسانی که بحث اجتهادی می‌خواهند. همین عروه را بعضی‌ها شرح کرده‌اند؛ یعنی مرحوم یزدی گفته است سگ و خوک خشکی نجس هستند و سراغ ادله‌اش رفته‌اند. این کتاب مستمسک عروه مرحوم آیت‌الله حکیم که کل عروه را شرح کرده است. متن عروه این است که السادس و السابع النجاسات الکلب و الخنزیر البریان؛ یعنی ششم و هفتم نجاسات سگ و خوک خشکی است. در حاشیه مرحوم صاحب عروه می‌فرمایند: «اجماعاً» این حکم اجماعی است. از قدام همه کتاب‌ها را نام می‌برد: معتبر، منتهی، تذکره، ذکری، کشف اللثام، تمام کتب قدما را که مراجعه بفرمایید همه‌اش نجاست سگ را گفته است. اما روایات، سه جور روایت داریم؛ یک) روایتی که به آن خبر واحد می‌گویند؛ یعنی یک روایت آمده است؛ دو) خبر متواتر که روایت آن زیاد است که به تواتر رسیده است؛ چ) خبر مستفیض به خبر متوسط می‌گویند. آنقدر در مورد نجاست سگ روایت داریم که متواتر است تواتر که باشد؛ یعنی قطعیت هست و شکی در آن نیست. این مستمسک عروه بود. من چند روایت



را عرض می‌کنم. کتاب دیگر همین شرح عروه است، درس‌های مرحوم آیت‌الله خوئی است. من چند روایت را می‌گویم. اولاً ایشان می‌فرمایند: «لاخلاف بیننا»؛ یعنی در شیعه اصلاً اختلافی نیست «و هو الذی استقر علیه مذهب الشیعه، اهل سنت هم یادداشت کرده‌ام می‌گویم. بعضی‌ها گفته‌اند این جزء قطعیات نیست. اما اهل سنت هم قائل به نجاست است. فقط یکی از بزرگان شیعه مخالف است. نگوئید شما اینها را نمی‌گویید. آن هم مرحوم سید مرتضی است. آن هم فرمود: نجس نیست اعضای از سگ که در آن روح دمیده نمی‌شود مثل مو و ناخن. و الا خود سگ نجس است. یکی هم از مرحوم صدوق که معروف است می‌گویند مرحوم صدوق گفته سگ پاک است. ایشان گفته است سگ شکاری پاک است. آن هم نگفته همه سگ‌ها؛ یعنی همین سگ خانگی هم نجس است. لذا مرحوم صدوق هم سگ را نجس می‌داند. هیچ کس قائل به طهارت آن نیست. آن را هم بگویم چرا پاک گفته است. چون درباره سگ شکاری قرآن گفته که شما می‌توانید از حیوانی که سگ آن را شکار کرده است بخورید. سگ شکار کرده؛ یعنی سگ رفته شکار را گاز گرفته و شکارش کرده. مرحوم صدوق می‌گوید اینکه می‌گوید بخورید دلالت بر این دارد که حیوان شکار شده پاک هم هست. چون اگر نجس بود قرآن نمی‌گفت بخورید.

دبیر علمی: آیا در قرآن اشاره‌ای به پاک بودن سگ شده است یا نه؟ چون فرمودید اگر اصل پاک بودن مطرح شده باشد، دیگر بحثی نداریم.

استاد وحیدپور: کسانی که شبهه می‌کنند و می‌گویند قرآن گفته است که سگ پاک است. کجا قرآن گفته است؟ یک جایی از قرآن اشاره دارد به سگی که رفته حیوانی را شکار کرده است یا این شکار را آورده است. شما می‌خواهید آن حیوان را بخورید. بخورید؛ یعنی حلال است. قرآن می‌گوید این حیوان شکار شده حلال است و قابلیت خوردن دارد. آن هم سگی که برای این کار است به‌نام سگ شکاری یا سگ معلّم؛ یعنی سگ آموزش دیده. این درست است. این متن آیه است که اگر سگ شکارش کرد این حلال است. آیا ما می‌توانیم از اینجا استفاده کنیم که حیوان شکار شده پاک است و چون پاک است پس سگی که آن را شکار کرده هم پاک است؟ این نکته مهم است. مرحوم صدوق رحمته الله این را قائل شده است لذا سگ شکاری را پاک دانسته و می‌گوید سگ شکاری پاک است، چون اگر نجس باشد رفته

گاز گرفته حیوان گاز گرفته شده نجس می‌شود و اگر پاک نباشد خدای متعال در قرآن نمی‌گوید آن را بخور.

دبیر علمی: نجس شده باشد پاک کردنش کار ساده‌ای است؟

استاد وحیدپور: جوابی که همه آقایان به مرحوم صدوق رحمته‌الله با آن عظمتش داده‌اند این است که خدای متعال در این آیه شریفه یک چیزی را در مقام بیانش هست و یک چیزی را در مقام بیانش نیست. آنچه در مقام بیانش هست این است که خدا می‌خواهد بفرماید یکی از ابزار صید سگ است که اینک یک ابزار صید اسلحه است. اگر شما با ابزار شکاری مثل اسلحه حیوانی را شکار کردید قرآن می‌فرماید حلال است ولی وقتی تیر می‌زنید حیوان از یک جایش خون می‌آید. آیا قرآن گفته این خون پاک است؟ یعنی شما می‌توانید بگویید چون این حیوان شکار شده با اسلحه حلال است، پس خورش هم پاک است؟ هیچ کس این را نگفته است. چون خدای متعال در مقام بیان حلیت است نه در مقام بیان پاکی و نجسی. بحث مفصلی در اصول فقه دارد. خدا می‌خواهد بفرماید غصه نخورید سگ هم مثل اسلحه می‌تواند حیوانی را شکار کند و حلال است. اصطلاحاً می‌گویند خدا در مقام بیان حلیت است نه طهارت. پس اینجا اصلاً در مورد طهارت و نجاست چیزی بیان نشده است. این را به مرحوم صدوق جواب داده‌اند. مرحوم صدوق هم فقط در مورد سگ شکاری این حرف را می‌زند. عبارت را خواندم که و عن الصدوق رحمته‌الله ایشان فقط کلب صید را پاک می‌دانند سگ‌های دیگر را پاک نمی‌دانند. حتی در قرآن هم که مرحوم صدوق می‌گوید اشاره شده فقط به کلب صید است سگ‌های دیگر که اشاره نشده‌اند. پس نسبت به پاک بودن سگ هیچ قولی از هیچ فقیهی به این قطعیت در شیعه نداریم، فقط مرحوم صدوق سگ شکاری را پاک می‌دانند. پس اگر کسی قائل به طهارت سگ باشد قولش آنقدر شاذ و نادر است که تعبیر روایات این است که «سألت أبا جعفر رحمته‌الله فقلت له: جعلت فداك يأتي عنكم الخبران والحديثان المعارضان فبأيهما أخذ؟ فقال: يا زرار! خذ بما اشتهر بين اصحابك و دَعِ الشاذ النادر...» به امام باقر رحمته‌الله عرض کردم: فدایت شوم! از جانب شما دو خبر متعارض به ما می‌رسد، به کدام يك عمل کنیم؟ حضرت فرمود: ای زرار! به آن روایتی عمل کن که بین اصحاب مشهور می‌باشد و روایت شاذ و نادر را کنار بگذار. (احسائی، عوالی اللثالی



العزیزية فی الأحادیث الدینیة، ج ۴، ص ۱۳۳) قول شاذ و نادر را ترک کن. قول شاذ و نادر در مقابل این همه اقوال... اصلاً یک کسی هم آمد در فضای مجازی گفت سگ پاک است اصلاً به قولش اعتنا نمی‌شود، اصلاً ما نمی‌توانیم قولش را مورد اعتنا بدانیم. حالا سراغ روایات برویم. اولاً اهل سنت که می‌گویند اهل سنت پاک می‌دانند اینطور نیست. اهل سنت چهار فرقه هستند. بنده چهار فرقه را بررسی کرده‌ام. کتابی به نام کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه است که در جلد یک، صفحه یازده در مورد سگ آورده است. شافعی‌ها سگ را مطلقاً نجس می‌دانند. حنبلی‌ها که الان خیلی زیاد هستند همه انواع سگ را نجس می‌دانند. مالکی‌ها سگ را پاک می‌دانند. حنفی‌ها هم سگ را بعضی چیزهایش را نجس می‌دانند. آب دهانش را نجس می‌دانند بدنش را پاک می‌دانند؛ یعنی از چهار فرقه، دو فرقه‌شان کاملاً نجس می‌دانند. حنفی‌ها آمدند تفصیل قائل شدند آب دهانش را نجس می‌دانند اما بدنش را پاک می‌دانند. مالکی‌ها هم سگ را پاک می‌دانند. بنابراین می‌توانیم بگوییم میان اهل سنت چنین اختلافی وجود دارد ولی میان علمای شیعه اصلاً اختلافی وجود ندارد. تازه روایات ما هم روایات متواتر است. البته الفاظ روایات با هم مختلف است، ولی نتیجه‌اش یکی است. دو سه نمونه روایت را عرض می‌کنم چون خیلی مهم است. در بعضی از روایات دارد که «تَتَرَّهُوا عَنْ قُرْبِ الْكِلَابِ فَمَنْ أَصَابَ الْكَلْبَ وَهُوَ رَطْبٌ فَلْيَغْسِلْهُ» (صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۶۱۰) اگر سگ با کسی ارتباط داشته باشد که یا سگ مرطوب باشد یا شما مرطوب باشید، چون خشک با خشک که مشکلی ندارد فالیغسله، امر است. خودت را شستشو بده. این نشان می‌دهد که سگ نجس است. چون اگر پاک باشد که امر نمی‌کند خودت را شستشو بده. از این گونه روایات فراوان داریم. این یک دسته. دسته دوم: روایاتی هستند که در آنها عبارت «فی الکلب إنه رجس نجس» (فیض کاشانی، الوافی، ج ۶، ص ۲۰۳). اصلاً تصریح دارد. دو تا لفظ در کنار هم آمده است. اگر کلمه «رجس» خالی بود ممکن بود شما بفهمید مراد آلودگی است. سگ آلودگی دارد رجس و پلید است. ولی می‌گوید رجس نجس. در روایت دیگر دارد «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ: أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ سُورِ الْكَلْبِ يُشْرَبُ مِنْهُ أَوْ يَتَوَضَّأُ قَالَ: لَا. قُلْتُ أَلَيْسَ سَبْعٌ؟ قَالَ: لَا. وَ اللَّهُ إِنَّهُ نَجَسٌ لَا وَ اللَّهُ إِنَّهُ نَجَسٌ» (حرعاملی، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ج ۳،

ص ۴۱۵) کارمان به جایی رسیده است که امام صادق علیه السلام باید قسم بخورد. امام این روزها را می‌دید. کارمان به کجا رسیده است که قسم امام معصوم علیه السلام را باور نکنیم. تعبیر اینطور است. معنای روایت این است که باقی مانده سگ را می‌توان خورد. یا با آن وضو گرفت. حضرت فرمودند: لا. سوال کردم مگر این با گربه و روباه فرق می‌کند؟ سگ هم مثل اینها یک درنده است. قال لا، والله انه نجس. و الله انه نجس. والله انه نجس. ما دیگر چه می‌خواهیم. سه بار حضرت علیه السلام قسم خورده‌اند. در روایات دیگر دارد که قسم ندارد ولی دارد که نجس نجس نجس. ما تقریباً هشت گروه روایات داریم که نتیجه‌شان یک چیز است لذا می‌گوییم متواتر معنوی است گرچه الفاظش یک طور نیست؛ یعنی تواتر لفظی ندارد ولی از نظر معنا و مضمون هشت گروه داریم که تواتر دارد. تازه برخی روایات مربوط به نجاسات غیر سگ، اشاره به نجاست سگ دارد. مثلاً ناصبی، او کسی است که علناً دشمنی خودش را با اهل بیت علیهم السلام اظهار کند. علناً اظهار کند - ما که ضمیر کسی را نمی‌خوانیم - بر زبان جاری کرده یا کتاب نوشته که من دشمن علنی اهل بیت علیهم السلام هستم و یا ناسزا بگوید ما اینها را می‌گوییم، نجس هستند. در روایات دارد به اینکه «فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقًا أَنْجَسَ مِنَ الْكَلْبِ وَ إِنَّ النَّاصِبَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَنْجَسُ مِنْهُ» (صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۹۲). وقتی معیار نجاست سگ است می‌گوید از سگ بدتر ناصبی است. اگر سگ پاک است، پس ناصبی هم پاک است و این کلام امام معصوم علیه السلام هم بی‌مورد است که ناصبی نجس است. مگر سگ نجس است؟ اصلاً نجاست سگ را یک امر واضح و روشن و مسلم می‌دانند. اصلاً سوال نمی‌کند که سگ هم نجس است؟ سگ نجاستش میان مردم خیلی امر روشن و واضحی بوده است. از ابتدای اسلام نجاست سگ یک امر مسلم واضحی بوده و تا به الان هم هیچ فقیهی به معنای واقعی کلمه آن را پاک ندانسته است. نه اینکه کسی بگوید من هم فقیه و مجتهد هستم ولی من می‌گویم پاک است. این نشان می‌دهد که این واقعاً فقیه و مجتهد نیست خارج از سازمان نظام پزشکی و مهندسی است، خارج از سازمان اجتهاد است. استنباط احکام یک متد و روش دارد. اینطور نیست که هر کسی از راه برسد مجتهد شود و فتوا بدهد. شما روش اجتهادتان را بفرمایید. اصول فقه قاعده دارد. اگر اینطور باشد که سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. هر کسی پیدا می‌شود، مخصوصاً امروزه



در فضای مجازی که در و پیکر هم ندارد. هر کسی بگوید من اجتهاد کردم این مسئله فلان طور است. اینکه درست نمی‌شود.

دبیر علمی: در مورد فیزیک و شیمی و پزشکی، اصلاً جرأت اظهار نظر ندارند.

استاد وحیدپور: شما هیچ وقت در مورد پزشکی اظهار نظر نمی‌کنید. می‌گویید باید برویم ببینیم آقای دکتر چه می‌گوید. مثل این است که بنده بگویم بله، نماز صبح واجب است. این دیگر به این معنا نیست که من مجتهد هستم. این یک امر مسلم است. ولی چیزی که نیاز به اجتهاد دارد را نمی‌توانم بگویم بنده مجتهد هستم و استنباط کردم، این نظرم است. شما کسی هستی؟ اول باید مشخص شود مقام علمی شخص چیست؟ از کجا آمده‌اید؟ همانطور که یک پزشک را تأیید می‌کنند و سپس می‌آید اظهار نظر می‌کند. کسی که می‌گوید من مجتهد و صاحب نظر هستم هم باید تأیید شود که از کجا اجتهاد گرفته است؟ کجا درس خوانده است؟ کتاب فقهی‌تان چیست؟ اینها بررسی شود. هیچ وقت در فضای مجازی به صرف اینکه یک نظریه فقهی بدون استدلال صحیح مطرح می‌شود نمی‌شود پذیرفت و اگر این باب شود سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. اخیراً در فضای مجازی یک آقایی گفته است چه اشکال دارد خانم‌ها لاک داشته باشند و وضو و غسل هم بکنند، نماز هم بخوانند. اما ما می‌گوییم لاک ناخن مگر مانع نیست؟ مگر نباید آب به اعضا برسد؟ یا برای اعضای غسل؟ لاک هم که فقط نیست. لاک خصوصیت دارد که شما در مورد لاک صحبت کنید؟ یک کسی بیاید چسبی بچسباند، ناخن بچسباند، چسب یا قیر یا رنگ باشد. شما چه می‌گویید؟ لذا سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. فقه ما به یک فقه سلیقه‌ای تبدیل می‌شود. اصلاً بفرمایید فقه جدید. فقه جدید براساس خواسته‌های نفسانی خودمان باشد؛ یعنی چون دوست داریم سگ را پاک بدانیم یک طوری در ذهن‌مان پیش ذهن درست کنیم که سگ پاک است آن وقت برایش دلیل درست کنیم. این غلط است. ما در فقه، ذهن‌مان باید خالی باشد. براساس داده‌های فقهی ذهن‌مان را پر کنیم نه براساس ذهنیت‌هایمان فقه بسازیم. این فقهی که در فضای مجازی مطرح می‌شود گاهی فقه‌های ساختگی است، گاهی هم منشأ خارجی دارد. فرهنگ غرب نه فقط بلکه نظریاتی که بعضی‌ها که در خارج هستند، اصلاً نظریات فقهی می‌دهند برای ما فقه درست می‌کنند، فقه می‌سازند. فقط هم این نیست.

در بحث ارتداد ببینید چه هیاهوهایی راه انداخته‌اند. اصلاً خودشان به‌راحتی آدم و سیاه پوست را می‌کشند و پا روی سینه‌اش می‌گذارند، بعد اگر در فقه ما جمهوری اسلامی براساس فقه مسلم آمدند یک مفسد را اعدام کردند، برایش هشتگ درست می‌کنند، هشتگ پویش دفاع از فلان الدوله دیلمی که قاتل بوده است. اصلاً این را چرا می‌خواهند اعدام کنند. می‌خواهند فقه جدید درست کنند. حواس‌مان را جمع کنیم که آنچه می‌خواهیم از فقه و دین بگیریم از کارشناسش بگیریم و کسی جز مرجع تقلید و مجتهد درس‌خوانده دود چراغ خورده نیست که نظریات فقهی را براساس ادله مطرح می‌کند. در نتیجه نجاست سگ یک امر بسیار مسلم واضح و روشن و براساس ادله دینی و شرعی است.

دبیر علمی: بعضی‌ها که آنقدر تعصب دارند مگر چند سال است در ایران بحث سگ‌های زینتی مطرح شده است. این بحث‌ها در غرب چند سالی است که اتفاق افتاده است اما این احادیث و روایات که مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش است. اینکه بگوییم ما درست کردیم و مراجع ما آمدند یک چیزی را تراشیدند، اینطور نیست. الان همه منابعش را استاد نشان دادند ما نسبت به این موضوع تعصب نداریم و فقهای ما حکم شرعی را بیان می‌کنند. اگر پذیرفتیم مسلمانیم و تابع مکتب اهل بیت عصمت و طهارت هستیم این چیزها را هم باید بپذیریم. ضمن اینکه با همه اینها استاد فرمودند: نجس بودن به‌معنای اینکه بگوییم این حیوان را باید کشت، آزار داد، این دیگر وفادار نیست یا نجابتش را زیر سؤال ببریم، نیست. همه اینها سر جای خودش و نجاست هم سر جای خودش است. ضمن اینکه تأکید کردند حرمتی برای نگهداریش نیست ولی مذمت بسیار شدیدی شده است و خرید و فروش سگ‌های زینتی به دلایل مختلف که ثابت شده است، جایز نیست و این معامله، معامله باطلی است.

استاد وحیدپور: می‌خواهم این انگیزه به وجود بیاید که همه ما در این مباحث دنبال مباحث فنی و علمی باشیم و مقهور جوسازی‌ها و افکار بی‌دلیل غیرمتخصصین در فضای مجازی نشویم.

پاسخ به پرسش‌ها و شبهات منتخب*

اشاره

فصلنامه پاسخ باتوجه به رسالت مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات - حوزه‌های علمیه، یک بخش از نشریه را به درج تعدادی از پرسش‌ها و شبهات مطرح در موضوعات مختلف که در گروه‌های علمی این مرکز بررسی و پاسخ داده شده اختصاص داده است. در این بخش به اختصار حاصل برخی از این پژوهش‌ها برای استفاده پژوهشگران محترم و مخاطبان عزیز نشریه پاسخ ارائه می‌گردد.

پرسش اول: چه دلایلی بر عدم تحریف قرآن (کم یا زیاد شدن) وجود دارد؟

قرآن معجزه و سند جاوید پیامبر اسلام ﷺ است که دست تغییر و تحریف به دامن آن دراز نشده است و بی‌هیچ نقصان یا افزایشی به نسل‌های متوالی رسیده است. این مسأله مهم، تحقق عینی وعده الهی است که باطل به ساحت این کتاب آسمانی راه ندارد و خداوند خود تا قیامت حافظ و نگهبان آن خواهد بود. قرآن مظهر عزت و حقانیت پیامبر است و خداوند، خود حفظ و صیانت آن را برعهده گرفته است.

مفهوم‌شناسی تحریف

«تحریف» در لغت به معنای تغییر دادن و تبدیل نمودن است. [۱] و در اصطلاح علوم قرآنی،

*. گروهی از پژوهشگران مرکز مطالعات و پاسخگویی به شبهات - حوزه‌های علمیه.

عبارت است از کم یا زیاد کردن و یا جابه‌جایی آیات قرآن را گویند. تحریف، به دو قسم کلی تقسیم می‌شود؛ قسم اول: تحریف معنوی، که همان تفسیر به رأی است؛ یعنی تفسیر آیات قرآن به معنایی که هدف و مقصود خداوند نیست و صرفاً تحمیل نظر و خواسته مفسر، بر متن آیه است. این نوع تحریف در قرآن قطعاً واقع شده است؛ زیرا اغلب بدعت‌گذاران و صاحبان عقاید فاسد در طول تاریخ اسلام، که خواسته‌اند عقائد باطل خود را با لعابی از تأیید دینی بی‌آریند، با تفسیر نادرست کلام الهی، مرتکب چنین تفسیری و تحریفی در قرآن شده‌اند. [۲] در روایات پیامبر و اهل‌بیت علیهم‌السلام از چنین تفسیری شدیداً نهی، و مرتکبان آن نکوهش و به عذاب و کیفری بزرگ وعده داده شده‌اند. خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید: ما آمن بی من فسر. کلامی برآیه؛ [۳] کسی که کلام مرا به رأی خویش تفسیر کند، به من ایمان نیاورده است.

قسم دوم، تحریف لفظی است که خود بر دو نوع است: ۱. تحریف به افزایش (تحریف به زیاده)؛ یعنی اضافه کردن به کلمات یا آیات قرآن کریم. تحریف بدین معنا، اصلاً راهی به قرآن نیافته است و بطلان آن در میان تمام مسلمانان از ضروریات و بدیهیات است. [۴] اهتمام فوق‌العاده مسلمانان در حفظ و یادگیری قرآن و قرائت شبانه‌روزی آن، مانع از وقوع چنین تحریفی بوده است.

۲. تحریف به کاهش (تحریف به نقیصه) است. به این صورت که از قرآن کلمه یا جمله و یا آیه و سوره‌ای حذف گردیده باشد، به طوری که بتوان گفت قرآن موجود همان قرآن نازل از سوی خداوند متعال نیست و قسمتی از آن در موقع تدوین و یا در دوران‌های بعد از بین رفته است. عدم وقوع این نوع تحریف در قرآن نیز واضح است. برای اثبات عدم تحریف در قرآن کریم، دلایل و شواهد متعددی ارائه گردیده است که به صورت اجمال به آنها اشاره می‌کنیم:

یکم: اجماع مسلمانان در طول تاریخ

مسلمانان با وجود داشتن اختلاف در بخش‌هایی از اصول و فروع دین، در مورد عدم تحریف قرآن، اتفاق نظر دارند و معتقدند آنچه در دست ماست، تمام قرآنی است که بر قلب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شده است. شیخ صدوق رحمته‌الله عدم تحریف قرآن را جزء عقاید یقینی امامیه می‌داند. شیخ طوسی و سید مرتضی ادله متعددی را پیرامون نفی تحریف آورنده‌اند



که از جمله آنها اتفاق مسلمانان بر عدم تحریف قرآن است. شیخ جعفر کاشف الغطا بر نبودن چنین تحریفی (تحریف به نقیصه) در قرآن ادعای اجماع می‌نماید. مجاهد بزرگ شیخ محمدجواد بلاغی [۵]، حضرت امام خمینی رحمته الله [۶]، مرحوم آیت‌الله خویی و مرحوم علامه طباطبایی [۷] بر نفی تحریف در قرآن تصریح دارند.

دوم: آیات قرآن

در آیات متعددی از قرآن وعده‌های صریحی از جانب خداوند متعال بر حفظ و حراست از قرآن بیان شده است. مشهورترین آیات دو آیه است:

۱. «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: ۹)؛ همانا ما ذکر را نازل کردیم و یقیناً خود نگهبان آن خواهیم بود. مراد از «ذکر» در این آیه، قرآن است؛ زیرا در آیات قبلی آن، کلمه ذکر به معنی قرآن است. مسلماً حفظ قرآن، شامل محافظت در برابر تحریف و تغییر به زیاده و نقصان و همچنین محافظت در برابر منطق‌های گمراه‌کننده ضد قرآنی و در برابر فنا و نابودی تا آخر جهان می‌شود. [۸]

پس خداوند در آیه مذکور، حفظ قرآن را به ذات مقدس خود نسبت می‌دهد و بنابر این هرگز کسی نمی‌تواند دست خیانت به سوی قرآن دراز کند و به دلخواه خود در آن تغییر و تبدیل به وجود آورد.

۲. «... لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ...» (فصلت: ۴۱-۴۲) ... و یقیناً این کتابی است شکست‌ناپذیر، که هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش‌رو و نه از پشت‌سر، به آن راه ندارد!... تعبیر «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ...» کنایه از آن است که به هیچ‌صورتی، باطل در قرآن راه ندارد و از مصادیق بارز باطل، تحریف قرآن است که در این آیه نفی شده است.

سوم: دلیل روایی

روایات فراوانی دال بر عدم تحریف قرآن وجود دارد. در این جا به يك روايت اکتفا می‌کنیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ مَسَّكُمُ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا وَ إِنِّهَمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ [۹] من در میان شما دو چیز گران بها می‌گذارم: کتاب الهی و عترتم، که اهل بیت من‌اند و آن دو هرگز از همدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر به نزد من بازآیند. این حدیث، معروف به

حدیث ثقلین است و از طرق شیعه و سنی، به نحو متواتر، نقل گردیده است. این حدیث، گواه بر عدم تحریف قرآن است و با صراحت اعلام می‌کند که قرآن برای همیشه و تا روز قیامت محفوظ است، زیرا اگر قرآن تحریف شده باشد، نه به قرآن می‌توان تمسک نمود و نه به عترت! چرا که عترت جدای از قرآن، به عنوان يك حجت مستقل، شناخته نمی‌شود. عترت، در حقیقت مفسران و مبینان قرآنند. اگر عترت باشد ولی قرآن نباشد، مفهوم آن افتراق عترت از قرآن است، در حالی که این حدیث می‌گوید این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند و مکمل یکدیگرند.

چهارم: ضرورت تواتر قرآن

از ضروریات دین است که مجموع قرآن و همه بخش‌ها و سوره‌ها و آیات آن، از عهد رسالت تاکنون، در طی اعصار و قرون و در جمیع طبقات مسلمانان، به نحو متواتر نقل و قرائت شده است و آنچه مدعیان در باب قرآنی بودن بعضی عبارات یا تحریف‌پذیرفتن قرآن به طور کلی می‌گویند، خبر واحد (غیر متواتر) است. پس قرآن به صورت متواتر از هر نسلی به نسل دیگر نقل گردیده است و این امر با قول به تحریف ناسازگار است. [۱۰]

پنجم: نماز شیعه امامیه

به دستورالعمل معصومان علیهم‌السلام قرائت يك سوره کامل بعد از حمد در رکعت اول و دوم نمازهای پنج گانه روزانه، واجب است و این حاکی از اعتقاد امامیه به نیفتادن چیزی از قرآن است. قائلان به تحریف، نمی‌توانند قرائت سوره‌ای را که محتمل تحریف است، جایز و مجزی بدانند، زیرا باید یقین پیدا شود که يك سوره کامل قرآن خوانده شده است. بنابراین اجازه خواندن هر سوره‌ای از سوی ائمه علیهم‌السلام فی نفسه دلیل بر عدم وقوع تحریف در قرآن خواهد بود.

پی نوشت

- [۱]. ابن منظور، لسان العرب، مصر: دارالمعارف، [بی تا]، ج ۲، ص ۸۳۹.
- [۲]. سید ابوالقاسم خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی، ص ۱۹۷.
- [۳]. شیخ صدوق، أمالی، ترجمه کمره‌ای، تهران: انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۲، مجلس ۲، ص ۶، ج ۳.
- [۴]. خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۰۰.
- [۵]. خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۲۰۰-۲۱۱.
- [۶]. امام خمینی رحمته الله، تهذیب الأصول، ج ۲، ص ۹۶.
- [۷]. سید محمدحسین طباطبائی رحمته الله، المیزان فی تفسیر القرآن، (بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات ۱۹۷۲م) ج ۱۲، ص ۱۰۴.
- [۸]. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ج ۱۱، ص ۱۷.
- [۹]. خوئی، البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۸ و ۲۱۰.
- [۱۰]. محمدهادی معرفت، صیانة القرآن، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۸ق، ص ۳۷.



پرسش دوم: اخباری که در ظاهر دلالت بر تحریف قرآن به نقیصه می‌کنند، چگونه قابل

توجیه‌اند؟

ظاهر برخی از اخباری که از امامان معصوم علیهم‌السلام وارد شده است، از اسقاط برخی از کلمات یا جمله‌هایی از آیات وحی حکایت می‌کند. این اخبار را می‌توان در چند دسته مورد بررسی قرار داد:

دسته اول

اخباری که با صراحت بیان می‌کنند که عبارتی از یک آیه حذف شده است. این‌گونه احادیث، در واقع درصدد شرح و تفسیر آیه است؛ مانند این حدیث از ثقة الإسلام کلینی رحمته‌الله که قرائت امام علی علیه‌السلام از این آیه را چنین گزارش می‌دهد: «وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» (بقره: ۲۰۵)؛ بظلمه وسوء سریره. [۱]

امام در مقام تفسیر آیه، ستم‌گری و نهاد زشت مفسدان را علت پایمال کردن کشت و نسل می‌شناسند.

حدیث دیگری نیز از ثقة الإسلام کلینی از امام صادق علیه‌السلام درباره آیه (وَ إِنْ تَلَوْا أَوْ تُعْرِضُوا) نقل شده است که امام علیه‌السلام می‌فرماید:

قال: (وان تلووا - الأمر - وتعرضوا - عما أُرتم به - فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ يَمَّا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا). [۲]

ظاهر حدیث این است که امام از تفسیر و شرح آیه خبر می‌دهد.

دسته دوم

احادیثی است که در پی آنها سخن از «تنزیل» و «تأویل» آیه است؛ مانند این حدیث از امام صادق علیه‌السلام که می‌فرماید:

«وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا» (آل عمران: ۱۰۳). قال: هكذا والله نزل بها جبرائيل على محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. [۳]

و باز حدیثی دیگر از امام باقر علیه‌السلام است که می‌فرماید: «نزل جبرئیل بهذه الآية هكذا: [۴] «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ - بولاية على - إِلَّا كُفُورًا» (اسراء: ۸۹).



حدیثی دیگر نیز از عمار ساباطی است که از امام صادق (ع) درباره آیه زیر چنین نقل می‌کند:

قال تعالى بشأن علي (ع): (أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ - أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ - وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ - أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ وَقَالُوا إِنَّهُ سَاحِرٌ كَذَّابٌ - إِمَّا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ) (زمر: ۹) ثم قال ابو عبدالله (ع): هذا تأويل يا عمار. [۵]

احادیث دسته دوم، به هیچ روی بر این امر دلالت ندارند که زیاده‌ها از جنس وحی قرآنی بوده و سپس با تحریف، ساقط شده‌اند، بلکه محتوا و سبک این احادیث، با توجه به معنای واژه‌های «تنزیل» و «تأویل»، به خوبی نشان می‌دهد که مراد از این زیاده‌ها، شرح و تفسیر آیه، به عنوان تأویل و یا تنزیل از جانب خداست؛ چون هر آن چه از سوی خدا نازل می‌شود، حتماً نباید وحی قرآنی باشد، بلکه نوعی وحی برای شرح و تفسیر آیات وجود دارد که آن هم نازل شده از سوی خداست و تأویل و یا تنزیل آیه شناخته می‌شود اما نباید به متن قرآن اضافه گردد. در واقع امام معصوم (ع) با تعبیر «هكذا نزل جبرائيل، جبرئيل آیه را این چنین نازل کرد»، بر این مطلب تأکید می‌ورزد که اگر آیه را با این معنایی که گفتیم درک کنید، به مقصود خدا به همان گونه که جبرائیل نازل کرده است راه یافته‌اید و در غیر این صورت، از واقعیت آیه دور شده‌اید.

بر فرض هم که تعبیر «هكذا نزل»، ظهور در معنای آیه نداشته باشد، قرینه ادله سلامت قرآن از تحریف، به آن ظهور می‌بخشد.

محققان از علمای امامیه نیز همین معنا را از احادیث برداشت کرده‌اند؛ سید علی بن طاووس می‌گوید:

ابن مغازلی، از فقهای شافعی، در کتاب مناقب با سند خود از جابر بن عبدالله انصاری چنین آورده است: پیغمبر خدا (ص) در سرزمین منی سخن گفتند (سپس آن را ذکر می‌کند تا آن جا که می‌گوید): آن گاه این آیه نازل شد: (فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ - فِي أَمْرِ عَلِي - إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - وَ إِنَّ عَلِيًّا لَعَلِمَ السَّاعَةَ - وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ - عن علي بن ابي طالب (ع)). [۶]

سپس ابن طاووس می‌گوید: «پاره‌ای از الفاظ مذکور که بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده است، آیات قرآن و پاره‌ای دیگر، تأویل و تفسیر آنهاست. [۷]

دسته سوم

احادیثی است که درصدد بیان کامل‌ترین مصداق آیه‌اند و در واقع، آیه را با توجه به برجسته‌ترین مصداق آن تفسیر می‌کنند. مانند حدیثی از ثقة الإسلام کلینی که با سند مقطوع چنین نقل کرده است:

قرأ رجل عند أبي عبد الله عليه السلام: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...» (توبه: ۴۰) فقال: ليس هكذا هي، إنما هي: والمؤمنون، فنحن المؤمنون. [۸]

اینکه امام عليه السلام در این روایت می‌فرماید: «لیس هکذا هی»؛ یعنی: عموم مؤمنان از این آیه مدنظر نیستند، بلکه مراد مؤمنان کاملی هستند که در مقام اُمن جای گرفته‌اند و آنان کسان دیگری جز ما نیستند. علامه مجلسی نیز در این زمینه می‌گوید: مراد امام این است که «مؤمنان» در این آیه در برابر «کافران» نیست تا همه آنان را شامل شود، بلکه مراد مؤمنان کاملی هستند که از خطا در امان و از لغزش معصوم‌اند و آنان تنها ائمه طاهرین عليهم السلام می‌باشند. [۹]

دسته چهارم

احادیثی که در مقام بیان کمیت آیات قرآن است: مرحوم ثقة الإسلام کلینی، با سند خود از امام صادق عليه السلام چنین خبر می‌دهد:

إن القرآن الذي جاء به جبرائيل إلى محمد صلی الله علیه و آله سبعة عشر ألف آية؛ قرآني که جبرائیل برای محمد صلی الله علیه و آله آورده است، هفده هزار آیه دارد. [۱۰]

برخی به ظاهر این حدیث تمسک کرده و آن را دال بر حذف بیش از ده هزار آیه از آیات قرآن دانسته‌اند. آنان بدون دلیل، این حدیث را - چنان که گفتیم - از جمله دلیل‌های خود بر وجود آیاتی بیش از آیات قرآن موجود، در مصحف امام علی عليه السلام به شمار می‌آورند؛ لیکن این پنداری بیش نیست و نمی‌توان به ظاهر این حدیث تمسک کرد. همان طور که جمله محققان از علمای امامیه بر این باورند، زیرا اولاً: در برخی از نسخه‌های کتاب کافی، این حدیث به صورت زیر آمده است:



(إِنَّ الْقُرْآنَ الَّذِي جَاءَ بِهِ جِبْرِيلُ إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ سَبْعَةَ آلَافِ آيَةٍ؛ قرآنی که جبرئیل برای محمد ﷺ آورد هفت هزار آیه دارد). [۱۱]

و عدد هفت هزار، عددی تقریبی است که با تعداد آیات قرآن انطباق دارد. محدث فیض کاشانی در الوافی این حدیث را به نقل از کتاب کافی به همین صورت آورده است؛ [۱۲] و از نظر بزرگان، نسخه‌هایی از کتاب کافی که نزد فیض کاشانی بودند، از صحت و اتقان بیش‌تری برخوردار بوده‌اند. [۱۳]

ثانیاً: بر فرض که این حدیث به صورت هفده هزار آیه باشد، این محدث بزرگ شیعه، ابوجعفر صدوق است که آن را علاج و عدد زائد بر آیات موجود را حمل بر احادیث قدسی کرده است. ایشان که در مقام بیان اعتقادات امامیه است، می‌گوید:

باور ما این است که قرآنی که خداوند بر پیامبرش محمد ﷺ فرو فرستاده، همین قرآن شناخته شده و معروف میان مردم است و قرآن هرگز بیش از این نیست... و هر کس به ما نسبت دهد که قرآن را بیش از این می‌دانیم، به ما افترا بسته و دروغ می‌گوید... بلکه ما می‌گوییم نوعی از وحی، که از جنس وحی قرآنی نیست، به اندازه‌ای نازل شده است که اگر آن را با تعداد آیات قرآن جمع کنیم، به هفده هزار آیه می‌رسد؛ مانند این سخن جبرئیل به پیغمبر ﷺ که نوعی وحی نازل از سوی خداست: «ان الله تعالى يقول لك يا محمد، دار خلقی و...؛ خداوند تعالی به تو می‌گوید: ای محمد، با آفریده‌های من مدارا کن و...» و مانند آن، که بسیاری و جملگی وحی غیرقرآنی هستند؛ چون اگر از سنخ وحی قرآنی می‌بودند، باید در متن قرآن آورده می‌شدند و هرگز از آن جدا نمی‌شدند... [۱۴]

ثالثاً: اگر پاسخ مرحوم صدوق را کافی ندانیم و همچنان قائل شویم که ظاهر روایت، وجود بیش از ده هزار آیه دیگر در قرآن نازل شده بر قلب پیامبر است، هرگز نمی‌توانیم به مفاد این حدیث، ملتزم شویم؛ چون شیوه ائمه علیهم‌السلام، برای همگان مشهود است. هرگز آنان در امر بسیار بزرگی، مانند قرآن، سخنی نمی‌گویند که مایه حیرت و سرگردانی دیگران شود، بدون اینکه دلیل و یا حتی مصداقی برای آن بیاورند. در «شناخت تفاوت‌های اساسی در روایات فریقین»، گفته شده شما هرگز، در هیچ کدام از منابع شیعی معتبر و غیرمعتبر، روایتی پیدا نمی‌کنید که آیه‌ای از آیات قرآن را نشان دهد و از حذف تمام آن از قرآن موجود

خبر دهد، تا مصداقی از دو ثلث قرآنی باشد، که طبق این حدیث، از قرآن ساقط شده است، بلکه - همان گونه که گروه های گوناگون این احادیث را ملاحظه کردید - تمام احادیثی که ظاهرشان قول به تحریف است، تنها از حذف کلمه و یا عبارتی از آیه قرآن حکایت می کنند. بنابراین، چه طور ممکن است بیش از ده هزار آیه، کاملاً از قرآن حذف شده باشد، بدون این که بتوان يك مورد از آن را در منابع روایی پیدا کرد! پس این روایت یا مجعول است و یا راوی آن به خطا رفته است و بر فرض صحت صدور و عدم خطای راوی، امام علیه السلام در مقام بیان جملگی وحی نازل شده، اعم از وحی قرآنی و وحی غیرقرآنی است؛ همان طور که مرحوم ابوجعفر صدوق احتمال داده اند. ضمن اینکه با اصل فلسفه وجودی اسلام و حدیث ثقلین و حکمت الهی و هدایت او نمی سازد؛ چون در این صورت، باید عمده کتاب الهی از بین رفته باشد.

پی نوشت

- [۱]. ابوجعفر، کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۲۸۹، رقم ۴۳۵.
- [۲]. همان؛ ج ۱، ص ۴۲۱، رقم ۴۵، آیه ۱۳۵ سوره نساء.
- [۳]. ابوجعفر، کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۱۸۳، رقم ۲۰۸.
- [۴]. همان، ج ۱، ص ۴۲۵، رقم ۶۴.
- [۵]. همان، ج ۸، ص ۲۰۴-۲۰۵، رقم ۲۴۶.
- [۶]. به نقل از: محمدباقر مجلسی، مرآة العقول، ج ۵، ۵۸.
- [۷]. همان.
- [۸]. ابوجعفر، کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۲۴، رقم ۶۲.
- [۹]. محمدباقر، مجلسی، مرآة العقول، ج ۵، ص ۷۹.
- [۱۰]. ابوجعفر، کلینی، همان، ج ۲، ص ۶۳۴، رقم ۲۸.
- [۱۱]. محسن فیض کاشانی، الوافی، به نقل از: محمدهادی معرفت، صیانة القرآن عن التحریف، ص ۲۶۴ و ر.ک: محسن فیض کاشانی، الصافی فی تفسیر القرآن، تصحیح: شیخ حسین الأعلمی، ج ۱، ص ۴۹.
- [۱۲]. همان.

- [۱۳]. ر.ك: میرزا ابوالحسن شعرانی، مقدمة الوافی: ج ۱، ص ۲؛ مرحوم شعرانی در تعلیقه بر شرح کافی ملاصالح مازندرانی، بر این باورند که لفظ «عشر» در «سبعة عشر» از لغزش‌های نسخه‌نویسان کتاب کافی و یا از راوی این حدیث است. (ر.ك: محمدصالح المازندرانی، شرح جامع علی کافی، تعلیق: میرزا ابوالحسن الشعرانی، ج ۱۱، ص ۷۶.
- [۱۴]. ابوجعفر صدوق، الاعتقادات، ص ۸۴.



پرسش سوم: آیا به اعتقاد علمای شیعه سوره‌های نورین و ولایت از قرآن حذف شده‌اند؟

برخی بدون هیچ مدرکی، مدعی شده‌اند که علمای شیعه معتقدند، سوره نورین و ولایت از قرآن حذف شده است [۱] و برخی هم قول به حذف سوره نورین و ولایت را به بعضی از شیعه نسبت داده‌اند. [۲] ولی این ادعا کاملاً بی‌اساس بوده و با دلایل ذیل مردود است:

۱. علمای شیعه در کتب خود با ذکر دلایل عقلی و نقلی، تحریف ناپذیری قرآن را ثابت کرده‌اند و شبهات پیرامون آن را هم پاسخ داده‌اند [۳] و بعضی از ایشان کُتب مستقلی در آن موضوع نگاشته‌اند [۴] و به هیچ وجه زیر بار اعتقاد به تحریف قرآن، حتی در مورد يك حرف از آن هم نرفته‌اند؛ چنانکه امام سید شرف‌الدین، از علمای برجسته شیعه می‌فرماید: «هر کس به شیعه، تحریف قرآن را نسبت دهد، به آنها دروغ بسته و افترا زده و به آنها ستم کرده است؛ چرا که قداست قرآن حکیم، از ضروریات دین اسلام و مذهب امامان آنان است. هر کس در قداست قرآن (تحریف ناپذیری قرآن) شك کند، به اجماع امامیه و به حکم بدهاوت اولیه از مذهب امامیه مرتد است. به اعتقاد شیعیان، ظواهر قرآن - چه رسد به نصوص آن - برای مؤمنان حجت و لازم الإلتباع است، به همین دلیل آنان را می‌بینی که احادیث مخالف با قرآن را به دیوار می‌زنند (رد می‌کنند) و بهایی به آن نمی‌دهند، هرچند از نظر سندی صحیح باشد... و این نیست مگر به خاطر اعتقاد به عدم تحریف قرآن! قرآن حکیمی که نه از مقابل و نه از پشت سر (به هیچ صورت) باطل در آن راه ندارد، همان قرآن است که در بین دو جلد و در دست مردم است. نه حرفی به آن افزوده یا از آن کم نگردیده و تبدیل کلمه‌ای به کلمه دیگر و حرفی به حرف دیگر در آن راه ندارد و هر حرفی از حروفش در کل نسل‌ها تا زمان پیامبر ﷺ متواتر قطعی است. [۵]» بنابر آنچه گذشت چگونه می‌توان قبول کرد که شیعه، معتقد به حذف تمام يك سوره یا دو سوره از قرآن باشد؟!».

۲. عبارت این سوره خیالی و جعلی، به قدری سخیف و غیرفصیح است که خود، بهترین دلیل بر جعلی بودنش می‌باشد؛ چنانکه محقق آشتیانی بعد از نقل آن از کتاب «تبیان



المذاهب» می‌نویسد: «و لکن تو آگاهی که آنچه ذکر شده، جزء قرآنی که قطعاً مجاز است، نمی‌باشد؛ چرا که هر دانای به لغت عرب می‌تواند مثل آن (سوره خیالی) را بیاورد در حالی که خدای سبحان فرموده است: اگر جن و انس اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آن را نخواهند آورد، هر چند یکدیگر را (در این کار) کمک کنند». (اسراء: ۸۸) [۶]

۳. این سوره جعلی، ضعف شدیدی در سند دارد، چرا که اصل آن در کتاب تبیان المذاهب، بدون ذکر مدرک ذکر شده است [۷] و میرزای نوری و محقق آشتیانی رحمتهما الله هم آن را از آن کتاب نقل کرده‌اند و بعد مدعی شده‌اند که آن را در غیر از این کتاب نیافته‌اند. مگر اینکه حکایت شده است که در کتاب مثالب، منسوب به ابن شهر آشوب مذکور است، که تمام سوره ولایت را از قرآن حذف کرده‌اند و احتمالاً مراد از آن همین سوره نورین باشد. [۸] اما در مورد کتاب مثالب، آیت‌الله معرفت معتقد است کسی آن را به هیچ وجه ندیده است و اصحاب تراجم (شرح حال نویسان) هم سخنی از آن به میان نیاورده‌اند و تنها خود ابن شهر آشوب در کتابش، معالم العلماء، در ترجمه (شرح حال) خود نامی از آن آورده است، ولی معلوم نیست که آیا نسخه‌اش منتشر شده یا نه؟ و کسی هم ذکری از آن نکرده است و صاحب الذریعه با آن همه اطلاعاتی که در مورد کتب تألیف شده دارد، به هیچ وجه آن را ندیده و تنها با واسطه آن را نقل کرده است که شاید کتاب دیگری هم نام آن باشد» بعد ایشان در مورد عبارتی که از آن حکایت شده چنین می‌گویند: «ندیده‌ام کسی ادعای مشاهده آن عبارت را کند و تنها آن را با لفظ حُکّی مجهول نقل کرده‌اند، مانند نوری و آشتیانی» [۹] و اما در مورد مؤلف کتاب تبیان المذاهب، اختلاف است. برخی او را میرذوالفقار علی الحسینی الأردستانی، متخلص به مؤید یا هوشیار و برخی هم او را شیخ محسن کشمیری - سنی متعصب - دانسته‌اند. ولی طبق تحقیقی که برخی از محققان (رحیم رضا ملک زاده) انجام داده‌اند، مؤلف آن کتاب کی‌خسرو اسفندیار (مؤید)، بزرگ علمای مجوس ارهمند است. [۱۰] چنانکه در یادداشت‌های آن محقق محترم چنین آمده است: «مخفی نماند که هرچند دلیل، مبرهن می‌شود که نگارنده کتاب مذکور از علما، حکما، پارسایان بل حضرت امام زمان علیه السلام، کی‌خسرو دستورالدستوران و جانشین پیشوای پیمبران شیت آذر کیوان است» [۱۱] و بعد از آن هفت دلیل بر این مطلب ذکر شده است. [۱۲]

بنابر آنچه گذشت مطلب مورد بحث تهمتی است که يك عالم غیرمسلمان، به شیعیان زده است و از اساس باطل است هر چند برخی از اخباریان به آن بها بدهند. راستی اگر واقعاً چنین سوره‌ای که نام حضرت علی علیه السلام در آن ذکر شده است در قرآن بوده است، چرا امام علی علیه السلام و یارانش هیچ‌گاه به آن احتجاج نکرده‌اند؟ مطلب دیگر اینکه فرضاً اگر ادعای حذف چنین سوره‌ای حتی در کتب معتبر شیعه هم ذکر شده بود، نبایست کسی به خود اجازه می‌داد که آن را به کل علمای شیعه نسبت دهد. هم‌چنانکه در برخی از کتب معتبر اهل سنت، روایاتی دال بر حذف سوره‌های «جفد» و «خلع» و سوره‌هایی مانند توبه و ... آمده است، [۱۳] ولی شیعه به خود اجازه نمی‌دهد کل علمای اهل سنت را قائل به تحریف قرآن بداند؛ چرا که نقل حدیث، اعم از اعتقاد به مضمون آن است و از سوی دیگر، اعتقاد ناصحیح چند تن از پیروان يك مذهب را نمی‌توان به کل علما و معتقدان آن مذهب و یا به خود مذهب نسبت داد.

پی‌نوشت

- [۱]. ر. ک. محمد، عبدالرحمن، السیف، شیعه الإثناعشریه و تحریف القرآن، ص ۵۲-۵۳.
- [۲]. ر. ک. مؤبد، کی‌خسرو، اسفندیار، تبیان مذاهب با یادداشت‌های رحیم رضا ملک‌زاده، (تهران: کتابخانه طهوری، چ اول، ۱۳۶۲) ج ۱، ص ۲۴۶-۲۴۷.
- [۳]. ر. ک. سید محمدحسین الطباطبایی، المیزان فی تفسیرالقرآن (قم: اسماعیلیان، چاپ پنجم، ۱۳۷۱، ج ۱۲، ص ۱۰۴-۱۳۳)؛ ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه (تهران: دارالکتب الإسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۶۴، ج ۱۱، ص ۲۱-۳۱)؛ سید ابولقاسم، خویی، البیان فی تفسیرالقرآن ([بی‌جا]: انوارالمهدی، چاپ هشتم، [بی‌تا]، ص ۱۹۷-۲۳۵)؛ محمدهادی، معرفت، صیانة القرآن من التحریف (قم: مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۸)؛ عبدالله، جوادی آملی، قرآن در قرآن (قم: اسراء، چاپ دوم، ۱۳۷۸، ص ۳۱۵-۳۴۹)، السیدمحسن، الخرازی، بدایة المعارف الإلهیة فی شرح العقاید الإمامیه (قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، چاپ پنجم، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۷۹-۳۱۰)؛ محمدتقی، مصباح یزدی، قرآن‌شناسی (قم: انتشارات مدرسه علمیه معصومیه، بی‌نوبت چاپ، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۵-۵۸)؛ فتح‌الله، محمدی (نجارزادگان) سلامة القرآن من التحریف (تهران: پیام آزادی، ۱۴۲۰ ق، ج ۱)؛ السیدعلی، الحسینی المیلانی، التحقيق



- فی نفی التحریف عن القرآن الشریف (قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۰ق)؛ السیدمرتضی، الرضوی، البرهان علی عدم التحریف القرآن (بیروت: الإرشاد و للطباعة والنشر، ۱۴۱۱ق).
- [۴]. ر. ک. محمدهادی، معرفت، پیشین، فتح‌الله، محمدی (نجاززادگان) پیشین؛ السیدعلی، الحسینی المیلانی، پیشین، السیدمرتضی، الرضوی، پیشین، عبدالعلی، محمد شاهرودی، قرآن هرگز تحریف نشده (ترجمه فصل الخطاب فی عدم تحریف الكتاب رب الأرباب، آیت‌لله حسن زاده آملی) (قم: قیام، ۱۳۷۱).
- [۵]. السید شرف‌الدین، العاملی، الفصول المهمة (نجف: دارالنعمان، [بی‌تا]، ص ۲۶۳).
- [۶]. محمدحسن، آشتیانی، بحرالفوائد فی شرح الفوائد مندرج در حاشیه فراید الأصول شیخ انصاری رحمته الله (با خط عبدالخالق النجانی، ۱۳۱۵ق).
- [۷]. مؤید کی‌خسرو، اسفندیار، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۶-۲۴۷.
- [۸]. ر. ک. میرزا، حسین نوری، فصل الخطاب، چاپ سنگی، ص ۱۷۹-۱۸۰، محمدحسن آشتیانی، پیشین، ص ۷۰-۷۱.
- [۹]. محمدهادی، معرفت، پیشین، ص ۱۸۹.
- [۱۰]. ر. ک. علامه سیدمرتضی، عسگری، القرآن الکریم و روایات احمد دستین ([بی‌جا]: دانشکده اصول دین، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۷۴-۱۷۵)؛ محمدهادی، معرفت، پیشین، ص ۱۹۲.
- [۱۱]. مؤید کی‌خسرو، اسفندیار، پیشین، ج ۲، (یادداشت‌های رحیم رضا، ملک زاده، ص ۶۰).
- [۱۲]. ر. ک. همان. ص ۶۰-۶۷.
- [۱۳]. ر. ک. جلال‌الدین عبدالرحمن، السیوطی، الإیتقان فی علوم القرآن، تقدیم و تعلیق الدكتور مصطفی دیب البغاء (بیروت: داربن کثیر، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۲۰۵-۲۰۶ و ج ۲، ص ۷۲۱-۷۱۹)؛ الدر المنثور (قم: کتابخانه آیت‌لله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۰۵ و ج ۶، ص ۴۲۰-۴۲۲)؛ بدرالدین محمد بن عبدالله الزرکشی، البرهان فی علوم القرآن با تعلیق مصطفی عبدالقاهر عطاء (بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۴۳-۴۴)؛ شهاب‌الدین السید آلوسی، البغدادی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، (مصر: ادارة الضیاعة المنیریة، چاپ دوم، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۳۱۶).

پرسش چهارم: آیا احادیثی که از وجود نام ائمه علیهم السلام در قرآن حکایت می‌کنند، به

نوعی بر تحریف قرآن دلالت ندارند؟

احادیثی که در برخی منابع حدیثی شیعه وجود دارد و دست‌آویز برخی از افراد برای اعتقاد به تحریف قرآن و یا متهم کردن شیعیان به تحریف قرآن شده است، از لحاظ محتوایی به دسته‌های متعددی تقسیم می‌شوند. یک دسته از این احادیث، احادیثی است که حاوی این مطلب است که نام امامان شیعه در قرآن بوده است ولی از آن حذف شده است. این احادیث که نسبت به گروه‌های دیگر، از کمیت بیش‌تری برخوردارند، در منابع اهل سنت نیز کم و بیش یافت می‌شوند. از جمله، حدیث ثقة الإسلام کلینی با سند خود از ابی‌الحسن علیه السلام است که امام می‌فرماید:

«ولاية علي بن أبي طالب عليه السلام مكتوبة في جميع صحف الأنبياء و لن يبعث الله رسولا إلا نبوة محمد و ولاية وصيه عليه السلام؛ ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام در تمام کتاب‌های انبیا نوشته شده است و خداوند، هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر آنکه از او برای اعتقاد و تبلیغ نبوت محمد و ولایت جانشین او پیمان گرفت.» [۱]

مضمون این حدیث در منابع اهل سنت، در کتاب شواهد التنزیل از حاکم حسکانی، از دانشمندان اهل سنت در قرن پنجم هجری، نیز نقل شده است. وی با سند خود از عبدالله بن مسعود چنین می‌آورد:

قال النبي صلى الله عليه وآله يا عبدالله! أتاني الملك فقال: يا محمد (واسأل من أرسلنا من قبلك من رسلنا) علي من بعثوا؟ قلت: علي ما بعثوا؟ قال: علي ولايتك و ولاية علي بن أبي طالب عليه السلام؛ پیامبر صلى الله عليه وآله فرمودند: ای عبدالله بن مسعود! فرشته وحی نزد من آمد و گفت: ای محمد و این آیه را تلاوت کرد: بپرس از کسانی که پیش از تو از پیامبران فرستادیم، برای چه چیز به رسالت مبعوث شدند؟ گفتم: برای چه مبعوث شدند؟ گفت: بر ایمان به ولایت تو و ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام. [۲]

حاکم نیشابوری، مؤلف کتاب پرآوازه المستدرک علی الصحیحین، همین حدیث را در کتاب معرفه علوم الحدیث، نقل کرده است. [۳] ابن عساکر نیز در شرح حال امیر مؤمنان امام علی علیه السلام، در کتاب معروف خود، تاریخ مدینه دمشق به نقل از حاکم نیشابوری [۴] و



نیز خطیب خوارزمی، در کتاب المناقب [۵] و ثعلبی در تفسیر الکشف و البیان این حدیث را آورده‌اند. [۶]

تمامی این افراد از دانشمندان نامور اهل سنت به شمار می‌آیند.

حدیث دیگری از تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده است بدین شرح: (لو قرئ القرآن - کما انزل - لألفیتنا فیه مسمّین؛ اگر قرآن همان طور که نازل شده است، خوانده می‌شد، ما را با نام در آن می‌یافتید. [۷])

مضمون این حدیث از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است. [۸]

روایت دیگری از امام باقر علیه السلام در کتاب‌های کافی و تفسیر عیاشی ذکر شده است. امام علیه السلام می‌فرماید:

نزل القرآن علی أربعة أرباع: ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احکام [۹]؛ قرآن بر چهار بخش نازل شده است: یک چهارم، دربارهٔ ما اهل بیت، یک چهارم، دربارهٔ دشمنان ما، یک چهارم سنت‌ها و امثال و یک چهارم، فرائض و احکام.

مضمون این حدیث در کتاب کنز الفوائد کراجکی با سندهای متعدد از ابن عباس [۱۰] و نیز کتاب تفسیر فرات کوفی آن هم با چند سند از أصبغ بن نباته از امام علی علیه السلام نیز نقل شده است. [۱۱]

ابن مغازلی شافعی (م. ۴۸۳ق) نیز با سند خود از ابن عباس نظیر همین حدیث را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند:

... فقال النبی صلی الله علیه و آله لأصحابه: ممّ تعجبون، ان القرآن أربعة أرباع: ربع فینا اهل البيت خاصة و ربع فی أعدائنا و ربع حلال و حرام و ربع فرائض و احکام و الله انزل فی علی کرائم القرآن [۱۲]؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به یاران خود فرمود: از چه در شگفتید! قرآن چهار بخش است: یک چهارم، به طور خاص دربارهٔ ما اهل بیت، یک چهارم، دربارهٔ دشمنان ما، یک چهارم، حلال و حرام و یک چهارم، فرائض و احکام. به خدا سوگند آیات کریمه قرآن دربارهٔ علی علیه السلام نازل شده است.

قُندوزی حنفی نیز این حدیث را آورده است [۱۳] و غیاث الدین بن همام می‌گوید:

حافظ ابوبکر بن احمد بن موسی بن مردویه با سند خود از امام علی علیه السلام نیز این حدیث را

نقل کرده است. [۱۴] حاکم حسکانی نیز این حدیث را ذکر کرده است. [۱۵]

حال پرسش مهم این است آیا این اخبار حکایت از تحریف قرآن دارند؟ آیا نام‌های ائمه طاهرین علیهم‌السلام در قرآن بوده و بر اثر تحریف ساقط شده‌اند؟

به نظر می‌رسد که هیچ محقق با تأملی به خود اجازه نخواهد داد که به استناد این اخبار، سر از پندار تحریف درآورد و بگوید: يك چهارم آیات قرآن درباره اهل بیت علیهم‌السلام بوده است و در اثر تحریف اسقاط شده است؟! چه طور چنین چیزی ممکن است، در حالی که اگر به مفاهیم «تنزیل» و «اقرء» توجه کنیم و شأن نزول آیات و جری و تطبیق و مصداق کامل آیات را در نظر آوریم، به روشنی در می‌یابیم مراد معصومین علیهم‌السلام از اینکه می‌فرمایند: «يك چهارم قرآن درباره ماست» و یا می‌فرمایند: «اگر قرآن همان گونه که نازل شده است، خوانده می‌شد، ما را با نام می‌یافتید» و یا... بیان نشانه‌های ویژه و صفات روشن اهل بیت علیهم‌السلام در قرآن است؛ به گونه‌ای که هر صاحب درک و قرآن‌شناسی، به دور از سهل‌انگاری و سبک‌سری، با تدبر در آیات قرآن، بدون تردید، ولایت اهل بیت علیهم‌السلام و فضایل و مناقب آنها را می‌یابد. کافی است روایات شیعه و اهل سنت را در این زمینه ملاحظه کنیم؛ طبق این روایات، شأن نزول و تأویل بسیاری از آیات قرآن، درباره عترت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم، به ویژه امام علی علیه‌السلام است؛ [۱۶] به طور نمونه، ابن‌عساکر از قول ابن‌عباس می‌نویسد:

ما نزل فی أحد من کتاب الله تعالى ما نزل فی علی؛ در کتاب خدا، درباره احدی به اندازه (امام) علی علیه‌السلام آیه نازل نشده است. [۱۷]

طبرانی و خوارزمی و دیگران از قول ابن‌عباس نقل می‌کنند:

ما أنزل الله (یا أیها الذین آمنوا) إلا و علی امیرها و شریفها و لقد عاتب الله أصحاب محمد فی غیر مکان و ما ذکر علیاً إلا بخیر؛ خداوند هیچ آیه‌ای را (در مقام ستایش)، خطاب به مؤمنان نازل نکرد، جز آنکه علی علیه‌السلام سرآمد آنهاست. خداوند، اصحاب محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم را در موارد متعددی سرزنش کرده است، لیکن درباره امام علی علیه‌السلام، جز خیر و خوبی یاد نکرده است. [۱۸]

و باز این حدیث مشهور از زبان مبارک پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم می‌فرماید:



إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يقاتل على تأويل القرآن كما قاتلتُ على تنزيله؛ از شما کسی است که بر طبق تأویل قرآن می‌جنگد، همان طور که من بر طبق تنزیل قرآن جنگیدم. [۱۹]

این حدیث حکایت از این دارد که امام علی (ع) و سپاهیان‌شان، بخشی از تأویل آیات قرآن و آنان که در برابر امام صف آرایی کردند، تأویل بخشی دیگر از همان آیات، می‌باشند، که همان آیات، در ظاهر، تنزیلی درباره پیغمبر خدا ﷺ و دشمنان ایشان نازل شده است؛ بنابراین، اینکه می‌فرماید: «ربع قرآن درباره اهل بیت (ع) و ربع آن درباره دشمنان آنهاست»، به این معناست که ربع تأویل قرآن، درباره عترت و ربع تأویل آن، درباره دشمنان آنهاست؛ چون دشمن يك نفر از آنها، دشمن همه آنهاست. این نکته از مضامین احادیث متعددی استفاده می‌شود که می‌گوید:

قرآن (مانند موجودی زنده) دائم در جریان و سریان است و آیات آن در هر زمان بر گروهی تطبیق می‌شود. [۲۰]

شاهد بر این معنا از این گروه از روایات، احادیثی است که تصریح می‌کند نام ائمه اطهار (ع) به صورت مشخص، در قرآن به کار نرفته است. در بین این احادیث، حدیث صحیح السند نیز هست؛ از جمله حدیث ثقة الإسلام کلینی با سند صحیح از ابابصیر که می‌گوید:

سألت أبا عبد الله (ع) عن قوله تعالى: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ...) قال: نزلت في علي و الحسن و الحسين، قلت: إِنَّ الناس يقولون فما باله لم يسمَّ علياً و أهل بيته في كتاب الله؟ قال (ع) فقولوا لهم: إِنَّ رسول الله ﷺ نزلت عليه الصلاة ولم يسمَّ لهم ثلاثاً و لا أربعاً، حتى كان رسول الله ﷺ الذي فسَّر لهم ذلك؛ از امام صادق درباره مقصود آیه (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ...) پرسیدم. امام فرمود: این آیه درباره علی و حسن و حسین (ع) نازل شده است. گفتم: مردم می‌گویند: (اگر چنین است پس) چرا نام علی و اهل بیتش در کتاب خدا نیامده است؟! حضرت فرمود: به آنان بگو: بر رسول خدا ﷺ وجوب نماز نازل شد، ولی نامی از سه رکعت و چهار رکعت آن در قرآن نیست؛ تا آنکه رسول خدا ﷺ تعداد رکعات و احکام نماز را برای مردم تفسیر کردند. درباره اولی الامر نیز همین طور، شرح و تفسیر آن به عهده رسول خدا ﷺ است. [۲۱]

آیه الله خوئی در پی این حدیث می نویسد:

این حدیث صحیح، بر تمام آن روایات حاکم است، یا لا اقل نص در مراد و آن روایات ظاهر در مرادند و مراد آنها را روشن می کند؛ به این معنا که نام ائمه علیهم السلام در قرآن با صفات و ویژگی هاشان و نه با ذکر نام متعارف آنها آمده است. [۲۲]

امام خمینی (قدس سره) نیز سخن نگزی دارد که باید قول فصل در این زمینه به حساب آید. ایشان می فرماید:

اگر کتاب الهی پر از نام اهل بیت و نام امیر مؤمنان علیه السلام و اثبات وصایت و امامت ایشان با اسم بوده است و سپس با تحریف ساقط شده است، چرا خود امام علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام و نیز سلمان، ابوذر، مقداد، عمار و سایرین از یاران امام علی علیه السلام، که دائم بر خلافت امام علی علیه السلام احتجاج می کردند، هرگز به آن آیات احتجاج نکردند؟! چرا آنان به احادیث نبوی، در تفسیر آیات، استدلال می کردند، با آنکه قرآن در میان آنان بوده است؟! [۲۳]

پی نوشت

- [۱]. ابوجعفر، کلینی، همان، ج ۱، ص ۴۳۷، رقم ۶.
- [۲]. عبيدالله الحاکم الحسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق: محمدباقر المحمودی، ج ۲، ص ۲۲۲.
- [۳]. ابوعبدالله الحاکم النیسابوری، معرفة علوم الحديث، تصحيح: المعظم حسين، النوع ۲۴، ص ۹۲.
- [۴]. علی بن الحسن (المعروف بابن عساکر) ترجمه الإمام علی علیه السلام من تاریخ دمشق، تحقیق: محمدباقر المحمودی، ج ۲، ص ۷۹، رقم ۶۰۲.
- [۵]. موفق بن احمد الخوارزمی، المناقب، تحقیق: مالك المحمودی، فصل ۱۹، ص ۲۲۱.
- [۶]. احمد بن محمد الثعلبی، الكشف والبيان في تفسير القرآن، مخطوط: جزء ۴، ص ۳۳۵.
- [۷]. عیاشی، همان، ج ۱، ص ۱۳، رقم ۴.
- [۸]. همان: ج ۱، ص ۱۳، رقم ۵.
- [۹]. ابوجعفر کلینی، همان، ج ۲، فضل القرآن، ص ۶۲۷، رقم ۴، و ر.ک: عیاشی، همان، ج ۱، ص ۹، رقم ۱.



- [۱۰]. محمدبن علی، کراجکی، کنز الفوائد، تحقیق: عبدالله نعمه.
- [۱۱]. فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات کوفی، تحقیق: محمدالکاظم، ص ۴۶، رقم ۱-۲.
- [۱۲]. علی بن محمد، شافعی، مشهور به ابن مغازلی، مناقب الإمام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، تحقیق: محمدباقر البهبودی، ص ۳۲۸، رقم ۳۷۵.
- [۱۳]. ر.ک: سلیمان بن ابراهیم، القندوزی الحنفی، ینابیع المودة، چاپ اسلامبول، ص ۱۲۶ و چاپ نجف، ص ۱۴۸.
- [۱۴]. غیاث الدین، حبیب السیر، ج ۲، ص ۱۳.
- [۱۵]. الحاکم الحسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۴-۴۵ و ۴۷.
- [۱۶]. ر.ک: حسکانی، وی ده‌ها روایت در کتاب شواهد التنزیل خود در این زمینه آورده است.
- [۱۷]. ابن عساکر، ترجمه الإمام علی بن ابی طالب (علیه السلام) من تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۴۲۸، رقم ۹۳۵-۹۴۰.
- [۱۸]. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۱، رقم ۱۱۶۸۷؛ خوارزمی، المناقب، ص ۱۷۹ و نیز ر.ک: حسکانی، همان، ج ۱، ص ۵۳؛ محمدبن سلیمان الکوفی، مناقب الإمام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، تحقیق: محمدباقر المحمودی، ج ۱، رقم ۶۷ و ۸۱؛ ابونعیم اصفهانی، همان، ج ۱، ص ۶۴.
- [۱۹]. احمدبن شعیب، نسائی، خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام)، تحقیق: محمد الکاظم المحمودی، ص ۱۶۶، رقم ۱۵۶. این حدیث مدارک و سندهای متعددی دارد که محقق کتاب در پانوشت‌ها به آنها اشاره کرده است.
- [۲۰]. مانند حدیثی که عیاشی از امام باقر (علیه السلام) به این صورت نقل می‌کند: «... و لو ان الآیة اذا نزلت فی قوم ثم مات اولئک القوم، ماتت الآیة و لما بقى من القرآن شیء، و لكن القرآن یجرى أوله على آخره مادامت السماوات و الأرض ...؛ اگر آیه‌ای تنها درباره قومی نازل شده باشد، آن قوم که بمیرند آیه هم می‌میرد و از قرآن چیزی باقی نمی‌ماند، لیکن قرآن دائم در جریان است تا زمانی که آسمان‌ها و زمین برپاست». عیاشی، همان، ج ۱، ص ۱۰، رقم ۷.
- [۲۱]. ابوجعفر، کلینی، همان، ج ۱، ص ۲۸۶.
- [۲۲]. سید ابوالقاسم، خویی، همان، ص ۲۳۱.

پرسش پنجم: آیا اخباری که از قرائات منسوب به ائمه اطهار علیهم السلام پرده برمی دارند،

دلیلی بر تحریف قرآن موجود نیستند؟

در برخی از احادیث، قرائت‌هایی را مشاهده می‌کنیم که منسوب به امامان معصوم علیهم السلام است. قرائاتی که به صورت خبر واحد نقل شده‌اند و در طبقه‌بندی قرائات، گاهی با برخی از قرائت‌های معتبر موافق و گاهی مخالف‌اند. این گونه قرائات، در اصطلاح علوم قرآن، قرائت «شاذ» نامیده می‌شوند. بدیهی است هرگز نمی‌توان با استناد به این گونه قرائات، سخن از تحریف قرآن گفت؛ زیرا اولاً، اثبات متن قرآن تنها با تواتر لفظی - و نه با خبر واحد - امکان پذیر است. ثانیاً، اختلاف در قرائات، دلیل بر اختلاف در متن وحی نیست. قرآن يك حقیقت است و قرائات حقیقتی دیگر. قرآن مجموعه الفاظ وحی است که بر قلب مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله نقش بسته است، در حالی که قرائات، نحوه نگارش و چگونگی بیان الفاظ وحی می‌باشند و این دو با یکدیگر متفاوت‌اند؛ بنابراین، اگر در ادا، نگارش و چگونگی قرائت لفظی از الفاظ قرآن، اختلافی باشد، به متن آیه آسیبی نمی‌رساند.

نمونه‌هایی از احادیث:

از جمله احادیث که قرائتی متفاوت از قرائات مشهور را بیان می‌کند، حدیثی است که شیخ الطائفه طوسی از شیخ خود مرحوم مفید رحمته الله با سند از غالب بن الهذیل نقل می‌کند. وی می‌گوید:

سألت أبا جعفر عليه السلام عن قوله تعالى «وَأَمْسَحُوا بِرُؤُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكُعْبَيْنِ...» (مائده: ۶) على الخفض هي أم على النصب؟ قال: بل هي على الخفض؛ از امام باقر عليه السلام درباره این آیه پرسیدم: آیا (ارجلکم) عطف بر لفظ (رؤوسکم) به کسر- است یا عطف بر محل (برؤوسکم) به نصب؟ امام عليه السلام فرمود: عطف بر لفظ رؤوسکم و به کسر- است. [۱] در حالی که هم اکنون در قرآن موجود «ارجلکم» با علامت نصب خوانده می‌شود.

حدیث دیگر از ثقة الإسلام کلینی با سند خود از حریر از امام صادق عليه السلام است. حریر می‌گوید:

امام آیه شریفه: (فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ) [۲] را با افزودن حرف «من» چنین قرائت کردند: (... أَنْ يَضَعْنَ - مِنْ - ثِيَابَهُنَّ). [۳]



حدیث دیگر از ثقة الإسلام کلینی از قول ابابصیر است. وی می‌گوید:

امام صادق علیه السلام کلمه «ینطق» در آیه شریفه (هَذَا كِتَابُنَا يُنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ) [۴] را، که در قرائت مشهور، به صورت فعل معلوم است، با فعل مجهول «يُنْطَقُ» قرائت کردند و فرمودند:

هرگز کتاب سخن نگفته و نمی‌گوید، لیکن رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن‌گوی کتاب است... و سوگند به خدا، جبرائیل آیه را چنین بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرد، لیکن این موردی از کتاب خداست که تحریف شده است و آن را به صورت «ینطق» با فعل معلوم قرائت کردند. [۵] هیچ کس از علمای امامیه، از این نوع احادیث، تحریف به معنای تغییر در متن آیات وحی را برداشت نکرده است، جز محدث نوری که برای اثبات پندار خود، مبنی بر تحریف قرآن، به آنها متشبث شده است؛ در حالی که (همان‌طور که گفتیم) این احادیث، خبر واحدند و نمی‌توان با خبر واحد، موضوع بسیار بااهمیتی مانند تحریف قرآن را اثبات کرد. شیخ مفید می‌گوید:

اگر کسی بپرسد که چگونه می‌توان به درستی این مطلب اذعان کرد که قرآن موجود، بدون هیچ کاستی یا افزایشی همان سخن خداست، در حالی که شما از امامان معصوم علیهم السلام روایت دارید که آنان برخی از آیات را بر خلاف قرائت موجود، قرائت می‌کردند؟ به‌طور نمونه، آنان چنین قرائت می‌کردند: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»، یا «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» و «يَسْأَلُونَكَ الْأَنْفَالَ»...

و این قرائت‌ها بر خلاف مصحف موجود، که در آن «خَيْرَ أُمَّةٍ»، «جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً» و «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ» با حرف «عن» است، در پاسخ خواهیم گفت: این اخبار، اخبار آحادند و نمی‌توان به صحت آنها یقین پیدا کرد و این نوع قرائت را از ناحیه خداوند دانست؛ بنابراین، ما در این اخبار توقف می‌کنیم و طبق مصحف موجود قرائت کرده، از آن عدول نخواهیم کرد؛ چه اینکه می‌توان گفت: هر دو قرائت از ناحیه خدا نازل شده است. همان‌طور که مخالفان ما از اهل سنت نیز بر این باورند که قرآن با قرائت‌های گوناگون نازل شده است، بدون اینکه به مسأله تحریف قرآن ارتباطی داشته باشد. البته برخی از این گونه روایات تنها درصدد تفسیر آیه و یا تطبیق آن بر مصداقی خاص هستند، نه اینکه الفاظ آیه

را به‌گونه‌ای بدانند که با قرائات مشهور مخالف باشد و معنای آیه را چنان تغییر دهد که بتوان از آن تحریف لفظی قرآن را نتیجه گرفت!

پی‌نوشت

[۱]. محمدبن حسن شیخ طوسی، تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة، تعلیق حسن الموسوی الخراسان، ج ۱، ص ۷۱.

[۲]. بر آنان (پیرزنانی که برای ازدواج مرغوب نیستند) باکی نیست لباس‌شان را فرو نهند. (نور: ۶۰).

[۳]. ابوجعفر کلینی، پیشین: ج ۸، ص ۲۰۰، رقم ۲۴۱.

[۴]. و این کتاب ماست که به حق برای شما سخن می‌گوید. (جائیه: ۲۹).

[۵]. ابوجعفر کلینی، همان، ص ۵۰، رقم ۱۱.





پرسش ششم: آیا شیعه به جهت رفع تناقض بین آیاتی که در شأن صحابه نازل شده با

روایاتی که در طعن آنها در کتب شیعه آمده قائل به تحریف قرآن شده است؟

آیاتی که در مورد اطرافیان پیامبر ﷺ وجود دارد، به دو دسته کلی قابل تقسیم است: الف) آیاتی که به تمجید از آنها پرداخته است، مانند: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ...»؛ (پیش‌گامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها و آنها از او خشنود شدند...). [۱] در روایات شیعه نیز از این دسته تجلیل شده است. [۲] چنانکه علی (ع) در مورد آنان می‌فرماید: «... آنها موهایی ژولیده و چهره‌هایی غبارآلوده داشتند. شب را تا صبح در حال سجده و قیام، به عبادت می‌گذراندند...» [۳] بنابراین صحابه مؤمن رسول خدا ﷺ نزد شیعیان، دارای عظمت و احترام فراوانی هستند و اصلاً به‌قول مرحوم سید شرف الدین، عالم برجسته شیعی: «شیعه امامیه در انتخاب تشیع، اقتدا به بزرگان از اصحاب پیامبر ﷺ کرده‌اند» [۴] چرا که، طبق شمارش ایشان، ۲۱۳ تن از صحابه بزرگ رسول خدا ﷺ مانند: سلمان، ابوذر، مقداد، جابر بن عبدالله انصاری، بلال حبشی، زید بن ارقم و ... شیعه بوده‌اند. [۵]

ب) آیاتی نیز به نکوهش بعضی صحابه پرداخته است، که بر دو قسم‌اند: ۱- در دسته‌ای از این آیات، عملکرد و رفتار برخی از اطرافیان پیامبر مذمت شده است؛ مانند: کوتاهی بعضی برای حضور در جنگ، [۶] فرار عده‌ای از آنها از جنگ، [۷] ایراد گرفتن به پیامبر در تقسیم غنائم، [۸] رها کردن پیامبر ﷺ در حال نماز و رفتن به سراغ تجارت، [۹] تهمت زدن به همسر پیامبر ﷺ [۱۰] و ... ۲- دسته دیگری از آیات نکوهش‌کننده، علاوه بر نکوهش رفتار، از اعتقاد بعضی صحابه نیز نکوهش شده است و خدا آنان را منافق دانسته است: «وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ...»؛ «و از (میان) اعراب بادیه‌نشینی که اطراف شما هستند، جمعی منافق‌اند، و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند، تو آنها را نمی‌شناسی ولی ما آنها را می‌شناسیم...» [۱۱] در قرآن کریم آیات فراوانی در مورد منافقان عصر پیامبر ﷺ وجود دارد. [۱۲] پس آنچه از قرآن

استفاده می‌شود این است که اصحاب آن حضرت، برخی مؤمن درست‌کار، برخی بدعمل و بعضی نیز اصلاً منافق بوده‌اند. بنابر آنچه گذشت و با توجه به اینکه ملاک برتری افراد، میزان تقوای آنهاست، [۱۳] روشن می‌شود که اولاً: تعریف و تمجید قرآن از صحابه، شامل حال صحابه مؤمن درست‌کار می‌شود و یقیناً گروه سوم (منافقان) را شامل نمی‌شود. ثانیاً: اینکه اهل سنت مانند: فخر رازی همه صحابه را اهل بهشت، دانسته‌اند، [۱۴] سخنی کاملاً باطل است. [۱۵] ثالثاً: روایاتی هم در کتب شیعه در طعن بعضی صحابه وارد شده است (در صورت اثبات صحت سندی و دلالتی آنها)، در مورد گروه سوم (منافقان) از آنها است؛ بنابراین، روایات مورد نظر، هیچ تعارضی با آیاتی که در مدح صحابه است، ندارد. این‌گونه روایات اختصاص به کتب شیعه هم ندارد، بلکه در معتبرترین کتاب‌های اهل سنت، مانند صحیح بخاری، دست کم هشت روایات با لحن بسیار تند، از رسول خدا ﷺ در نکوهش بعضی از صحابه ذکر شده است که بیان‌گر ارتداد و در نتیجه جهنمی شدن گروهی از آنهاست. [۱۶] مثلاً از ابوهریره چنین نقل می‌کند که پیامبر ﷺ پیوسته می‌فرمودند: در روز قیامت گروهی از اصحابم بر من وارد می‌شوند برای نوشیدن از آب کوثر؛ اما آنان را از نوشیدن منع می‌کنند، پس می‌گویم: «پروردگارا اینها اصحاب منند» خداوند می‌فرماید: «تو نمیدانی پس از تو چه (جنایاتی) کردند؛ آنان پس از تو مُرتد شده و به مرام گذشتگان خود در جاهلیت پیوستند...» [۱۷] و طبق روایات دیگر، آنها را به سوی آتش جهنم می‌برند. [۱۸] شواهد این بازگشت به دوران جاهلیت، حتی در منابع اهل سنت، فراوان است از جمله: ۱- خلیفه دوم پیامبر ﷺ را متهم به هذیان‌گویی کرد و مانع از این شد که چیزی را که مایه نجات از گمراهی مسلمانان بود، بنویسد. [۱۹] ۲- با اینکه پیامبر ﷺ علی را در غدیر خم از طرف خدا به ولایت (امامت) نصب کرده بود، [۲۰] عده‌ای در سقیفه بنی‌ساعده جمع شدند و او را کنار گذاشتند. ۳- خلیفه دوم و عده‌ای دیگر، به خانه فاطمه علیها السلام حمله کردند و او را تهدید به سوزاندن خانه‌اش کردند و... [۲۱] که در اثر آن فاطمه علیها السلام محسنش را سقط کرد [۲۲]... و او در پی این حادثه، سوگند یاد کرد که تا زنده است با عمر سخن نگوید [۲۳] و از خلیفه اول و دوم قهر کرد و در حالی که بر آنها غضبناک بود، از دنیا رفت [۲۴] و وصیت کرد که آن دو بر او نماز نخوانند؛ چنانکه ابن‌ابی‌الحدید صریحاً



می‌گوید: «و الصحيح عندي انها ماتت و هي غاضبه على ابن ابي بكر و عمر و انها اوصت ان لا يصليا عليها» و صحيح نزد من اين است که فاطمه از دنيا رفت در حالی که بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و وصیت کرد آن دو بر او نماز نخوانند» [۲۵] و اين در حالی است که طبق نقل صحيح بخاری و صحيح مسلم، فاطمه عليها السلام پاره تن پيامبر صلی الله علیه و آله است. [۲۶] آزار او آزار پيامبر صلی الله علیه و آله است. [۲۷] هر کس او را به غضب آورد، پيامبر را به خشم آورده است [۲۸] و کسی که پيامبر را به خشم آورد، خدا را به خشم آورده است. خداوند متعال می‌فرماید:

« إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِمًّا » همانا کسانی که خدا و رسولش را بیازارند، در دنیا و آخرت از رحمتش دور کرده و برای‌شان کیفری خوارکننده مهیا کند. [۲۹]

رابعاً: با توجه به روایات «عرضه روایات بر قرآن و کنار زدن مخالفت قرآن» [۳۰] اصلاً هیچ روایت صحیحی معارض با قرآن نمی‌شود تا کسی از شیعه برای حل تعارض، قائل به تحریف قرآن گردد. خامساً: چنانکه گذشت، روایات تندی علیه صحابه در صحيح بخاری و دیگر کتاب‌های معتبر اهل سنت آمده است که دلالت بر جهنمی شدن گروهی از آنان می‌کند؛ پس اگر چنانکه این گونه روایات در تعارض با قرآن باشد، و حل تعارض انگیزه‌ای برای قول به تحریف قرآن گردد، این انگیزه برای اهل سنت، بسیار قوی‌تر است تا شیعه؛ زیرا آنان تمام روایات صحاح سته و به ویژه صحيح بخاری را صحيح می‌دانند، ولی شیعیان، حتی تمام روایات اصول کافی را، نیز صحيح نمی‌دانند، [۳۱] چه رسد به باقی کتاب‌ها.

نکته مهم

در شبهه بالا گویی قول به تحریف قرآن در باورهای شیعه مسلم گرفته شده و حل تعارض بین روایات در طعن بعضی صحابه با آیاتی که در ستایش آنها نازل شده است، انگیزه قول به تحریف معرفی شده است، در صورتی که اجماع شیعیان بر عدم تحریف قرآن استوار است و هیچکدام از علمای بزرگ شیعه، قائل به تحریف قرآن نیستند تا چیزی بخواهد انگیزه چنین باوری باشد. شاهد این مطلب هم این است که در کتب خود چنانچه گذشت صریحاً قول به تحریف را رد کرده‌اند. [۳۲]

نتیجه

۱. روایاتی که در طعن برخی از صحابه وارد شده است، موافق با آیاتی است که در همین زمینه نازل شده است و روایاتی که در مدح برخی از آنان است، موافق با آیاتی است که در ستایش از آنهاست؛ بنابراین هیچ تعارضی بین آیات و روایات نیست.
۲. به فرض وجود تعارض و به فرض اینکه حل این تعارض انگیزه‌ای برای قول به تحریف قرآن باشد، این انگیزه برای اهل سنت قوی‌تر است.
۳. شیعه اصلاً قائل به تحریف قرآن نیست، تا چیزی انگیزه آن باشد.

پی‌نوشت

- [۱]. توبه: ۱۰۰ و نیز: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ...» (بقره: ۱۴۲)؛ و «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (آل عمران: ۱۱۰)؛ و «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (انفاق: ۶۴)؛ و «الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ.....» (انفاق: ۷۴)؛ و «وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ...» (حشر: ۹)؛ و «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» (فتح: ۱۸)؛ و «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ...» (فتح: ۲۹).
- [۲]. ر.ک: شیخ عباس قمی، سفینه البحار، [بی‌جا]: اسوه، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۳۱-۳۳ ماده «صحاب»
- [۳]. نهج البلاغه با ترجمه محمد دشتی؛ خطبه ۹۷.
- [۴]. سید عبدالحسین، شرف‌الدین، الفصول المهمة فی تألیف الأمة (تهران: موسسه البعثة، [بی‌تا]، ص ۱۸۹.
- [۵]. ر.ک: الفصول المهمة فی تألیف الأمة، همان، ص ۱۹۰-۲۰۰، (البته شماره‌گذاری اسماء در



ترجمه آن کتاب انجام شده است).

[۶]. « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اتَّقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ

بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ...» توبه: ۳۸.

[۵]. « إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا»

(آل عمران: ۱۵۵)؛ و « لَوْ يَجِدُونَ مَلَجًا أَوْ مَغَارَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَ هُمْ يَجْمَحُونَ»

(توبه: ۵۷).

[۶]. « وَ مِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ

يَسْخَطُونَ» (توبه: ۵۸).

۹. « وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انْفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوكَ قَائِمًا » (جمعه: ۱۱).

۱۰. « إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ ... إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّنِّتِمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ

لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّئًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ وَ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ

تَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»

(نور: ۱۱-۱۷).

۱۱. توبه: ۱۰۱.

۱۲. « وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِينَ

آمَنُوا...» و « وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ » (بقره:

۸-۲۰)؛ و « إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ ارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي

رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ...» (توبه: ۴۵) و آیات فراوان بعد از آن . و « إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ ...

وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (منافقون: ۱-۸).

۱۳. « إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» (حجرات: ۱۳).

۱۴. ر.ک: فخر، رازی، بیروت: دارإحياء التراث العربی، چاپ سوم، ج ۱۶، ص ۱۷۱.

۱۵. ر.ک: ناصر، مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامية، چاپ‌های

مختلف، ج ۷، ص ۲۶۳-۲۶۵، ج ۸، ص ۱۰۷-۱۱۱، ج ۲۲، ص ۱۱۹-۱۲۳.

۱۶. ر.ک: محمدبن اسماعیل، بخاری، صحیح بخاری، بیروت: دارإحياء التراث العربی، [بی‌تا]،

ص ۱۵۹-۱۶۰، یک روایت، ج ۸، ص ۱۴۸-۱۵۲، ۷ روایت.

۱۷. صحیح البخاری، همان، ج ۸، ص ۱۵۰.
۱۸. همان، ص ۱۵۰-۱۵۱.
۱۹. ر.ک: الغزالی، ابوحامد محمد بن محمد، مجموعه رسائل الإمام الغزالی، ص ۴۸۳، تحقیق: إبراهيم أمين محمد، مصر: المكتبة التوفيقية.
۲۰. این خبر متواتر است و در بسیاری از کتب عامه آمده از جمله: التفسیر الكبير، همان، ج ۱۲، ص ۴۹ و عبیدالله بن عبد الله، الحاکم الحسکانی الحذاء الحنفی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل والتأویل، تحقیق و تعلیق: محمد باقر المحمودی، تهران: مؤسسه الطبع و النشر التابعة لوزارة و الإرشاد الإسلامی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۲۵۱، ج ۲۴۵ و ص ۲۵۲.
۲۱. ر.ک: شرح نهج البلاغه، همان، ج ۲، ص ۵۶ و ج ۶، ص ۴۸.
۲۲. ر.ک: همان، ج ۱۴، ص ۱۹۳.
۲۳. ر.ک: همان، ج ۶، ص ۴۸-۴۹.
۲۴. ر.ک: همان، ج ۶، ص ۴۹.
۲۵. ر.ک: همان، ج ۶، ص ۵۰.
۲۶. ر.ک: صحیح البخاری، همان، ج ۵، ص ۳۶، و مسلم بن الحجاج، القشیری النیسابوری، صحیح مسلم بشرح النووی، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم، [بی تا]، ج ۱۶، ص ۳.
۲۷. صحیح المسلم بشرح النووی، همان.
۲۸. صحیح البخاری؛ همان.
۲۹. احزاب: ۵۷.
۳۰. ر.ک: محمد بن یعقوب، کلینی؛ اصول کافی، ترجمه و شرح: سید جواد مصطفوی، تهران: علمیه الإسلامیه، [بی تا]، ج ۱، ص ۸۸-۸۹.
۳۱. ر.ک: جعفر، سبحانی، کلیات فی علم الرجال، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه، چاپ دوم، ۱۳۶۹، ص ۳۷۵، و زین العابدین، قربانی، علم حدیث و نقش آن در شناخت و تهذیب، قم: انصاریان، چاپ سوم، ۱۳۷۸، ص ۲۶۸.
۳۲. ر.ک: محمد هادی، معرفت، صیانة القرآن من التحریف، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ

دوم، ۱۴۱۸ق، ص ۵۹-۷۸. و دکتر فتح‌الله، محمدی (نجار زادگان) سلامة القرآن من
التحريف، تهران: پیام آزادی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۸۶-۹۸، و سیدعلی، حسینی میلانی، التحقيق
فی نفی التحريف عن القرآن الشريف، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۱۰ق، ص ۱۰-۲۷.



Reading the Factors of Individual Declines in the Path of the Islamic Revolution from the Perspective of the Supreme Leader

Ali Mojtabizadeh

Abstract

In addition to the great and hopeful support of the people on the way to the Islamic Revolution, he has faced individual declines at the level of political currents and influential political and non-political figures as well as the general public. This phenomenon can be studied and investigated from psychological, sociological, historical, and political perspectives and its results are necessary to increase associations and reduce declines. In this study, with a descriptive-analytical method and a library study, the factors of decline during the Islamic Revolution have been reread from the perspective of the Supreme Leader as a visionary and vigilant observer of the Islamic Revolution. From his point of view, individual declines in the front of the Islamic revolution include a variety of religious, moral, social, and political factors. These factors include weak belief in values and lack of insight and vision, weakness of political analysis, putting people as criteria instead of right, worldliness, extreme party affiliations, lack of knowledge about current conditions and enemies, lack of demarcation with Enemy, lack of endurance, tiredness from continuing the path, ambition, love and hate, mental complexes, and incorrect analysis of events.

Keywords: Islamic revolution, individual declines, political currents, Supreme Leader.





Criticizing the Suspicion of using Fear and Greed in Islamic Nurture

Ahmadreza Fameil Dardashti. Ramazan Ali Hasani

Abstract

Religious nurture methods are two important parts of the structure of any educational school. Islam, as the last and most comprehensive religion, contains the collection of knowledge and teachings necessary to form a complete and comprehensive school of nurture. However, its scientific structure has not yet been completed as it should be. Some of the opponents of Islam claim that the main and only method of Islamic nurture is to frighten and lure people from childhood, citing one of the Qur'anic methods of nurture, i.e. the method of warning and tidings. Therefore, a kind of animal psychology has been used that ignores the freedom and dignity of the human personality. In the present article, by reviewing Islamic nurture methods in relation to children and teenagers, we have explained briefly the strategies recommended by religious leaders for three consecutive periods of seven years. The research method in this study is descriptive-analytical and the method of collecting information is library type.

Keywords: Islamic nurture system, Quranic nurture, warning, preaching, warning.

The Issue of Motivations for Miracles of Suggestion by the Prophet of Islam (PBUH) and the Reasons for Accepting them

Payam Sourni , Hamid Karimi

Abstract

Like the Prophets of the past, the Prophet of Islam invited people to religion by using his wisdom, preaching, and divine miracles, but some were not convinced and asked for other miracles. This study, with the methods of descriptive-analytical and library research, has investigated the motivations of asking for miracles of suggestion on behalf of some people and doing it on the part of the Prophet of Islam (PBUH). Since this issue has received less attention from researchers, therefore there are not many written works about it. The author's goal is to explain it more by explaining the examples of miracles of suggestion, the motives of petitioners, and the motives of accepting them. This research has been done with the hypothesis that among the motivations of the requesters of such miracles were the fight against the spread of Islam, making excuses, and stubbornness. The results indicate that in most cases, the petitioners' goal was not to recognize the truth and faith in it, but rather it was done with motives such as mockery and denial of the mission, coveting, craving, making excuses, and stubbornness. Acceptance of performing such miracles by the Prophet of Islam (PBUH) has also been done for two reasons proving the veracity of the prophecy and closing the ways of making excuses and completing the proof.

Keywords: Miracles of Suggestion, Request, Acceptance, Motivation.





Criticism of the Issues of Inherent Sin and Sacrifice, the Two Basic Foundations of Christianity

Hamidullah Rafiei Zaboli

Abstract

Paying attention to the sin of Adam (pbuh) and the crucifixion of Jesus (pbuh) are two basic pillars of Christianity. Just imagine, if Adam (pbuh) had not committed a sin at the beginning of creation, there would have been no need for Christ (pbuh) to be crucified centuries later. Considering that the missionary activities of Christians have expanded significantly in recent years, it is necessary to evaluate these concepts. The purpose of this research is the critical analysis of these two principles of Christianity, which was done with the library method.

This research has investigated these two pillars of Christianity with a rational criterion. Including: according to the teachings of the Bible, mankind has been punished in this world due to the sin of Adam (PBUH) and there will be no consequences beyond that. In addition to that, it is logically impossible for the sin of Adam (pbuh) to spread to the children of mankind, and humanity is not infected with this sin to need to be redeemed. Even in such a situation, God, with His power, could forgive the sins of mankind without sacrificing Jesus Christ (pbuh).

Keywords: Christianity, inherent sin, sacrifice, Hazrat Masih (pbuh), Hazrat Adam (pbuh).

A Comparative Study of the Verse of Rizvan with the Approach of Justice of the Companions

Mohammadreza Piri, Mohammad Javad Haji Abolqasem Doulabi

Abstract

The issue of the justice of the Companions is one of the most important and challenging issues in the history of early Islam. The great scholars of Ahl al-Sunnah have considered all the Companions to be righteous based on the Qur'an and hadith evidences. The most important reason presented for the justice of the Companions is the verse of Rezvan, according to which, it is claimed that all the Companions or all those present at the pledge of allegiance to Rezvan were righteous. This research evaluates the justice of all companions or participants with a descriptive-analytical method. The findings of this article show that: First, from the verse of Rizvan, the justice of all the Companions participating in the pledge of allegiance is not proven. Secondly: Rizvan's pledge of allegiance cannot prove the justice of all companions in all times. This verse only indicates God's approval in a conditional way and that too at the same time and from a special group of companions present in the pledge of allegiance. The main reasons for criticizing the justice of the Companions in this verse are two issues; First, God's satisfaction is exclusive to the time of the revelation of this verse. Another thing is that the many mistakes of the Companions, which are also found in the writings of Sunnis, are a kind of violation of their justice.

Keywords: Justice of the Companions, Rizvan's loyalty, Sunnis, God's satisfaction, verse of Rizvan.





Table of Content

Solutions to provide superior answers to doubts Ayatollah Alireza Arafī	7
A Comparative Study of the Verse of Rizvan with the Approach of Justice of the Companions Mohammad Reza Piri, Mohammad Javad Haji Abolqasem Doulabi.....	17
Criticism of the Issues of Inherent Sin and Sacrifice, the Two Basic Foundations of Christianity Hamidullah Rafiei Zaboli	35
The Issue of Motivations for Miracles of Suggestion by the Prophet of Islam (PBUH) and the Reasons for Accepting them Payam Sourni - Hamid Karimi	51
Criticizing the Suspicion of using Fear and Greed in Islamic Nurture Ahmad Reza Fameil Dardashti, Ramazan Ali Hasani	77
Reading the Factors of Individual Declines in the Path of the Islamic Revolution from the Perspective of the Supreme Leader Ali Mojtabazadeh	91
the subject of jurisprudence of pets / A meeting Hossein Vahidpour	109
Answers to selected questions and doubts	133

Pasokh Specialized Academic Quarterly

Volume 7, Issue 27, Autumn 2022

License Owner: The Center for Studying and Answering Doubts

Managing Editor: Mohammad Baqer Pour Amini

Editor in Chief: Hamid Karimi

Executive Director: Mohammad Kazem Hosseini Kouhsari

Page Setup: Sajjad Naseri

Editorial Board (in alphabetical order).

Abul Hasan Baktash

Department Head of Politics and Society at the Center for Studying and Answering Misconceptions (CSAM).

Muhammad Baqir Pur Amini

Assistant Professor at Research Institute for Islamic Culture and Thought

Amir Ali Hasanlu

Department Head of History at CSAM

Ahmad Reza Dardashti

Director of the Department of Misconception Analysis at CSAM

Seyed Mostafa Daryabari

Research Deputy at the Centre for Studying and Answering Misconceptions (CSAM).

Ezzoddin Rezanejad

Associate Professor at Al-Mustafa International University

Hasan Reza Rezaei

Assistant Professor at Al-Mustafa International University

Hassan Rezaeimehr

Assistant Professor at Al-Mustafa International University

Hamid Karimi

Associate Professor at Iran University of Science & Technology

Hassan Mo'alemi

Associate Professor at Baqir al-'Ulum University

Address

Qom, Shahid Keyvanfar Blvd, end of Alley 6, Jafaria Theological School, the Center for Studying and Answering Doubts (Islamic Seminaries).

Website: www.pasokhmag.ir E-mail: ntpasokh@gmail.com

Registration No. at the Ministry of Culture and Islamic Guidance: 76437

Fam Digital Publications

There is no objection to citing the contents of this quarterly on the condition of acknowledging the sources.